گناه شناسى

نام نویسنده : محسن قرائتى

تهیه و تنظیم : محمد محمدى اشتهاردى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# سخن ناشر

كتابى كه پيش روى شماست از سال 1369 تاكنون طى دوازده نوبت از سوى انتشارات پيام آزادى منتشر شده است.

بدنبال تأسیس مركز فرهنگى درسهايى از قرآن كه هدف آن نشر آثار قلمى حجة الاسلام و المسلمين محسن قرائتى است، تجديد نظر و اصلاح كتب منتشره مورد توجه قرار گرفت و در اين راستا كتاب گناه شناسى با شكلى جديد از سوى اين مركز منتشر مى گردد.

از همه كسانى كه با ارسال نظرات و پيشنهادات خود ما را يارى نموده اند تشكر مى نماييم.

مركز فرهنگى درسهايى از قرآن

# پيشگفتار

بِسم اللّه الرَّحمنِ الرَّحيم

دو باغ را كنار هم در نظر بگيريد كه از نظر آب و هوا و نوع گياهان و درختان يكسانند. باغبان يكى از آنها به آفات و آسيب هايى كه باغ را تهديد مى كند توجه دارد، قهرا آن باغ از طراوت و شادابى و ميوه و گل و شكوفه برخوردار است، ولى باغبان ديگر به آفات و آسيب ها يا توّجه ندارد و يا بى خبر است، در نتيجه باغى پژمرده و ميوه هايى كرم خورده خواهد داشت.

انسان نيز چنين است، كه اگر توجه به آفات روحى و جسمى خود نكند، عنصرى وازده و خطرناك خواهد شد، ولى اگر با توجه و دقت مراقب خود باشد، فردى وارسته و شايسته خواهد گرديد.

آفات و آسيب ها در مورد انسان، همان عيوب و گناهان است كه تمام انبيا و كتاب هاى آسمانى، بشر را از آلودگى به آن، بر حذر داشته اند، و با هشدارها و تاكيدات خود انسان ها را به پاكى و اجتناب از گناه، دعوت نموده اند.

اميرمؤمنان على عليه‌السلام در سخنى مى فرمايند:

آفَةُ النَّفسِ اَلوَلَه بالدّنيا (1)

آفت روحِ (پاك) انسان، حرص و دلبستگى به دنيا است.

و امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

آفَة الدّين الحَسدُ و العُجبُ و الفَخر (2)

آفت دين، حسادت وخود پسندى و تكبراست.

كتاب حاضر كه دراين راستا تنظيم شده است، مجموعه مباحثى است كه در ماه مبارك رمضان سال 1362 شمسى به صورت سى درس، در سيماى جمهورى اسلامى ايران، توسط حضرت حجة الاسلام آقاى محسن قرائتى، در برنامه ى «درسهايى از قرآن» مطرح و مورد استقبال مردم قرار گرفت. اكنون همان درس ها با تهذيب و تكميل وتنظيم به صورت كتابى در اختيار شما قرار مى گيرد.

دليل طرح اين مساله در ماه رمضان، ماه خودسازى و ماه صوم (روزه) كه به معنى خوددارى و كنترل است، الهامى بود كه از خطبه ى حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله گرفته شد، آنجا كه آن حضرت در شاءن ماه رمضان سخن مى گفت، على عليه‌السلام بپاخاست و پرسيد:

بهترين اعمال در اين ماه چيست؟.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در پاسخ فرمودند:

الوَرَعُ عن مَحارم اللّه

بهترين عمل دراين ماه، پرهيزازگناه است.

اين درس هاى سودمند اخلاقى، دراين كتاب به صورت هشت فصل زير تنظيم گرديده است :

1. گناه و اقسام آن.

2. زمينه هاى پيدايش گناه.

3. توجيه گناه.

4. شناخت مرزهاى گناه.

5. كنترل گناه.

6. برخورد با گنهكار.

7. آثار و پى آمدهاى گناه.

8. توبه و پاكسازى.

اميد آنكه مفيد و ذخيره قبر و قيامت همه ى ما باشد.

حوزه علميه قم محمد محمدى اشتهاردى

ماه رمضان 1409 ارديبهشت 1368

# گناه و اقسام آن

## معناى گناه

گناه به معنى خلاف است و دراسلام هر كارى كه برخلاف فرمان خداوند باشد، گناه محسوب مى شود.

گناه هر چند كوچك باشد چون نافرمانى خداست، بزرگ است.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در سخنى به ابوذر فرمودند:

لاتنظر الى صغر الخطيئة و لكن انظر الى من عصيته (3)

كوچكى گناه را ننگر، بلكه بنگر چه كسى را نافرمانى مى كنى!.

### واژه هاى گناه در قرآن

در زبان قرآن و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و امامان عليهم‌السلام با واژه هاى مختلف، از گناه ياد شده است، كه هر كدام گويى از بخشى از آثار شوم گناه پرده بر مى دارد و بيانگر گوناگون بودن گناه است.

واژه هايى كه در قرآن در مورد گناه آمده، عبارتند از:

1 ذنب 2 معصيت 3 اثم 4 سيئه 5 جرم 6 حرام 7 خطيئه

8 فسق 9 فساد 10 فجور 11 منكر 12 فاحشه 13 خبث 14 شر

15 لمم 16 وزر و ثقل 17 حنث

1. ذنب، به معنى دنباله است، چون هر عمل خلافى يك نوع پى آمد و دنباله به عنوان مجازات اخروى يا دنيوى دارد؛ اين واژه، در قرآن 35 بار آمده است.

2. معصيت، به معنى سرپيچى و خروج از فرمان خدا و بيانگر آن است كه انسان از مرز بندگى خدا بيرون رفته است؛ اين واژه در قرآن 33 بار آمده است.

3. اثم، به معناى سستى و كندى و واماندن و محروم شدن از پاداش ها است زيرا در حقيقت گنهكار يك فرد وامانده است و مبادا خود را زرنگ پندارد؛ اين واژه در قرآن 48 بار آمده است.

4. سيئه، به معنى كار قبيح و زشت است كه موجب اندوه و نكبت گردد، در برابر «حسنه» كه به معنى سعادت و خوشبختى است؛ اين واژه 165 بار در قرآن آمده است.

كلمه «سوء» از همين واژه گرفته شده كه 44 بار در قرآن آمده است.

5. جُرم، در اصل به معنى جدا شدن ميوه از درخت و يا به معنى پست است، جريمه و جرايم از همين ماده مى باشد، جرم عملى است كه انسان را از حقيقت، سعادت، تكامل و هدف جدا مى سازد؛ اين واژه 61 بار در قرآن آمده است.

6. حرام، به معنى ممنوع است، چنانكه لباس احرام لباسى است كه انسان در حج و عمره مى پوشد و از يكسرى كارها ممنوع مى شود. و ماه حرام ماهى است كه جنگ در آن ممنوع مى باشد و مسجد الحرام يعنى مسجدى كه داراى حرمت و احترام خاصى بوده، و ورود مشركين به آن ممنوع است؛ اين واژه حدود 75 بار در قرآن آمده است.

7. خطيئه، غالباً به معنى گناه غير عمدى است. و گاهى در معنى گناه بزرگ نيز استعمال شده است، چنانكه آيه 81 سوره بقره و 37 سوره الحاقه بر اين مطلب گواه مى باشد.

اين واژه در اصل حالتى است كه براى انسان بر اثر گناه پديدمى آيد و او را از طريق نجات، قطع مى كند، و راه نفوذ انوار هدايت به قلب انسان را مى بندد. (4) اين واژه 22 بار در قرآن آمده است.

8. فسق، در اصل به معنى خروج هسته خرما از پوست خود مى باشد، و بيانگر خروج گنهكار از مدار اطاعت و بندگى خدا است كه او با گناه خود حريم و حصار فرمان الهى را شكسته و در نتيجه بدون قلعه و حفاظ مانده است؛ اين واژه 53 بار در قرآن آمده است.

9. فساد، به معنى خروج از حدّ اعتدال است كه نتيجه اش تباهى و به هدر رفتن استعدادها است؛ اين واژه 50 بار در قرآن آمده است.

10. فجور، به معنى دريدگى و پاره شدن پرده ى حيا و آبرو و دين است كه باعث رسوايى مى گردد؛ و 6 بار در قرآن آمده است. (5)

11. منكر، در اصل از انكار به معنى نا آشنا است، چرا كه گناه با فطرت و عقل سالم، هماهنگ و مانوس نيست، و عقل و فطرت سالم، آن را زشت و بيگانه مى شمرد؛ اين كلمه 16 بار در قرآن آمده و بيشتر در عنوان نهى از منكر، طرح شده است.

12. فاحشه، به سخن و كارى كه در زشتى آن ترديدى نيست، فاحشه گويند. در مواردى به معنى كار بسيار زشت و ننگين و نفرت آور به كار مى رود؛ اين واژه 24 بار در قرآن آمده است.

13. خبث، به هر امر زشت و ناپسند، خبيث گويند در مقابل «طيّب» به معناى پاك و دل پسند. اين واژه در 16 مورد از قرآن بكار رفته است.

14. شرّ، به معنى هر زشتى است كه نوع مردم از آن نفرت دارند، و بر عكس، واژه ى «خير» به معنى كارى است كه نوع مردم آن را دوست دارند، اين واژه غالبا درمورد بلاها و گرفتارى ها استعمال مى شود، ولى گاهى نيز در مورد گناه به كار مى رود، چنانكه در آيه 8 سوره زلزال به معنى گناه به كار رفته است.

15. لمم، (بر وزن قلم) به معنى نزديك شدن به گناه وبه معنى اشياى اندك است و در گناهان صغيره بكار مى رود. و در قرآن يكبار آمده است.

16. وزر، به معنى سنگينى است، و بيشتر در مورد حمل گناه ديگران به كار مى رود، «وزير» كسى است كه كار سنگينى از حكومت را به دوش ‍ خواهد كشيد، اين واژه در قرآن 26 بار آمده است.

گاهى در قرآن واژه «ثقل» نيز كه به معنى سنگينى است در مورد گناه به كار رفته است، چنانچه آيه 13 سوره عنكبوت به اين مطلب دلالت دارد.

17. حنث، (بر وزن جنس) در اصل به معنى تمايل به باطل و بازخواست آمده است و بيشتر در مورد گناه پيمان شكنى و تخلف، بعد از تعهد، آمده است. اين واژه دوبار در قرآن آمده است.

اين واژه هاى هفده گانه هر كدام بيانگر بخشى از آثار شوم گناه و حاكى از گوناگونى گناه مى باشند، و هر يك با پيام مخصوص و هشدار ويژه اى، انسان ها را از ارتكاب گناه برحذر مى دارند.

### واژه هاى گناه در روايات

در روايات اسلامى، واژه هاى ديگرى نيز در مورد گناهان مختلف به كار رفته مانند: جريره، جنايت، زَلّت، عثرت، عيب، و... كه هركدام بيانگر نوعى از گناه است كه ممكن است به سراغ انسان بيايد.

### راه ديگر براى شناخت گناه

در قرآن هيجده گروه بخاطر گناهان مختلف، مورد لعن قرار گرفته اند؛

«لعن» در اصل به معنى طرد و دور ساختن از رحمت، آميخته با خشم و غضب است، با اينكه رحمت خداوند شامل همه چيز مى شود؛

وَ رَحمَتى وَسعَت كُلّ شَيى (6)

و رحمت من بر هر چيزى گسترده است.

ولى انسان بخاطر سوء انتخاب خود به جايى مى رسد كه همچون توپ دربسته در اقيانوس رحمت الهى قرار دارد اما ذره اى آب رحمت را به درون نمى پذيرد.

لعنت شدگان در قرآن

كافران و مشركان، يهوديان لجوج، مرتدان، قانون شكنان حيله گر، پيمان شكنان، كتمان كنندگان حق، سردمداران كفر بخاطر فساد در زمين، منافقان چند چهره، آزار دهندگان به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله، ظالمان، قاتلان، ابليس، تهمت زنندگان به بانوان پاك دامن، مخالفان رهبران راستين، شايعه سازان دروغ پرداز، ناپاك دلان و دروغ گويان.

لعنت شدگان در روايات

كسى كه بر كتاب آسمانى دست برده و مطلبى اضافه كند.

كسى كه مقدرات الهى را نپذيرد.

كسى كه به خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بى احترامى كند.

كسى كه سهم رزمندگان را به خود اختصاص دهد. (7)

كسى كه مردم را به كار خير دعوت مى كند ولى خودش تارك آن است، يا ديگران را از گناه و عذاب باز مى دارد، ولى خود مرتكب آن مى شود. (8)

لشكر عقل و جهل

براى شناخت بيشتر گناهان، حديث معروفى كه در آن، لشكر عقل و جهل شمرده شده راهنماى بسيار خوبى است كه مارا در اين راستا كمك خواهد كرد. (9)

در آغاز حديث، سماعة بن مهران مى گويد: جمعى در محضر امام صادق عليه‌السلام بودند، سخن از عقل و جهل به ميان آمد. امام صادق عليه‌السلام فرمود: عقل و لشكرش و همچنين جهل و لشكرش را بشناسيد تا هدايت گرديد.

سماعه مى گويد: امام صادق عليه‌السلام نخست عقل و جهل را تعريف كرد سپس 75 خصلت را به عنوان لشكر عقل شمرد و 75 خصلت ديگر را به عنوان لشگر جهل برشمرد. (كه براى رعايت اختصار از ذكر آنها خوددارى شد) و در پايان فرمود: پيامبران و اوصياى او و هر مؤمن حقيقى مجهز به لشكر عقل هستند.

## اقسام گناه

علماى اسلام از قديم گناهان را بر دو گونه تقسيم نموده اند:

1. گناهان كبيره (بزرگ).

2. گناهان صغيره (كوچك).

اين تقسيم بندى از قرآن و روايات سرچشمه گرفته است؛

در قرآن چنين مى خوانيم :

ان تجتنبوا كبائر ماتنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم و ندخلكم مدخلا كريماً (10)

اگر از گناهان كبيره اى كه از آن نهى شده ايد، اجتناب كنيد، گناهان كوچك شما را مى پوشانيم وشما را در جايگاه خوبى وارد مى سازيم.

و در جاى ديگر آمده است :

و وضعَ الكِتاب فَترىَ الُمجرمينَ مُشفِقينَ ممّا فيهِ و يقُولونَ يا ويلتنا ما لِهذا الكِتاب لايُغادِر صغيرة وَلا كَبيرةً الا اَحصاها (11)

و كتاب (نامه اعمال) در آنجا گذارده شود، گنهكاران را مى بينى كه از آنچه در آن است، ترسان و هراسناكند، و مى گويند: اى واى بر ما، اين چه كتابى است كه هيچ عمل كوچك و بزرگى نيست، مگر اينكه آن را شماره كرده است؟

و در آيه اى ديگر مى خوانيم :

الّذين يَجتَنبون كبائِرَ الاِثم و الفَواحش الاّ اللَمَم انّ ربّك واسعُ المَغفرة... (12)

(نيكوكاران) كسانى هستند كه از گناهان بزرگ و زشتى ها، جز گناهان كوچك پرهيز مى كنند، بى گمان آمرزش پروردگارت وسيع است.

و درباره ى بهشتيان مى خوانيم :

و الَّذينَ يَجتَنِبُون كبائِر الاِثمِ و الْفَواحِش (13)

(مواهب آخرت، جاودانه است براى) آنانكه از گناهان بزرگ و كارهاى زشت پرهيز مى كنند.

و درباره ى مغفرت الهى مى خوانيم :

انّ اللهّ لايَغفر اَن يُشركَ به و يَغفِر ما دونَ ذلك لِمن يشاَّء و من يُشرك بِاللّه فَقد اِفتَرى اِثما عَظيما (14)

خداوند (هرگز) شرك را نمى بخشد و پايين تر از آن را براى هركس بخواهد (و شايستگى داشته باشد) مى بخشد و آن كس كه براى خدا شريكى قايل گردد، گناه بزرگى انجام داده است.

از اين آيات به روشنى استفاده مى شود، كه گناهان، دو گونه اند: كبيره و صغيره و همچنين استفاده مى شود بعضى از گناهان، بدون توبه حقيقى بخشودنى نيست، ولى بعضى از آنها بخشودنى است.

### تقسيم بندى گناهان در روايات

روايات متعددى از ائمّه عليهم‌السلام به ما رسيده كه بيانگر تقسيم گناهان به كبيره و صغيره است، ودر كتاب اصول كافى يك باب تحت عنوان «باب الكبائر» به اين موضوع اختصاص يافته كه داراى 24 حديث است.

در روايت اوّل و دوّم اين باب، تصريح شده كه گناهان كبيره، گناهانى را گويند كه خداوند، دوزخ و آتش جهنم را بر آنها مقرر نموده است. (15)

در بعضى از اين روايات (روايت سوم و هشتم)، هفت گناه به عنوان گناه كبيره، و در برخى از روايات (روايت 24) نوزده گناه به عنوان گناهان كبيره، شمرده شده است. (16)

گرچه هر گناه، چون مخالفت فرمان خداى بزرگ است، سنگين و بزرگ مى باشد، ولى اين موضوع منافات ندارد كه بعضى از گناهان نسبت به خود و آثارى كه دارد، بزرگتر از برخى ديگر باشد، و به گناهان بزرگ و كوچك تقسيم گردد.

گناهان كبيره در كلام امام صادق عليه‌السلام

«عمروبن عبيد» يكى از علماى اسلام، به حضور امام صادق عليه‌السلام آمد، سلام كرد و سپس اين آيه را خواند:

الذينّ يجتنبون كبائر الاثم و الفواحش (17)

نيكوكاران كسانى هستند كه از گناهان بزرگ، و زشتى پرهيز مى كنند.

سپس سكوت كرد و دنبال آيه را نخواند؛

امام صادق عليه‌السلام به او فرمودند: «چرا سكوت كردى؟!»

او گفت : «دوست دارم، گناهان كبيره را از كتاب خداوند بدانم. »

آنگاه امام صادق عليه‌السلام گناهان كبيره اى را كه در قرآن آمده بيان نمودند:

1. بزرگترين گناهان كبيره، شرك به خداست؛ قرآن مى فرمايد:

وَ من يُشرك بِاللّه فَقد حَرّم اللّه عَلَيهِ الجنّة (18)

كسيكه براى خدا، شريك قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام مى كند.

2. نااميدى از رحمت خدا؛

انّه لايَياءس مِن روحِ اللّه الاّ القَوم الكافِرون (19)

هيچكس جز كافران از رحمت خدا، نوميد نگردد.

3. ايمنى از مكر (عذاب و مهلت) خدا؛

فلا يامن من مكر اللهّ الاّ القوم الخاسرون (20)

از مكر خداايمن نشود، مگر مردم زيانكار.

4. عقوق (و آزار) والدين؛ چنانكه قرآن از زبان عيسى عليه‌السلام مى فرمايد:

و برّاً بِوالدَتى و لَم يَجعَلنى جَبّاراً شقيّاً (21)

خدا دستور داده كه به مادرم نيكى كنم و مرا زورگوى تيره بخت قرار نداده است.

5. كشتن انسانِ بى گناه؛

و مَن يَقتُل مؤمنا مُتعَمّدا فَجزاؤ ه جهَنّم خالِدا فيها و غَضبَ اللّه عَليه وَ لَعنَه وَ اعدّ لَه عَذابا عَظيما (22)

و هر كس فرد با ايمانى را از روى عمد، به قتل برساند مجازات او، دوزخ است كه جاودانه در آن مى ماند، و خداوند بر او غضب مى كند و از رحمتش دور مى سازد و عذاب عظيمى براى او آماده ساخته است.

6. نسبت نارواى زنا به زن پاكدامن؛

انّ الّذينَ يَرمُونَ الُمحصِناتِ الغافِلات المؤمنات لُعِنُوا فى الدّنيا و الاخرة وَ لَهم عَذاب عَظيم (23)

كسانى كه زنان پاكدامن و بى خبر (از هر گونه آلودگى) و با ايمان را متهم مى سازند، در دنيا و آخرت، از رحمت الهى بدورند، و عذاب بزرگى در انتظارشان است.

7. خوردن مال يتيم؛

انّ الّذينَ يَاءكلون اَموال اليَتامى انماّ ياكلون فى بطونهم نارا وسيصلون سعيرا (24)

همانا كسانى كه اموال يتيمان را مى خورند، آنها در شكم هاى خود، آتش فرو مى برند و بزودى در آتش سوزان مى سوزند.

8. فرار از جبهه جهاد؛

وَ مَن يُولّهم يَومئذٍ دُبُره الاّ مُتِحرّفا لِقتال او مُتحيّزا الى فِئَة باَّء بِغَضب مِن اللّه وَ مَاءواه جَهنّم و بئس المصير (25)

و هر كس در آن هنگام (جنگ) به آنها پشت كند مگر در صورتى كه هدفش، كناره گيرى از ميدان براى حمله مجدد و يا به قصد پيوستن به گروهى (از مجاهدان) بوده باشد (چنين كسى) گرفتار خشم پروردگار خواهد شد، و جايگاه او جهنم، و چه بد عاقبتى است.

9. ربا خوارى؛

اَلّذينَ يَاكُلونَ الرِّبا لايَقُومُون اِلاّ كَما يَقوم الّذى يَتخبَّطهُ الشّيطان مِن المسّ (26)

كسانى كه ربا مى خورند، بر نمى خيزند مگر مانند كسى كه شيطان باتماس ‍ خود، او را همچون ديوانه، آشفته حال كرده است.

10. سحر و جادو؛

وَ لَقَد عَلمُوا لِمَن اشتَراهُ مالَه فِى الاخِرة مِن خلاق (27)

قطعا دانستند كه هر كس خريدار جادو شود، در آخرت، بى بهره خواهد بود.

11. زنا؛

وَ مَن يَفعَل ذلكَ يَلقَ اَثاما يُضاعف لَه العَذاب يَومَ القيامَة وَ يَخلُد فيهِ مُهانا (28)

هر كس كه زنا كند، مجازاتش را خواهد ديد، عذاب چنين كسى در قيامت، مضاعف گردد و با خوارى، هميشه در آن خواهد ماند.

12. سوگند دروغ براى گناه؛

اَلّذينَ يَشتَرونَ بِعَهدِ اللّه و ايمانِهم ثَمَنا قَليلا اُولئِك لا خلاقَ لَهم فِى الاخِرة (29)

كسانى كه پيمان خود با خدا و سوگندهاى خود را به بهاى اندك مى فروشند، در آخرت، بى بهره اند.

13. خيانت در غنايم جنگى؛

وَ مَن يَغلُل يَاتِ بِما غَلّ يَوم القِيامَة (30)

و هر كه در غنيمت جنگى، خيانت كند، روز قيامت با آنچه خيانت كرده بيايد.

14. نپرداختن زكات واجب؛

يَومَ يُحمى عَلَيها فى نارِ جَهنَّم فَتُكوى بِها جِباهُهُم و جُنوبهم و ظُهورهم (31)

در آن روز (طلاها و نقره ها را)در آتش دوزخ داغ و سوزان كرده و با آن صورت ها و پهلوها و پشت هايشان را داغ مى گذارند.

15. گواهى به دروغ، كتمان؛

وَ مَن يَكتُمها فَاِنّه آثِم قَلبَه (32)

و هر كس گواهى دادن را پنهان كند، قلبش گنهكار است.

16. شرابخوارى،

يا ايّها الَّذين آمَنوا اِنّما الخَمر و المَيسر و الاَنصابُ و الاَزلام رِجسٌ من عَمل الشَّيطان فَاجتَنبوه لعّلكم تُفلِحون (33)

اى كسانى كه ايمان آورده ايد، شراب و قمار و بت ها و تيرهاى قرعه پليدند و از عمل شيطانند. پس از آنها دورى كنيد باشد كه رستگار شويد.

17. ترك نماز يا واجبات ديگر بطور عمد، زيرا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

من ترك الصّلاة متعمّدا فقد بَرى من ذمّة اللّه و ذمّة رسول اللّه

هر كس عمدا نماز را ترك كند از پيمان خدا و رسول خدا بيزارى جسته است.

18و19. پيمان شكنى و قطع رحم، چنانكه خداوند مى فرمايد:

اُولئِك لَهمُ اللَعنَة وَ لَهم سُوء الدّار (34)

براى آنانكه (پيمان را مى شكنند و قطع رحم مى كنند) لعنت و خانه بد در آخرت، است.

امام صادق عليه‌السلام به اينجا كه رسيد، عمروبن عبيد در حالى كه از شدت ناراحتى، شيون مى كشيد از محضر آن حضرت خارج شد و مى گفت :

هلك من قال براءيه و نازعكم فى الفضل و العلم

به هلاكت رسيد آنكس كه به راءى، فتوا داد، و در فضل و علم با شما، ستيزكرد. (35)

### ميزان و معيار شناخت گناهان كبيره از صغيره

در اينكه معيار در شناخت گناهان كبيره از صغيره چيست، بين علما، گفتگو و اختلاف فراوان شده، كه در مجموع 5 معيار را بيان كرده اند:

1 هر گناهى كه خداوند در قرآن، براى آن وعده عذاب داده باشد.

2 هر گناهى كه شارع مقدس، براى آن حد تعيين كرده، مانند شرابخوارى يا زنا و دزدى و مانند آن كه تازيانه و كشتن و سنگسار از حدود آنها است و در قرآن به آن هشدار داده است.

3 هر گناهى كه بيانگر بى اعتنايى به دين است.

4 هر گناهى كه حرمت و بزرگ بودنش با دليل قاطع ثابت شده است.

5 هر گناهى كه در قرآن و سنّت، انجام دهنده آن، شديدا تهديد شده است. (36)

در مورد شماره گناهان كبيره، برخى آن را 7 عدد و برخى 10 و برخى 20 و بعضى 34 و بعضى 40 عدد و بيشتر، ذكر نموده اند. بايد توجه داشت كه اين تفاوت از آيات و روايات مختلف، اقتباس و جمع آورى شده و بخاطر آن است كه همه گناهان كبيره نيز يكسان نيستند.

### گناهان كبيره از ديدگاه امام خمينى قدس‌سره

در كتاب تحرير الوسيله امام خمينى قدس‌سره در مورد معيار گناهان كبيره، چنين آمده است :

1 گناهانى كه در مورد آنها در قرآن يا روايات اسلامى وعده ى آتش ‍ دوزخ، داده شده باشد.

2 از طرف شرع، به شدت، از آن نهى شده است.

3 دليل، دلالت دارد كه آن گناه، بزرگتر از بعضى از گناهان كبيره است.

4 عقل، حكم كند كه فلان گناه، گناه كبيره است.

5 در ذهن مسلمينِ پاى بند به دستورات الهى، چنين تثبيت شده كه فلان گناه، از گناهان بزرگ است.

6 از طرف پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله يا امامان عليهم‌السلام در خصوص گناهى تصريح شده كه از گناهان كبيره است.

سپس مى گويند: گناهان كبيره، بسيار است، بعضى از آنها عبارتند از:

1 نا اميدى از رحمت خدا.

2 ايمن شدن از مكر خدا.

3 دروغ بستن به خدا يا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و يا اوصياى پيامبر عليهم‌السلام

4 كشتن نا بجا.

5 عقوق پدر ومادر.

6 خوردن مال يتيم از روى ظلم.

7 نسبت زنا به زن با عفت.

8 فرار از جبهه جنگ با دشمن.

9 قطع رحم.

10 سحر و جادو.

11 زنا.

12 لواط.

13 دزدى.

14 سوگند دروغ.

15 كتمان گواهى. (در آنجا كه گواهى دادن واجب است)

16 گواهى به دروغ.

17 پيمان شكنى.

18 رفتار بر خلاف وصيّت.

19 شرابخوارى.

20 رباخوارى.

21 خوردن مال حرام.

22 قمار بازى.

23 خوردن مردار و خون.

24 خوردن گوشت خوك.

25 خوردن گوشت حيوانى كه مطابق شرع ذبح نشده است.

26 كم فروشى.

27 تعرّب بعد از هجرت. يعنى انسان به جايى مهاجرت كند كه دينش ‍ را از دست مى دهد.

28 كمك به ستمگر.

29 تكيه بر ظالم.

30 نگهدارى حقوق ديگران بدون عذر.

31 دروغگويى.

32 تكبر.

33 اسراف و تبذير.

34 خيانت.

35 غيبت.

36 سخن چينى.

37 سر گرمى به امور لهو.

38 سبك شمردن فريضه حج.

39 ترك نماز.

40 ندادن زكات.

41 اصرار بر گناهان صغيره.

اما شرك به خدا و انكار آنچه را كه خداوند دستور داده، و دشمنى با اولياى خدا، از بزرگترين گناهان كبيره مى باشد. (37)

همانگونه كه بيان شد طبق فتواى امام خمينى قدس‌سره گناهان كبيره، بسيار است و آنچه در بالا ذكر شد قسمتى از آنها است، مثلا توهين به كعبه و قرآن و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و امامان عليهم‌السلام يا ناسزا گفتن به آنها و بدعت گذارى و.... از گناهان كبيره است.

### يك تقسيم بندى ديگر در مورد گناهان

امام على عليه‌السلام در گفتارى فرمود:

ان الذنوب ثلاثة... فذنب مغفور و ذنب غير مغفور و ذنب نرجو لصاحبه و نخاف عليه...

گناهان بر سه گونه اند: گناه بخشودنى و گناه نابخشودنى و گناهى كه براى صاحبش، هم اميد (بخشش) داريم و هم ترس از كيفر.

سپس فرمود: «اما گناهى كه بخشيده است، گناه بنده اى است كه خداوند او را در دنيا كيفر مى كند و در آخرت كيفر ندارد. در اين صورت خداوند حكيم تر و بزرگوارتر از آنست كه بنده اش را دو بار كيفر كند.

اما گناهى كه نابخشودنى است، حق الناس است يعنى ظلم بندگان نسبت به همديگر كه بدون رضايت مظلوم بخشيده نمى شود.

و اما نوع سوم، گناهى است كه خداوند آن را بر بنده اش پوشانده و توبه را نصيب او نموده است، و در نتيجه آن بنده هم از گناهش هراسان است و هم اميد به آمرزش پروردگارش دارد، ما نيز درباره ى چنين بنده اى، هم اميدواريم و هم ترسان. (38)

### موارد تبديل گناه صغيره به كبيره

از آيات و روايات استفاده مى شود كه در چند مورد، گناه صغيره، تبديل به كبيره مى شود و حكم گناهان كبيره را پيدا مى كند از جمله :

1. اصرار بر صغيره

تكرار گناه صغيره، آن را تبديل به گناه كبيره مى كند، و اگر انسان حتى يك گناه كند، ولى استغفار نكند، و در فكر توبه هم نباشد، اصرار به حساب مى آيد.

صغيره همچون نخ نازك و باريكى است كه اگر تكرار شود، طناب و ريسمان ضخيم و كلفتى مى گردد كه پاره كردنش مشكل است.

قرآن درباره ى پرهيزكاران مى فرمايد:

ولم يصروا على ما فعلوا و هم يعلمون (39)

آنان آگاهانه بر گناهانشان، اصرار نورزند.

امام باقر عليه‌السلام در شرح اين آيه فرمود: (40)

«اصرار، عبارت از اين است كه كسى گناهى كند و از خدا آمرزش ‍ نخواهد و در فكر توبه نباشد. (41)

اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

اياك و الاصرار فانه من اكبر الكبائر و اعظم الجرائم (42)

از اصرار بر گناه بپرهيز، چرا كه از بزرگترين جرايم است.

0 از گناهان كوچك غافل نشويم

امام صادق عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله همراه ياران (در سفرى) در سرزمين بى آب و علفى فرود آمد، به يارانش فرمود: ائتوابحطب، «هيزم بياوريد» كه از آن آتش روشن كنيم تا غذا بپزيم.

ياران عرض كردند: اينجا سرزمين خشكى است و هيچگونه هيزم در آن نيست!.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «برويد هر كدام هر مقدار مى توانيد جمع كنيد» آنها رفتند و هر يك مختصرى هيزم يا چوب خشكيده اى با خود آورد و همه را در پيش روى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله روى هم ريختند، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

هكذا تجتمع الذنوب «اين گونه گناهان، روى هم انباشته مى شوند»، سپس فرمود:

ايّاكم و الُمحقّرات من الذّنوب... (43)

از گناهان كوچك بپرهيزيد كه همه آنها جمع و ثبت مى گردد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

لا صَغيرة مع الاِصرار (44)

در صورت اصرار، گناه صغيره اى نباشد.

2 كوچك شمردن گناه

كوچك شمردن گناه، آن را به گناه بزرگ تبديل مى كند، براى روشن شدن موضوع، به اين مثال توجه كنيد:

اگر كسى سنگى به سوى ما پرتاب كند، ولى بعداً پشيمان شده و عذرخواهى كند، ممكن است او را ببخشيم، ولى اگر سنگ ريزه اى به ما بزند، و در مقابلِ اعتراض بگويد: اين كه چيزى نيست، بى خيالش. او را نمى بخشيم، زيرا اين كار، از روح استكبارى او پرده برمى دارد و بيانگر آن است كه او گناهش را كوچك مى شمرد. به اين روايات توجه كنيد:

1 امام حسن عسكرى عليه‌السلام فرمود:

من الذّنوب التّى لا يغفر ليتنى لا اءُؤ اخَذُ الاّ بهذا (45)

از گناهان نابخشودنى اين است كه انسان بگويد: كاش مرا به غير از اين گناه مجازات نكنند.

يعنى آن گناهِ مورد اشاره را كوچك بشمرد.

2 اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

اءشدّ الذّنوب ما استَهان به صاحبه (46)

بدترين گناهان، آن است كه صاحبش آن را كوچك بشمرد.

3 امام صادق عليه‌السلام فرمود:

از گناه حقير و ريز، بپرهيز (سبك مشمار) كه آمرزيده نشود.

عرض كردم : گناهان حقير چيست!؟ فرمود آن است كه :

الرّجل يَذنب فيَقول طُوبى لى لو لم يَكن لى غير ذلك (47)

كسى گناه كند و بگويد خوشا به حال من اگر غير از اين گناه نداشتم.

4 حضرت سجاد عليه‌السلام در ضمن دعا، به خدا عرض ‍ مى كند:

الّلهم اَعُوذُ بِكَ مِن... الاِصرارِ عَلى المَاءثَم و استِصغار المَعصيَة (48)

پروردگارا! به تو پناه مى برم از اصرار بر گناهان، و كوچك شمردن گناه.

3 اظهار خوشحالى هنگام گناه

لذت بردن از گناه و شادمانى هنگام انجام گناه، از امورى است كه گناه را بزرگ مى كند و موجب كيفر بيشتر مى شود. در اينجا به چند روايت توجه كنيد:

اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

شر الاشرار من تبهّج بالشر (49)

بدترين بدها كسى است كه به انجام بدى خوشحال گردد.

و نيز فرمود:

مَن تَلذّذ بمعاصِى الله ذُلّ (50)

كسى كه از انجام گناه، لذت ببرد خداوند ذلّت را به جاى آن لذّت به او مى رساند.

امام سجاد عليه‌السلام فرمود:

إ يّاك و ابتهاج الذّنب فانّه اءعظم من ركوبه (51)

از شاد شدن هنگام گناه بپرهيز، كه اين شادى بزرگتر از انجام خود گناه است.

و نيز فرمود:

حلاوة المعصية يفسدها اليم العقوبة (52)

عذاب دردناك گناه شيرينى آن را تباه مى سازد.

و از سخنان امام سجاد عليه‌السلام است :

لا خير فى لذّة من بعدها النّار (53)

در لذتى كه بعد از آن آتش دوزخ است خيرى نيست.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

من اذنب ذنبا و هو ضاحك دخل النار و هو باك (54)

كسى كه گناه كند و در آن حال خندان باشد وارد آتش دوزخ مى شود در حالى كه گريان است.

4 گناه از روى طغيان

يكى ديگر از امورى كه موجب تبديل گناه كوچك به گناه بزرگ مى شود، طغيان و سركشى در انجام گناه است؛

امّا مَن طَغى وَ اثَر الحَياة الدّنيا فَاِنّ الجَحِيمَ هِىَ المَاءوى (55)

و اما آنها كه طغيان كردند و زندگى دنيا را مقدم شمردند، بى گمان جايگاهشان دوزخ است.

5 مغرور شدن به مهلت الهى

ديگر از امورى كه گناه كوچك را به گناه بزرگ تبديل مى كند، آن است كه گنهكار مهلت خدا و مجازات نكردن سريع او را دليل رضايت خدا بداند و يا خود را محبوب خدا بداند؛

و يقولون فى انفسهم لولا يعذّبنا اللّه بما نقول حسبهم جهنّم يصلونها فَبِئسَ المَصير (56)

گناهكاران در دل مى گويند: چرا خدواند مارا به خاطر گناهانمان عذاب نمى كند؟ جهنم براى آنها كافى است، وارد آن مى شوند و بد جايگاهى است.

وعده عذاب جهنم براى چنين افرادى، دليل آن است كه گناه افرادى كه مغرور به عدم مجازات سريع خداوند هستند، گناه كبيره است.

6 تجاهر به گناه

آشكار نمودن گناه نيز، گناه صغيره را تبديل به گناه كبيره مى كند، شايد از اين نظر كه آشكار نمودن گناه حاكى از تجرّى و بى باكى بيشتر گنهكار است، و موجب آلوده كردن جامعه، و عادى نمودن گناه مى گردد.

اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

ايّاك و المجاهرة بالفُجور فانّه من اشدّ المآثم (57)

از آشكار نمودن گناهان بپرهيز، كه آن از سخت ترين گناهان است.

و حضرت رضا عليه‌السلام فرمود:

المستتر بالحسنة يعدل سبعين حسنة و المذيع بالسيّئة مخذول (58)

پاداش پنهان كننده كردار نيك، معادل هفتار كار نيك است، و آشكار كننده گناه، خوار مى باشد.

7 گناه شخصيت ها

گناه آنان كه در جامعه، داراى موقعيت خاص هستند، با گناه ديگران يكسان نيست، و چه بسا گناه صغيره آنها، حكم گناه كبيره را داشته باشد، زيرا گناه آنها داراى دو بعد است : بعد فردى و بعد اجتماعى.

گناه شخصيت ها و بزرگان از نظر بعد اجتماعى مى تواند زمينه ى اغوا و انحراف جامعه و موجب سستى دين مردم شود.

بر همين اساس، حساب خداوند با بزرگان و شخصيت ها، غير از حساب او با ديگران است.

### گناه بزرگان از ديدگاه قرآن

در آيه 44 تا 48 سوره حاقهّ مى خوانيم :

و لو تَقَوّلَ علينا بعض الاَقاويل. لاَخَذنا منِه بِالَيمين. ثمّ لَقطعنا مِنه الوَتين. فَما مِنكم مِن اَحد حاجِزين.

و اگر او (پيامبر) سخن دروغ بر ما مى بست، ما او را با قدرت مى گرفتيم، سپس ‍ رگ قلبش (يعنى شاهرگش) را قطع مى كرديم، و احدى از شما نمى توانست مانع شود و از او حمايت كند.

در قرآن افراد بدعت گذار و تحريف گر بسيارى مطرح شده اند اما خدا درباره ى هيچكدام از آنها اين گونه سخن نگفت كه : «رگ گردنت را مى زنيم» ولى به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به خاطر عصمت و مقام علم و آگاهيش چنين مى فرمايد، زيرا او شخص بزرگى است كه گناهش نيز بسيار بزرگ است.

بنابراين آنان كه داراى شخصيت علمى و دينى هستند و انتسابشان به دستگاه دين بيشتر است، مسئوليت بيشترى دارند.

مَثَل دانشمند غير متعهّد در قرآن

در قرآن دانشمندان بى عمل به الاغ و سگ، تشبيه شده اند.

در مورد بلعم باعورا دانشمند گنهكار مى خوانيم :

فَمَثله كَمَثل الكَلبِ اِن تَحمِل عَلَيه يَلهَث اَو تَترُكه يَلهَث (59)

مثال او همانند سگ (هار) است كه اگر به او حمله كنى دهانش را باز و زبانش را از دهانش بيرون مى آورد، و اگر او را به حال خود واگذارى، باز همين كار را مى كند. (آنچنان تشنه ى دنيا است كه هميشه دهانش باز است).

و در آيه ى 5 سوره ى جمعه مى خوانيم :

مَثَل الَّذينَ حُمِّلُوا التّوراةِ ثمّ لم يَحمِلوها كَمَثل الحِمارِ يَحمل اَسفاراً

مثال كسانى كه به دستورات تورات، تكليف شدند، ولى حق آن را ادا ننمودند، همانند مثال الاغى است كه كتاب هايى با خود حمل كند (و از كتاب ها بهره اى نبرد جز سنگينى بار آن!).

در آيه ى 30 سوره ى احزاب مى خوانيم :

يا نِساءَ النّبى مَن يَاتِ مِنكُنّ بِفاحِشَة مُبيِّنَة يُضاعَف لَها العَذاب ضِعفَين

اى همسران پيامبر هر كدام از شما گناه آشكارى مرتكب شود، عذاب او دو برابر است.

همسران پيامبر به خاطر اينكه در جامعه داراى موقعيت خاصى بودند گناه آنها كيفر مضاعف داشت.

مراد از «گناه آشكار» آنها، شايد اشاره به اثر اجتماعى آن گناه باشد، كه به همين خاطر كيفرِ چند برابر دارند.

بر همين اساس روايت شده شخصى به امام سجاد عليه‌السلام عرض ‍ كرد: انكم اهلبيت مغفور له

«شما از خاندانى هستيد كه مشمول آمرزش خداوند مى باشيد. »

آن حضرت با شنيدن اين سخن خشمگين شد و در پاسخ فرمود:

آنگونه كه تو مى گويى نيست، ما در مورد نيكوكاران خود، دو پاداش و در مورد گنهكاران خود، دو كيفر قايل هستيم.

سپس آيه 30 و 31 احزاب را تلاوت فرمودند. (60)

گناه بزرگان از ديدگاه روايات

1 امام صادق عليه‌السلام در ضمن گفتارى فرمود:

يغفر للجاهل سبعون ذنباً قبل ان يغفر للعالم ذنب واحد (61)

هفتاد گناه از جاهل، بخشيده مى شود قبل از آنكه يك گناه از عالم، بخشيده گردد.

2 رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در ضمن گفتارى فرمود:

اگر عالمان دين و زمامداران، فاسد شدند، مردم نيز فاسد مى شوند. (62)

و در سخن ديگر فرمود:

عوام امت من اصلاح نمى شوند مگر با اصلاح خواص امت من!

شخصى پرسيد: خواص امت چه كسانى هستند؟. فرمود:

خواص امتى اربعة : الملوك و العلماء و العباد و التجار

خواص امت من چهار دسته اند: 1 زمامداران. 2 دانشمندان. 3عابدان. 4 تاجران.

شخصى ديگر پرسيد: چگونه؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

زمامداران چوپانان مردمند، وقتى چوپان گرگ شود، گوسفندان چگونه بچرند؟ و علما طبيبان مردمند، وقتى طبيب بيمار باشد، بيماران را چه كسى درمان كند، بندگانِ عابد خداوند راهنماى مردمند، اگر راهنما گمراه شد، چه كسى راه رونده را هدايت مى كند؟ و تاجران امين مردمند، وقتى كه امين خيانت كرد، به چه كسى بايد اطمينان نمود؟ (63)

3 نيز رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

در روز قيامت، خداوند با سه كس سخن نگويد، و به آنها توجه نكند و آنها را پاك نسازد و براى آنها عذاب دردناك است :

شيخ زان و ملك جبّار و مُقِلّ مُختال (64)

پير زناكار، و سلطان جبار و فقير متكبر.

4 امام صادق عليه‌السلام به يكى از اصحاب به نام شقرانى فرمود:

ان الحسن من كل احد حسنٌ و انّه منك احسن لمكانك منّا، و انّ القبيح من كل احد قبيح و انّه منك اقبح (65)

اى شقرانى! نيكى از هر شخص نيكو است، ولى از تو كه به ما نسبت دارى نيكوتر است، و زشتى از هر كسى زشت است ولى از تو زشت تر.

5 اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

زَلّةُ العالم تُفسد العَوالِم (66)

لغزش عالم، همه ى عالم ها را تباه مى سازد.

و نيز فرمود:

زلّة العالم كانكِسار السّفينَة تُغَرق و تُغرقُ معَها غَيرها (67)

لغزش عالم همانند شكسته شدن كشتى در دريا است هم خود غرق مى شود و هم موجب غرق شدن سرنشينانش مى گردد.

بنابراين گناه مسئولين، چهره ها، علما، نهادها، نويسندگان، بزرگان و سادات بيشتر به حساب مى آيد.

### گناهان كليدى

همان گونه كه پيرى و ضعف، زمينه هجوم كسالت و بيمارى هاى گوناگون مى گردد، گاهى عيب و يا گناهى زمينه و كليد انواع گناهان مى شود. مثلاً:

1 حسادت، انسان را به انواع گناهان مانند كارشكنى، تهمت، دروغ و سوء قصدها و... وادار مى كند. امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ان الحَسَد يَاكُل الاِيمانَ كَما تَاكُلُ النّار الحَطَب (68)

همانگونه كه آتش، هيزم را مى بلعد، حسادت ايمان را مى بلعد.

انسان حسود به هر تلاشى كه رقيب خود را بشكند، دست مى زند.

2 بخل و حرص، بخل سبب ندادن زكات و خمس و ترك انفاق و مى شود، به علاوه مردم از بخيل ناراحتند و همين موجب بدگويى ها و سوء ظن ها مى گردد؛

اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

البُخلُ جامِع لِمساوِى العُيُوب وَ هُو زمام يقادُ بِه اِلى كلّسوء (69)

بخل، جامع و گرد آورنده همه ى بدى ها است، و افسارى است كه همه ى بدى ها را بسوى خود مى كشاند.

حرص نيز سبب گناهانى مانند: كم فروشى، احتكار، گران فروشى، رشوه خوارى، تملق و انواع بى تقوايى ها مى شود.

3 دروغ، انسان با دروغ گناهان خود را توجيه مى كند و زير پوشش ‍ توجيه هاى دروغين، صدها گناه ديگر بروز مى كند، امام حسن عسكرى عليه‌السلام فرمود:

جُعِلَت الخَبائِثُ كُلّها فى بَيتٍ و جُعِلَ مِفتاحُها الكذب (70)

تمام زشتى ها در اتاقى قرار داده شده، و كليد آن، دروغ است

4 خشم و بداخلاقى، عيبى است كه سبب فحش، غيبت، دشمن تراشى و انواع زشتى ها مى شود، امام حسن عسكرى عليه‌السلام فرمود:

الغضب مفتاح كل شر (71)

خشمِ (بى كنترل) كليد هر بدى است.

عيوب و گناهان ديگرى نيز وجود دارند كه زمينه ساز گناهان ديگر مى شوند، مانند: بدگمانى، حرام خوارى، شراب خورى، ستيزه جويى، ترس، تكبر و.... كه براى رعايت اختصار از شرح بيشتر خوددارى شد.

0 آژير خطر

از تعبيرات مختلف آيات و روايات، به شدت و ضعف خطرهاى گناه پى مى بريم. در قرآن نسبت به بعضى از گناهان تعبير شده كه آن را انجام ندهيد مانند:

و لا تاكلوها اسرافاً (72)

از اموال آنها از روى اسراف نخوريد

در بعضى از موارد تعبير شده كه از آن دورى كنيد؛

و اجتنبوا الطاغوت (73)

و از طاغوت دورى كنيد

و در بعضى موارد گفته شده نزديك آن نشويد؛

وَ لاتَقرَبوا الفَواحِشَ ما ظَهَر مِنها وَ ما بَطن (74)

به كارهاى زشت خواه آشكار و خواه پنهان نزديك نشويد.

انجام ندادن با نزديك نشدن نشانه ى دو نوع خطر است مثلاً درباره نفت مى گوييم : كبريت به آن نزنيد!. ولى درباره ى بنزين مى گوييم : كبريت را نزديك آن نبريد كه فاجعه مى آفريند!.

گناه زنا و خوردن مال يتيم و ورود كفار به سنگر مسلمين (مسجدالحرام) شبيه بنزين است كه در قرآن با جمله و لاتقربوا (75) «نزديك نشويد» و جمله فلايقربوا المسجد الحرام (76) «نبايد مشركان نزديك مسجدالحرام شوند» تعبير شده است.

اين تعبير همچون آژير خطر، حاكى از آن است كه بعضى گناهان چنان وسوسه انگيز است كه نزديك شدن به حريم آن ممكن است انسان را در پرتگاه خطرناك قرار دهد و نبايد به عوامل زمينه ساز و سوق دهنده به سوى گناه نزديك نشد مثلاً از محيط فاسد و آلوده كه لغزندگى شديدى براى سقوط در دره ى گناه دارد بايد دورى نمود.

# زمينه هاى گناه

## زمينه هاى گناه در وجود انسان

### الف. غريزه

در انسان غرايزى وجود دارد كه گاهى دچار افراط يا تفريط مى شود، پس بايد راههاى تعديل آنها را شناخت.

امام على عليه‌السلام در گفتارى مى فرمايد:

خداوند فرشتگان را به عقل اختصاص داد (وآنها تكوينا محكوم به اطاعت عقل هستند) و حيوانات را به شهوت و غضب، اختصاص داد. (وآنها به طور تكوينى محكوم به ارضاى غرائز حيوانى هستند) اما انسان را با اعطاء همه (عقل و خشم و شهوت) شرافت بخشيد. پس هرگاه پيروى از عقل كند، مقامش برتر از فرشتگان خواهد شد، زيرا با بودن خشم و شهوت، اطاعت از عقل نموده است، و اگر اطاعت از شهوت و غضب كند، از حيوانات، پست تر است، زيرا با داشتن عقل پيروى از خشم و شهوت نموده است. (77)

قرآن در مورد كسانى كه از غرائز حيوانى پيروى مى كنند مى فرمايد:

اولئك كالاَنعامِ بل هم اءضلّ سَبيلا (78)

آنها همچون چارپايان بلكه گمراهترند.

قواى غريزى

علماى اخلاق مى گويند: منشا و انگيزه ى گناهان، سه قوه است :

1 قوه شهويّه.

2 قوه غضبيّه.

3 قوه وهميّه.

قوه شهويّه، انسان را به افراط در لذت خواهى نفسانى، مى كشاند، كه سرانجامش، غرق شدن در فحشا و زشتى ها است.

قوهّ غضبيّه، انسان را به ظلم وطغيان آزار رسانى و تجاوز، وادار مى كند.

قوهّ وهميّه، برترى طلبى و انحصار جويى و تكبر و روح خوداخواهى را در انسان زنده مى كند و او را به گناهان بزرگى در اين كانال، وا مى دارد. (79)

اگر با دقت بررسى كنيم در مى يابيم كه اكثر گناهان (اگر نگوييم همه ى گناهان) به اين سه قوه باز مى گردند.

اين سه قوه در وجود انسان لازم است، ولى اگر كنترل وتعديل نشود و به افراط و تفريط كشانده شود، سرچشمه ى گناهان بسيار خواهد شد.

براى توضيح بيشتر به اين مثال توجه كنيد:

آب، كه مايه ى حيات انسان و گياه و حيوان ها مى باشد، اگر در جلو آن سدى بسته شود، تا سيلاب پشت سر آن جمع شود، نه تنها سيلاب به ما ضرر نمى زند، بلكه هروقت نياز به آب شد، دريچه ى سد را باز كرده و گياهان و دام ها از آب آن سد، بهره مند مى شوند.

حال اگر سيلاب مهار نشود، هنگام طغيان، ديوانه وار به باغ ها و كشتزارها و خانه ها سرازير شده و همه را ويران مى كند.

در مورد انسان نيز، نيروى غضب براى دفاع و شهوت براى بقاى نسل لازم است، ولى اگر اين دو غريزه بر اثر افسار گسيختگى طغيان كنند، موجب بروز جنايات ويرانگر و انحرافات جنسى و بى عفتى خواهند شد.

نتيجه اينكه : اگر بخواهيم جامعه را از لوث گناه پاك سازيم، و يا وجود خويش را از آلودگى گناه، حفظ كنيم، بايد غرايز و تمايلات نفسانى را كنترل و تعديل كنيم.

البته كنترل و تعديل غرايز شهوانى، نياز به برنامه هايى دارد كه در اين كتاب، به قسمتى از آنها شاره خواهد شد.

### ب. قلب

در قرآن 132 بار سخن از قلب به ميان آمده است، و در آيات متعدد، از قلب كافران و منافقان و مجرمان، به قلب مهر زده، قلب بيمار، قلب سخت، قلب منحرف و قلب قفل زده ياد شده است.

بحث و بررسى پيرامون قلب، نياز به شرح بسيار دارد كه از حوصله اين كتاب، خارج است. اما منظور از قلب يعنى مركز فرماندهى و تصميم گيرى انسان است، قلب سليم و پاك، منشا كارهاى نيك است، و به عكس قلب ناسالم و تاريك، كانون فساد مى باشد، و ما در راستاى اطاعت خدا و دورى از گناه، بايد توجه عميق به پاك نگهداشتن قلب، داشته باشيم.

در اينجا به اين روايت جالبى از امام صادق عليه‌السلام توجه كنيد:

ما من مومن الا و لقلبه اءُذنان فى جوفه، اءُذُن ينفث فيها الوسواس الخناس ‍ و اءُذُن ينفث فيها الملك فيؤ يد اللّه المؤمن بالملك فذلك قوله تعالى و ايّدهم بروحٍ منه (80). (81)

قلب هر شخص با ايمانى در درون داراى دو گوش است : گوشى كه وسواس ‍ خناس در آن مى دمد و گوشى كه فرشته در آن مى دمد، و خداوند، مؤمن را بوسيله آن فرشته، كمك مى كند. و همين است گفتار خداوند كه مؤمنان را بوسيله روح خود، تقويت كرده است.

قلب كانون انگيزه ها

نيت هاى پاك و آلوده هر دو از قلب سرچشمه مى گيرد و انگيزه هاى انحراف و گناه، بر اثر ناصافى دل پديد مى آيد، اگر بخواهيم به گناه آلوده نشويم، بايد به سراغ سرچشمه برويم و آن را صاف كنيم و گرنه.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

نيّة المؤمن خيرٌ من عَمله و نيّةُ الكافِر شرُّ من عَمَله و كلّ عامل يعمل على نيَّتِه (82)

نيت مؤمن بهتر از عمل اوست و نيت كافر بدتر از عملش مى باشد و هر كس ‍ طبق نيتش عمل مى كند.

در شرح اين حديث مطالب بسيار گفته شده اما به نظر مى رسد بهترين قول اين باشد كه چون نيت، كانون و مركز تصميم گيرى و چگونه بجاآوردن اعمال در كمّ و كيف است، لذا نيت مؤمن كه پاك است كانونى براى كارهاى نيك با كيفيت عالى مى گردد. حتى اگر عملى انجام ندهد ولى زمينه براى اعمال نيك دارد. ولى نيت كافر چون ناپاك است كانون فساد خواهد شد، گرچه كارى انجام ندهد ولى آماده ى كارهاى زشت است. آنچنان فكرش آلوده است كه هر لحظه احتمال آن دارد كه بزرگترين گناه را انجام دهد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

دوزخيان از اين رو جاودانه در دوزخ مى مانند كه نيت داشتند اگر هميشه در دنيا مى ماندند همواره خدا را نافرمانى كنند. و بهشتيان از اين رو جاودانه در بهشت مى مانند كه نيت داشتند اگر هميشه در دنيا مى ماندند همواره از خدا اطاعت نمايند. بنابراين هر دو دسته بخاطر نيتشان جاودانى شدند.

سپس امام صادق عليه‌السلام اين آيه را تلاوت فرمود:

قُل كلّ يَعمَل على شاكِلَته (83)

بگو هر كس بر اساس ساختار و شيوه ى خود عمل مى كند. يعنى طبق نيت خود. (84)

بعداً خواهيم گفت كه عواملى مانند غذا، رفيق، محيط و... در شكل گيرى نيت نقش اساسى دارد، اگر غذا، حلال و رفيق و محيط خوب باشد موجب شكل گيرى نيت نيك خواهد شد، و اگر غذا، حرام و رفيق و محيط بد باشد نيتِ ناپاك شكل خواهد گرفت.

اصولاً در اسلام عملى ارزش دارد كه از روى نيت پاك و خالص انجام شود، وگرنه در پيشگاه خداوند پذيرفته نمى شود.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

اِنّ اللّهَ لايقبل عَملاً فيه مِثقال ذرّة من رِيا (85)

خدا عملى را كه در آن به مقدار ذره اى ريا باشد نمى پذيرد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

اگر مؤمن قصد كار نيك كند و انجام ندهد براى او پاداشى نوشته شود و اگر انجام دهد ده پاداش براى او نوشته مى شود ولى اگر مؤمن قصد كار بد كند و انجام ندهد، كيفرى بر او نوشته نشود. (86)

حبّ و بغض

قلب كانون حب و بغض در وجود انسان است و بايد آن را بر اساس ‍ اسلام تنظيم كرد، زيرا حب و علاقه به چيزى موجب انجام آن مى شود، و بغض و نفرت از چيزى موجب ترك آن مى گردد.

و اين مساله بقدرى مهم است كه امام صادق عليه‌السلام در سخنى فرمود:

هل الايمان الا الحب و البغض

مگر ايمان جز حب و بغض است.

يك مثال : شخصى در خانه اش نشسته، ناگهان مى فهمد كه گربه اى آمد و نيم كيلو گوشتى كه خريده و در آشپزخانه بود، ربود و رفت. او بر مى خيزد و به دنبال گربه مى رود تا گوشت را از او بگيرد ولى وقتى كه گربه از خانه بيرون پريد و در كوچه فرار كرد ديگر او را دنبال نمى كند زيرا حب او به گوشت تا اين اندازه بود.

ولى اگر روباهى آمد و مرغ خانه را ربود و با خود برد آن شخص روباه را در خانه و كوچه دنبال مى كند ولى وقتى كه روباه به بيابان فرار مى كند او از دنبال كردن روباه صرف نظر مى نمايد؛ زيرا حب او به مرغ و بغض او نسبت به روباه تا اين اندازه بيشتر نبود.

اما اگر گرگى آمد و گوسفند او را ربود و با خود برد آن شخص گرگ را در خانه و كوچه و بيابان دنبال مى كند بلكه گوسفندش را از او بگيرد وقتى كه گرگ از بيابان دور شد و از كوه بالا رفت آن شخص از گرگ صرف نظر كرده و باز مى گردد چرا كه حب و بغضش او را بيش از اين اندازه نتوانست حركت دهد.

حال اگر درنده ى ديگرى آمد و كودك خردسال او را گرفت و با خود برد آن شخص آن درنده را در بيابان و كوه دنبال مى كند، و همچنان به دنبال او شب و روز مى رود تا آن را بگيرد و با خود مى گويد هر چند براى بدست آوردن جنازه ى كودكم باشد بايد به دنبال آن درنده بروم.

با اين مثال روشن مى شود كه «حب و بغض» و درجات آن چه نقش ‍ بالايى در اراده و حركت انسان دارند و هرچه حب انسان به چيزى زيادتر شد، آن را بيشتر دنبال مى كند و هرچه بغض انسان به چيزى زيادتر گرديد تنفر و دشمنى خود را نسبت به آن بيشتر مى سازد.

اسلام حب و بغض انسان را بر اساس صحيح و در راستاى اطاعت خدا قرار مى دهد تا كانون تصميم گيرى انسان را سالم و پاك سازد.

### ج. فكر و انديشه

كانون ديگرى كه در وجود انسان سرچشمه كارها است تفكر و انديشه است. فكر سالم محصول و بازده سالم و پاك دارد و فكر آلوده بازده ناسالم و آلوده خواهد داشت.

امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

مَن كَثُر فِكرهُ فِى المَعاصى دَعَته اِلَيها (87)

كسى كه بسيار درباره گناه فكر كند او را به گناه سوق مى دهد.

و حضرت عيسى عليه‌السلام ضمن گفتارى به حواريون فرمود:

ومن به شما امر مى كنم كه روح خود را به زنا خبر ندهيد (فكر زنا نكنيد) تا چه رسد به اينكه زنا كنيد زيرا كسى كه روح و فكرش را به زنا خبر دهد مانند كسى است كه در اطاق رنگينى آتش روشن كند، دود آتش نقشه هاى رنگين آن اطاق را كثيف مى كند گرچه خانه را نسوزاند. (88)

يعنى فكر گناه كانون تصميم گيرى وجود انسان را آلوده مى نمايد و چنين كانونى به تاريكى گناه نزديكتر است تا به سفيدى اطاعت خدا.

## زمينه هاى پيدايش گناه

در «گناه شناسى» از موضوعات بسيار مهم، شناخت «زمينه هاى گناه» است؛ چنانكه گفته اند: قابليت قابل، اصل مهم براى تهذيب نفوس ‍ است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باران كه در لطافت طبعش خلاف نيست |  | در باغ لاله رويد و در شوره زار خس |

كسى كه مى خواهد گناه نكند حتماً بايد به زمينه هاى گناه توجه كند، وقتى آنها را شناخت به پيشگيرى و درمان آنان بپردازد.

كمبود ويتامين ها در بدن، انسان را آماده پذيرش ميكرب ها مى كند و يا بيمارى ها را پرورش و گسترش مى دهد، پس بايد اين كمبودها جبران گردد تا زمينه پذيرش و همچنين زمينه پرورش بيمارى ها از بين برود. بنابراين بايد «زمينه شناس و زمينه زدا» باشيم. مثلا اگر در منزل چاه فاضلابى زمينه ساز انواع پشه ها مى باشد سمپاشى بيهوده است بايد چاه را پر كرد.

در بررسى زمينه هاى گناه مى توان امور بسيارى را نام برد كه هر يك با كميت و كيفيت خاصى زمينه ساز هستند. اما در اينجا به چند موضوع مهمتر در اين رابطه مى پردازيم مانند:

1 زمينه هاى فرهنگى و تربيتى.

2 زمينه هاى خانوادگى.

3 زمينه هاى اقتصادى.

4 زمينه هاى اجتماعى.

5 زمينه هاى روانى.

6 زمينه هاى سياسى.

### 1. زمينه هاى فرهنگى و تربيتى گناه

1-1- جهل و حماقت

جهل و حماقت، زمينه گناه را در انسان به وجود آورده و او را به سوى گناه مى كشاند. جهل به خدا، جهل به هدف از آفرينش، جهل به قوانين خلقت، جهل به زشتى گناه و آثار آن.

چنانكه يك فرد جاهل و بى سواد غذاى آلوده به ميكرب را بر اثر جهل به آسانى مى خورد، ولى يك دكتر ميكرب شناس، هرگز آن را نمى خورد.

در دوران جاهليت كه گناهان گوناگون، سراسر زندگى مردم را گرفته بود، بيشتر بر اثر جهل و حماقت بود. براى توضيح به اين آيات توجه كنيد:

قالوا يا موسى اِجعَل لَنا اِلها كما لَهم آلِهة قالَ إ نّكم قَوم تَجهَلون (89)

بنى اسرائيل به موسى گفتند: براى ما معبودى (از بت) قرار بده چنانكه آنها (بت پرستان) معبودانى (از بت) دارند. موسى گفت : شما جمعيتى جاهل و نادان هستيد.

از زبان حضرت لوط عليه‌السلام خطاب به قومش مى خوانيم :

ءَاِنّكم لَتَاتون الرّجال شَهوةً مِن دُونِ النِّساء بل انتم قوم تجهلون (90)

آيا شما به جاى زنان، به سراغ مردان، از روى شهوت مى رويد؟ شما قومى جاهل هستيد.

و در آيه 89 سوره ى يوسف مى خوانيم :

قالَ هَل عَلِمتُم ما فَعَلتُم بِيُوسُفَ و اَخيهِ اِذ اَنتُم جاهِلُون

يوسف (به برادران خود) گفت : آيا دانستيد كه با يوسف و برادرش (بنيامين) چه كرديد؟ آنگاه كه جاهل بوديد.

از اين آيات به روشنى استفاده مى شود كه جهل و نادانى يكى از زمينه هاى گناهان است.

در روايات نيز بسيار آمده كه جهل، زمينه گناه است. در اينجا به ذكر چند نمونه مى پردازيم :

1 امام على عليه‌السلام در عهدنامه ى خود به مالك اشتر مى فرمايد:

لا يجترى على الله الا جاهل شقى (91)

گستاخى و جرأت بر (نافرمانى) خدا را جز جاهل و شقى روانمى دارد.

2 و نيز از گفتار آن حضرت است :

الجهل معدن الشر، الجهل اصل كل شر، الجهل يفسدالمعاد (92)

جهل مركز زشتى است، جهل ريشه و پايه زشتى است، جهل موجب تباهى معاد انسان است.

3 چنانكه قبلاً اشاره شد امام صادق عليه‌السلام به سماعة فرمود: عقل و لشكرش را بشناس و همچنين جهل و لشكرش را بشناس. سپس ‍ 75خصلت زشت را به عنوان لشكر جهل برشمرد. (93)

اين روايت جامع بيانگر آن است كه جهل اساس و محور خصلت هاى زشت و گناهان بزرگى همچون : حرص، خيانت، ربا، نيرنگ، تكبر، آزار به پدر و مادر، پيمان شكنى، بى تابى، شانه خالى كردن از وظيفه جهاد، سبك سرى، كينه و دشمنى و.... است. (94)

4 حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

قَصَّمَ ظَهرى رَجُلان : عالِم مُتَهتِّك و جاهِل مُتَنسِّك (95)

دو شخص، كمرم را شكستند، دانشمند بى پروا، و جاهل مقدس نما.

سپس فرمود: جاهل، انسان را با زهدنمائيش مى فريبد، و عالم با گستاخى و بى پروائيش، انسان را مغرور و فريفته خود مى كند.

5 و نيز فرمود:

اياكم والجهال من المستعبدين والفجار من العلماء فانهم فتنتة كل مفتون (96)

بپرهيزيد از جاهلان عبادت پيشه و از گنهكاران دانشمند، چرا كه اين ها مايه فتنه و آشوب هر فتنه شده هستند.

6 و در سخنى ديگر فرمود:

لاترى الجاهل الا مُفرِطاً او مُفرِّطاً (97)

نمى بينى جاهل را مگر اينكه يا راه افراط و زياده روى را مى پيمايد و يا راه تفريط و كوتاهى از حد اعتدال را.

7 و در بيان ديگر فرمود:

الى اللّه اشكو من معشر يعيشون جهالا ويموتون ضلالا (98)

شكايت به خدا مى برم از گروهى كه در جهل ونادانى زندگى مى كنند

8 در قرآن در جريان موسى عليه‌السلام و ساحران آمده : وقتى كه ساحران طناب هاى خود را انداختند، به نظر مى رسيد همه ى آنها در حركتند؛

فَاَوجَسَ فى نفسه خِيفَة موسى (99)

ناگهان موسى در دل خويش ترس خفيفى احساس كرد.

اميرمؤمنان عليه‌السلام در توضيح اين مطلب مى فرمايد:

لم يُوجِس موسى عليه‌السلام خيفَةً على نفسه بل اَشفَقَ مِن غَلَبة الجُهّال و دُوَل الضّلال (100)

موسى عليه‌السلام بر جان خود نترسيد بلكه ترس او از اين بود كه مبادا جاهلان پيروز گردند و دولت هاى ضلال برنده شوند.

اين سخن نيز از كارهاى انحرافى جاهلان پرده برمى دارد و بيانگر آن است كه جهل زمينه ساز گناهان بزرگى همچون مبارزه علنى با پيامبران به پشتيبانى از طاغوت ها مى باشد.

جلوگيرى بنى اميه از تعليم شرك

از احاديث جالب اينكه امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ان بنى امية اطلقوا للناس تعليم الايمان ولم يطلقوا تعليم الشرك لكى اذا حملوهم عليه لم يعرفوه (101)

بنى اميه تعليم ايمان را براى مردم آزاد گزاردند ولى تعليم شرك را آزاد نگذاردند تا اگر مردم را بر شرك وادار كردند آن را نشناسند. (و در نتيجه از روى جهل قبول شرك نمايند).

اين حديث بيانگر آن است كه : بنى اميه از شناخت شرك و انواع آن جلوگيرى مى كردند زيرا اگر مردم معنى شرك و انواع آن را مى فهميدند از بنى اميه كه غوطه ور در شرك بودند، روى برمى گرداندند و به امامان اهل البيت عليهم‌السلام كه از شرك به دور بودند متوجه مى شدند، آرى رهبران طاغوتى حساسيت داشتند كه مردم از دستورات سازنده و بيدار بخش اسلام، آگاه نشوند تا جهل آنها باعث توقف و ركود آنها شود، و زمينه انحراف آنها را فراهم سازد.

1-2- قوانين و سنت هاى غلط بشرى

انسان هنگامى از آلودگى ها و گناهان مختلف نجات مى يابد كه در پرتو قانون كامل و اجراى آن قانون زندگى كند، قانونى كه تمام ويژگى هاى ساختار انسان را مورد توجه دقيق قرار داده و آنچه را كه موجب تكامل بشر و باعث رستگارى و نجات او از انحرافات و كژراهه ها است تامين نمايد. چنين قانونى جز قانون الهى نخواهد بود. چرا كه خداوند آفريدگار انسان و به تمام خصوصيات روحى و جسمى او آگاه مى باشد و مى داند كه چه قانون و برنامه اى انسان را رستگار مى سازد. روى اين اساس نتيجه مى گيريم كه قوانين غلط بشرى يكى از عوامل و زمينه هاى فرهنگى گناه است چرا كه اين قوانين بجاى آنكه نجات بخش باشد گمراه كننده است.

اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

انمّا بَدءُ وُقوعِ الفِتَن اَهواءٌ تُتَّبع و اَحكامٌ تُبتَدَع، يُخالَف فيها كتاب اللّه (102)

همواره پيدايش فتنه ها، پيروى از هوس هاى آلوده و احكام و قوانين مجعول و اختراعى (مانند قوانين بشرى) است، احكامى كه با كتاب خدا مخالفت دارد.

در اينجا فهرست وار به ذكر بعضى از قوانين غلط بشرى مى پردازيم :

1 آزادى بى قيد زنان و كشف حجاب.

2 لغو قوانين قصاص و حدود و ديات.

3 ازدواج با همجنس. (همجنس بازى)

4 آزادى زن در طلاق دادن شوهر.

5 اختلاط مدارس دختر و پسر.

6 شرايط سنگين قانون ازدواج.

7 گناه شمردن ازدواج مؤ قت و آزادى زناى با رضايت.

8 قانونى بودن مشروبات الكلى.

9 قانونى بودن كورتاژ.

10 آزادى سرمايه دارى و يا لغو مالكيت خصوصى.

11 قانونى بودن ربا.

12 غير قانونى بودن امر به معروف و نهى از منكر.

13 معلم مرد براى شاگردان زن و معلم زن براى شاگردان مرد.

14 قانونى بودن قماربازى.

15 آزادى فيلم ها و عكس هاى سكسى و....

اين امور و امثال آن، هر كدام منشا و زمينه ساز گناهان بوده و جامعه و فرد را به تباهى و انحراف مى كشانند.

1-3- التقاط و تحريف

يكى از عوامل فرهنگى زمينه ساز گناه، مساله التقاط و تحريف قانون الهى است التقاط و تحريف عبارت از آن است كه قانون الهى را تغيير داده و دستكارى كنند مقدارى از قوانين بشرى در داخل آن كرده و معجونى از قانون بشرى درست كنند (كه سر از بدعت و دين سازى بيرون مى آورد) و آن را به عنوان قانون خدا معرفى نمايند.

اميرمؤمنان على عليه‌السلام در گفتارى مى فرمايد:

اگر باطل كاملاً از حق جدا مى شد بر جويندگان حقيقت پوشيده نمى ماند و اگر حق از باطل، خالص و جدا مى شد زبان دشمنان (از بدگويى به حق) قطع مى گرديد.

ولكن يؤ خذ من هذا ضعث و من هذا ضعث فيمزجان! فهنالك يستولى الشيطان على اوليائه.

ولى قسمتى از حق و قسمتى از باطل را مى گيرند و به هم مى آميزند اينجاست كه شيطان بر دوستان خود چيره مى شود. (103)

حفظ قانون و گناه بدعت

در اسلام، حفظ حريم قانون بسيار مورد توجه و تاكيد قرار گرفته و از قانون شكنى و التقاط و بدعت گذارى كه تجاوز از حريم قانون است شديداً نهى و منع شده است تا آنجا كه بدعت گذار در اسلام محكوم به اعدام است و تفاوتى ندارد كه چيزى بر قانون اسلام بيفزايد و يا چيزى را بكاهد، حلالى را حرام كند يا به عكس.

يكى از نكات لطيف و جالبى كه در قرآن و روايات اسلامى در راستاى حفظ حريم قانون ديده مى شود داستان حضرت ايوب عليه‌السلام مى باشد كه به انواع مصايب گرفتار شد و در برابر همه فشارها و رنج صبر و استقامت كرد. در يك مورد نسبت به همسرش ناراحت شد. (گويا همسرش به دنبال انجام كارى رفت و دير به خانه بازگشت و ايوب كه از بيمارى رنج مى برد سخت ناراحت گرديد) و چنين سوگند ياد كرد كه هرگاه قدرت پيدا كند يكصد ضربه يا كمتر به او بزند و او را تنبيه كند اما بعد از بهبودى مى خواست به پاس وفادارى ها و خدماتش او را ببخشد ولى مساله سوگند و نام خدا و حريم قانون الهى در ميان بود؛

خداوند به او فرمود:

و خُذ بِيَدك ضِغثَاً فَاضرِب بِه وَ لا تَحنَث انّا وَجَدناه صابراً نِعمَ العَبدُ انّه اَوّاب

(به او گفتيم) بسته اى گندم (يا مانند آن) را برگير و به او (همسرت) بزن و سوگند خود را مشكن. ما او را شكيبا يافتيم. چه بنده خوبى كه بسيار بازگشت كننده به سوى خدا است.

همسر ايوب زن باوفا و مهربانى بود. درست است كه در موردى خطا كرد و طبق سوگندِ ايوب عليه‌السلام مى بايست كيفر گردد ولى استحقاق عفو و بخشش را نيز داشت.

گرچه زدن يك دسته ساقه گندم يا چوب هاى خوشه خرما مصداق واقعى سوگند ايوب نبود ولى حفظ حريم قانون الهى و عدم اشاعه قانون شكنى باعث شد كه او اين كار را انجام دهد و ايوب عليه‌السلام به دستور خدا در عين عفو، ظاهر قانون را نيز حفظ كرد. (104)

نظير اين معنى در اجراى حدود اسلامى در مورد خطا كاران بيمار نيز آمده است.

در چند روايت ذكر شده كه شخص بيمارى زنا كرده بود و مى بايست حد صد ضربه شلاق بر او جارى گردد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دستور داد خوشه خرمايى كه داراى صد شاخه بود آوردند و با آن يك ضربه به آن بيمار زد و همان را در اجراى حد كافى دانست. (105)

البته ناگفته نماند اين گونه امور در موارد استثنايى و خاصى است و گرنه در موارد ديگر كه استحقاق نباشد هرگز مجاز نيست.

آرى حتى در موارد استثنايى بايد حريم قانون را در ظاهر حفظ كرد تا موضوع قانون شكنى در جامعه راه نيابد.

در مورد «بدعت» كه يك گناه بسيار بزرگ و يك نوع تجاوز به حريم قانون مى باشد به چند روايت زير توجه كنيد:

1 اميرمؤمنان عليه‌السلام در ضمن گفتارى فرمودند:

و ان شر الناس عند اللّه امام جائر ضَلَّ و ضُلَّ به فاَمات سُنَّة مَاءخوذَة و اَحيا بِدعَة مَترُوكة (106)

بدترين مردم نزد خداوند رهبر ستمگرى است كه خود گمراه است و مردم بوسيله او گمراه مى شوند سنت هاى پذيرفته شده را از بين مى برد و بدعت هاى متروك را زنده مى كند.

2 رسول اكرم عليه‌السلام مى فرمايد:

اذا ظهرت البدع فى امتى فليظهر العالم علمه فمن لم يفعل فعليه لعنة الله (107)

هرگاه بدعت ها در ميان امتم آشكار شد، بر عالم (دين) است كه علمش را آشكار كند (و بر ضد بدعت گذارها افشاگرى نمايد) و اگر چنين نكرد پس لعنت خدا بر او باد.

3 و نيز آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

كل بدعة ضلالة و كل ضلالة سبيلها الى النار (108)

هر بدعتى گمراهى است وراه هر گمراهى به سوى آتش دوزخ است.

4 اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

من مشى الى صاحب بدعة فوقره فقد سعى فى هدم الاسلام (109)

كسى كه براى ديدار بدعت گذار به سوى او برود و او را احترام كند در حقيقت براى ويران كردن اسلام اقدام نموده است.

حكم اعدام بدعت گذار

فارس بن حاتم از دروغگويان و غُلات مشهور و بدعت گذاران بود و مردم را به مذهب فاسد خود دعوت مى كرد، امام هادى عليه‌السلام به اباجنيد دستور داد تا فارس را اعدام كند و امام حسن عسكرى عليه‌السلام خون او را هدر دانست و بهشت را براى قاتل او ضامن گرديد. سرانجام اباجنيد آن بدعت گذار را كشت. (110)

1-4- گفتار و كتب ضالّه

يكى از زمينه هاى فرهنگى گناه و انحراف كتب گمراه كننده و يا وسايل تبليغاتى گمراه كننده مى باشد. و لذا در اسلام خواندن «كتب ضالّه» و يا گوش دادن به سخنان گمراه كننده حرام است.

توضيح اينكه : همانگونه كه جسم انسان ها از نظر قدرت و توان مختلف است، مثلاً بعضى قدرت تحمل دويست كيلو بار را دارند و بعضى حتى قدرت تحمل پنج كيلو بار را ندارند، فكر انسان ها نيز تفاوت دارد. بعضى توان حل يك مساله ساده ى رياضى را ندارند و بعضى همچون كامپيوتر نيرومند، مشكل ترين مسايل رياضى را در چند لحظه حل مى كنند.

مطالعه ى كتاب هاى گمراه كننده براى دانشمندان كه توان فكرى و قدرت تحقيق و بررسى دارند، اشكال ندارد چرا كه آنها با مطالعه و تحقيق، حق و باطل را از همديگر تشخيص مى دهند.

ولى مطالعه آن كتاب ها و يا شنيدن گفتار گمراه كننده براى افرادى كه فكر ناتوان و دانش اندك دارند، مسموم كننده و خطرناك است.

چنانكه در تاريخ ديده مى شود دشمنان با انتشار كتب گمراه كننده مردم را از راه حق باز داشته و به سوى باطل مى كشانند به عنوان نمونه :

وقتى كه اسلام ظهور كرد دانشمندان يهود موقعيت خود را در خطر ديدند، لذا اوصافى را كه درباره ى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله در تورات آمده بود تغيير دادند و صفاتى ضد آن را در تورات نوشتند تا عوام يهود به سوى اسلام جذب نشوند. قرآن در سرزنش آنان مى فرمايد:

فَوَيلٌ لِلذّينَ يَكتُبُون الكِتابَ بِاَيديهِم ثمّ يَقولونَ هذا من عنداللّه لِيَشتروا بِه ثَمَناً قَليلاً فَويل لَهم ممّا كَتَبت اَيديهم و وَيل لَهم ممّا يَكسِبون (111)

واى بر آنها كه مطالبى با دست خود مى نويسند سپس آن را به خدا نسبت مى دهند تا به بهاى كمى آن را بفروشند. واى بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند و واى بر آنها از آنچه از اين راه به دست آوردند.

نظير اين مطلب در آيه 6 سوره لقمان آمده كه در تفسير آن مى خوانيم : تاجر مشركى كه به فارس آمده بود، داستان هاى رستم و اسفنديار را فرا گرفت و به حجاز بازگشت و گفت : اگر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله داستان عاد و ثمود مى گويد، من هم داستان رستم و اسفنديار مى گويم كه آيه مذكور در سرزنش او نازل شد.

امام جواد عليه‌السلام مى فرمايد:

مَن اَصغى الى ناِطق فَقد عَبَده فَاِن كان النّاطِق عَنِ اللّه فقَد عَبدَ اللّه وَ اِن كاَن النّاطقُ يَنطِق عَن لِسانِ اِبليسَ فَقَد عَبَد الاِبليس (112)

كسى كه به (گفتار) گوينده اى گوش فرا دهد او را بندگى كرده است بنابراين اگر گوينده از خدا و دستورات او سخن مى گويد شنونده ى او خدا را عبادت كرده و اگر از شيطان سخن مى گويد شنونده ى او شيطان را عبادت نموده است.

51 تلقين و تقليد

در مسايل تربيتى و فرهنگى يكى از عوامل زمينه ساز، تلقين و تقليد است كه اگر شايسته و بر اساس صحيح باشند زمينه ساز كارهاى نيك مى گردند و گرنه زمينه ساز گناه مى شوند؛

0 تلقين

در قرآن بعضى از عناوين تكرار شده كه اين تكرار علاوه بر فوايد ديگر يكنوع تلقين وزمينه ى سوق دادن بشر به سوى اين عناوين مى باشد مانند:

واژه «اللّه» و «اله» كه 2807 بار در قرآن تكرار شده است.

يا جمله : ان الله على كل شيى قدير «خداوند بر هر چيز تواناست. »

واينكه خدا «قدير» (توانا) است چهل و پنج بار در قرآن آمده است.

در سوره «الرحمن» كه در مكه نازل شده و 78 آيه دارد، 31 بار فَبِاىّ آلا ء رَبّكُما تُكذِّبان «پس كدامين نعمت هاى پروردگارتان را تكذيب مى كنيد؟» تكرار شده است.

در سوره «مرسلات» اين آيه 10 بار تكرار شده است :

ويل يَومَئذٍ لَلمُكذِّبين «واى در آن روز (قيامت) بر تكذيب كنندگان»

اين جمله در آيه 11 «طور» و آيه 10 «مطففين» نيز آمده است.

در سوره ى «قمر» 4 بار و لَقَد يَسّرنا لِلذّكْر فَهل مِن مُذّكر

«ما قرآن را براى يادآورى آسان كرديم آيا كسى هست كه متذكر شود؟» تكرار شده است.

اين تكرارها بيشتر جنبه ى تلقينى دارد تا گوش جان ما، اين امور را مكرر در مكرر بشنود و اين مطالب در اعماق جان، نقش ببندد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

به دروغگو راه دروغ را تلقين نكنيد چنانكه فرزندان يعقوب نمى دانستند كه گرگ انسان را نيز مى خورد تا اينكه پدرشان آن را به آنان تلقين نمود. (113)

0 تقليد

در راستاى زمينه هاى فرهنگى گناه، يكى از موضوعات زمينه ساز، «تقليد كوركورانه » است.

تقليد داراى اقسامى است : 1 تقليد عالم از عالم 2 تقليد عالم از جاهل 3 تقليد جاهل از جاهل 4 تقليد جاهل از عالم.

در ميان اين اقسام تنها نوع چهارم صحيح است و نوع اول نيز گاهى صحيح و گاهى ناصحيح است.

اما تقليد جاهل از جاهل و يا تقليد عالم از جاهل، تقليد كوركورانه است و گاهى زمينه ساز بسيارى از مفاسد و جنايات مى شود.

تقليد كوركورانه يعنى عدم استقلال، وابستگى ذلّت بار به ديگران و به دنبال آن مدپرستى و هرزه گرايى و زندگى پوچ و طفيلى.

در قرآن مى خوانيم : هنگامى كه رسولان خدا مردم را به توحيد و ترك بت پرستى دعوت مى كردند بت پرستان در پاسخ مى گفتند:

ان انتم الاّ بشر مثلنا تريدون ان تصدّونا عمّا كان يعبد آباؤ نا (114)

شما انسان هايى مانند ما هستيد و مى خواهيد ما را از آنچه پدرانمان مى پرستيدند باز داريد.

تقليد كوركورانه از نياكان يك منطق سستى است كه مشركان در برابر پيامبران اقامه مى كردند و همين منطق بى اساس نمى گذاشت كه از گناهان و انحرافات عقيدتى و اخلاقى خود دست بكشند؛ قرآن مى فرمايد:

و اذا قيل لهم اتَّبِعوا ما اَنزل اللّه قالوا بل نَتّبِع ما اَلفَينا عليه آباؤ نا (115)

و هنگامى كه به مشركان گفته مى شد از آنچه خدا نازل كرده است پيروى كنيد، در پاسخ مى گويند: بلكه ما از آنچه پدران خود رابر آن يافتيم پيروى مى نماييم.

1-6- شخصيت گرايى

يكى ديگر از زمينه هاى فرهنگى گناه، شخصيت گرايى است. روشن است كه انسان در زندگى نياز به الگو دارد و الگو بايد يك انسان كامل باشد تا به پيروى از آن بتوان به اهداف عالى انسانى نايل گرديد.

هميشه وجود الگوها و سرمشق هاى بزرگ در زندگى انسان وسيله مؤ ثرى براى تربيت آنها بوده است و انسان طبعا الگوگرا است و در تمام ابعاد زندگى مى خواهد، شخصى را الگوى خود سازد و به دنبال او حركت كند، ولى اگر فرهنگ صحيحى در جامعه نباشد، الگوهاى كاذب، جايگزين الگوهاى صحيح شده، و در اين رهگذر ضربات سنگينى بر انسانيت وارد مى گردد.

در قرآن با تعبير اسوة حسنة كه به معنى تاسّى و پيروى نيك است از الگوى صحيح ياد شده و اين تعبير سه بار در قرآن آمده است. (116) و در اين سه مورد پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله و ابرهيم خليل عليه‌السلام به عنوان اسوه ى حسنه معرفى شده اند.

بايد كاملا توجه داشت كه الگوهاى كاذب و شخصيت هاى مصنوعى و تراشيده، يكى از بلاهاى بزرگ و زمينه هاى فساد و گناه است و بايد در اين راستا با كمال دقت و احتياط گام برداشت.

1-7- كتمان حق

كتمان حق، كتمان علم و كتمان هرگونه ارزشى، يكى ديگر از عوامل فرهنگى زمينه ساز گناه است كه موجب انحراف و برچيده شدن حق و ارزش ها در جامعه مى شود، لذا قرآن شديدا از آن نهى كرده است :

و لا تَلْبسُوا الْحقّ بِالباطِل و تَكتُموا الْحقّ و اَنتُم تَعلَمون (117)

وحق را با باطل نياميزيد وحقايق را با اينكه مى دانيد، كتمان نكنيد.

و در آيه 159 همين سوره، كتمان كنندگانِ حق مشمول لعن خدا و لعنت كنندگان قرارگرفته اند.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

من سُئل عن علم يعلمه فكتم لجم يوم القيامة بلجام من نار (118) هر گاه از دانايى چيزى سئوال شود ولى او با اينكه جواب پرسش را مى داند كتمان كند، در قيامت افسارى از آتش بر دهان او زده شود.

### 2. زمينه هاى خانوادگى گناه

يكى ديگر از زمينه ها كه نقش بسزايى براى سوق دادن انسان به سوى گناه دارد زمينه هاى بد خانوادگى است چنانكه زمينه هاى نيك خانوادگى اثر بسيار خوبى در اجتناب از گناه خواهد داشت.

در آغاز به اين اشعار توجه كنيد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خشت اول چون نهد معمار كج |  | تا ثريا مى رود ديوار كج |

و حافظ مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گوهر پاك ببايد كه شود قابل فيض |  | ورنه هرسنگ و گلى لؤلؤ ومرجان نشود |

آيين اسلام كه يك آيين جامع و سازنده است براى اينكه زمينه هاى خانوادگى بر اساس درست پى ريزى شود و در نتيجه ثمرات آن نيز درست و سالم باشد از همان آغاز دستورهايى داده كه اگر بطور دقيق رعايت شود قطعا نتايج درخشانى خواهد داشت از جمله :

1 قانون وراثت.

2 ازدواج.

3 تربيت فرزند.

4 تغذيه.

2-1- قانون وراثت

امروز بر همگان روشن است و از نظر علمى و دينى از مسلمات است كه همانگونه كه فرزندان در شئون جسمى از پدر و مادر ارث مى برند در امور معنوى و حالات روحى نيز ارث مى برند.

مثلا پدر و مادرى كه شجاع، پاكدامن، با اراده و متدين هستند، نقش ‍ بسيار در انتقال اين صفات به فرزندان خود دارند.

و به عكس اگر ترسو، ناپاك، سست اراده و بى بندوبار باشند، مسلما زمينه ساز اين صفات در فرزندان خود خواهند شد، براى توضيح بيشتر به ذكر يك آيه و چند روايت مى پردازيم :

1 در قرآن مى خوانيم كه حضرت نوح عليه‌السلام در مورد قوم گنهكار خود چنين نفرين كرد:

پروردگارا! احدى از آنان را روى زمين زنده مگذار، چرا كه اگر آنها را زنده بگذارى، بندگانت را گمراه مى كنند و جز نسلى فاجر و كافر بوجود نمى آورند. (119)

اين آيه اشاره به قانون وراثت مى كند كه پدر و مادر ناپاك موجب ايجاد فرزند ناپاك خواهند شد.

2 در زيارت مطلقه امام حسين عليه‌السلام وبعضى از زيارت هاى ديگر خطاب به امامان عليهم‌السلام مى خوانيم :

اءشهد اءنّك كنتَ نورا فى الا صلاب الشّامِخة و الا رحام المطهّرة لم تُنَجّسكَ الجاهليّة بِاَنجاسها و لم تُلبسك من مُدْلَهمّات ثيابها

گواهى مى دهم كه تو نورى بودى در پشت هاى بلند مرتبه و در رحم هاى پاك، دوران جاهليت بوسليه پليدى هايش تو را آلوده نساخت و تيره گى هاى جامه هايش را بر تن تو نكرد.

اين عبارت معروف در زيارتنامه ها، اشاره به طهارت و پاكى پدران و مادران امامان معصوم عليهم‌السلام دارد كه آنها از هر نظر پاك بودند و قداست و پاكى را به ارث برده اند.

3 رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايند:

الشقى شقى فى بطن امه، و السعيد سعيد فى بطن امه (120)

انسان تيره بخت در رحم مادرش تيره بخت است و انسان سعادتمند در رحم مادرش سعادتمند است.

يعنى انسان زمينه هاى سعادت و شقاوت را از والدين به ارث مى برد.

انتخاب همسر شجاع

پس از شهادت فاطمه ى زهرا عليها‌السلام اميرمؤمنان على عليه‌السلام تصميم گرفت ازواج كند، برادرش عقيل در نسب شناسى معروف بود، خانواده ها و قبايل را خوب مى شناخت، على عليه‌السلام موضوع تصميم ازدواج خود را با عقيل در ميان گذاشت و به او فرمود: مى خواهم بانويى را براى من پيدا كنى و از او خواستگارى نمايى كه از خاندان شجاع و شيردل باشد.

عقيل عرض كرد: چنين زن را براى چه مى خواهى؟

على عليه‌السلام فرمود: براى اينكه داراى فرزند شجاع و دلير گردد.

عقيل گفت : چنين زنى در ميان قبيله بنى كلاب وجود دارد و او فاطمه (ام البنين) دختر حزام بن خالدبن ربيعه است.

عقيل از ام البنين خواستگارى كرد و حضرت على عليه‌السلام با او ازدواج نمود و از او فرزندان رشيد و قهرمانى بوجود آمدند كه در كربلا به شهادت رسيدند، يكى از آنها حضرت عباس، قمر بنى هاشم عليه‌السلام مى باشد. اين فرزندان، شجاعت و.... را از دو جانب (پدر و مادر) به ارث برده اند. (121)

5 اميرمؤمنان على عليه‌السلام در عهدنامه ى خود به مالك اشتر بخصوص به افرادى كه از «بيوتات صالحه» (از خانواده هاى صالح و پاك) برخاسته اند، تكيه كرده و در يك مورد مى فرمايد:

ثم الصق بذوى المروئات و الاحساب و اهل البيوتات الصالحة

سپس روابط خود را با افراد با شخصيت و اصيل و از خاندان هاى صالح بر قرار ساز.

و در مورد ديگر مى فرمايد:

و توخ منهم اهل التجربة و الحياء من اهل البيوتات الصالحة و القدم فى الاسلام (122)

در ميان كارگزارانت آنها را كه با تجربه تر و پاكتر از خاندان صالح و پيشگامتر در اسلام هستند بر گزين.

از اين كلام استفاده مى شود كه در كارهاى كليدى بايد افرادى را كه از خاندان هاى پاك مى باشند، برگزيد.

6 و نيز اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمودند:

حسن الاخلاق برهان كرم الاعراق (123)

خوش خويى ها نشانه نيكى رگ ها است.

منظور از «نيكى رگ ها» همان پاكى خانوادگى است كه فرزند از پدر و مادر به ارث مى برد.

خاطره

در جنگ جمل كه در سال 36 هجرى در بصره بين سپاه على عليه‌السلام و سپاه عايشه و طلحه و زبير واقع شد، على عليه‌السلام در يك نقطه از جبهه به فرزندش محمد حنفيه فرمود: حمله كن، و از آنجا كه لشكر بصره در برابر محمد حنفيه تيراندازى مى كردند، محمد حنفيه منتظر ماند كه تيراندازى دشمن تمام شود، آن وقت حمله كند.

بار ديگر على عليه‌السلام به او فرمود: حمله كن!

او حمله كرد، ولى بين تيرها و نيزه ها توقف نمود و از پيشروى باز ايستاد. امام على عليه‌السلام به نزد او آمد:

فضربه بقائم سيفه و قال ادركك عرق من امك (124)

با راستاى شمشيرش به او زد و فرمود: رگى (ارثى) از مادرت به سراغ تو آمده است.

نشانه هاى فرزند نامشروع

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

فرزند نا مشروع چند نشانه دارد:

1 ما خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را دشمن دارد. 2 به كار حرامى كه از آن به وجود آمده (يعنى زنا) تمايل و اشتياق دارد. 3 دين را سبك مى شمرد. 4 در بر خورد با مردم خشن و بد اخلاق است. (125)

آرى شخصى كه بر اساس غير قانونى پى ريزى شده در چنين فردى زمينه براى كارهاى غير قانونى و گناه بسيار است.

نتيجه اينكه : قانون وراثت از اصول مسلم اسلامى و علمى است كه اگر بر اساس نادرست و ناسالم باشد، يكى از مهمترين زمينه هاى گناه و گرايش به گناه را در انسان به وجود مى آورد.

2-2- ازدواج

ازدواج و تشكيل خانواده يكى از اصول و ضرورت هاى اجتماعى است كه در دين اسلام سفارش بسيار به آن شده است.

و نيز در اسلام سفارش مؤ كد شده كه در انتخاب همسر امورى را رعايت كنند. همسر خوب زمينه ساز خوبى براى فرزندان نيك است و به عكس از زن آلوده توقع داشتن فرزند نيك نيست و بايد دانست كه يكى از زمينه هاى انحراف و گناه زنان ناصالح هستند. كه چنين زمينه ها را براى فرزندان خود پى ريزى مى كنند در اين راستا به اين روايات توجه كنيد:

1 پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در اجتماعى براى مردم چنين فرمودند:

ايّها النّاس ايّاكم و خضراء الدّمن، قيل يا رسول الله و ما خضراء الدّمن؟ قال : المراة الحسناء فى منبت السوء (126)

اى مردم! از سبزى هايى كه از زمينه هاى كثيف مى رويد، دورى كنيد. شخصى پرسيد، آن سبزى هاچيست؟ فرمود: زن زيبايى كه از خاندان بد به وجود مى آيد.

2 شخصى به حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و در مورد ازدواج به مشورت پرداخت، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرمود:

اءنكح و عليك بذات الدين (127)

ازدواج كن، و بر تو باد كه با بانوى متدين، ازدواج كنى.

3 اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمودند:

اياكم و تزويج الحمقاء فان صحبتها بلاء، و ولدها ضياع از ازدواج با زن كم عقل بپرهيزيد، زيرا مصاحبت با او بلا است و فرزند او (در مسير) تباهى است. (128)

4 امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

من زوج كريمته من شارب خمر قطع رحمها (129)

كسى كه دخترش را به ازدواج شرابخوار در آورد، پيوند خويشاوندى خود را با دخترش قطع كرده است.

5 امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

طوبى لمن كانت امه عفيفة (130)

خوشا به سعادت كسى كه مادرش پاكدامن و عفيف باشد.

2-3- تربيت فرزند

يكى از دستور العمل هاى مهم اسلام، تربيت فرزند بر اساس ‍ برنامه هاى صحيح است و به عكس عدم تربيت و يا تربيت ناصحيح يكى از زمينه هاى پيدايش انحراف و گناه در فرزند مى باشد. در اسلام به اين امر مهم بسيار توجه و سفارش شده است.

همانگونه كه اگر باغبانى نهالى در زمين بكارد لازم است در تربيت آن بكوشد و عوامل پرورش آن را فراهم كند و از هرگونه عوامل آسيب رسان جلوگيرى نمايد، تا آن نهال، درختى پرثمر گردد، پدر و مادر نيز بايد در تربيت فرزند كوشا باشند كه كوتاهى در اين راستا مساوى با سقوط فرزند و انحراف و نابسامانى او خواهد شد.

براى زن بعد از ازدواج هيچ چيزى مانند شوهردارى و خانه دارى و فرزنددارى نيست، اگر او اين سه مسئوليت بزرگ را براساس صحيح انجام دهد همه ى مشكلات در زندگى مشترك خانوادگى رفع مى شود و داراى يك زندگى سالم و خوشبخت خواهد شد.

اگر اين سه موضوع درست انجام گيرد، نخستين گام و بزرگترين گام براى تعليم و تربيت فرزند برداشته شده است.

شوهر نيز بايد تا آخرين توان خود زن را براى انجام اين سه وظيفه مهم كمك كند.

در تربيت فرزند گرچه پدر و مادر هر دو مسئولند ولى سنگينى اين كار معمولا بر دوش مادر است، زيرا او بيشتر به بچه نزديك است و با او سر و كار دارد. چنانكه در ناموس خلقت نيز، هنگامى كه نطفه ى مرد در رحم زن قرار گرفت، به روشنى نقش بسيار زن در مراحل تكوين و تربيت فرزند، ديده مى شود.

به هر حال پدر و مادر در تربيت فرزند نقش بسيار دارند تا آنجا كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

كلّ مُولُود يُولَد على الفِطرَة حتّى لِيَكونَ اَبَواهما اللَّذان يُهَوِّدانِه و يُنَصِّرانه (131)

هر نوزادى بر فطرت اسلام و دين دور از شرك، متولد مى شود، و رنگ هايى همچون يهوديت و نصرانيت انحرافى از طريق پدر و مادر در او تحميل و القاء مى گردد.

نيز آن حضرت فرمودند:

رحم الله عبدا اعان ولده على بره بالاحسان اليه، و التّاءلّف له و تعليمه و تاءديبه (132)

خداوند رحمت كند بنده اى را كه فرزندش را بر نيكى و سعادتش يارى كند به او احسان نمايد و با او انس و الفت بگيرد و به آموزش و پرورش او بپردازد.

باز فرمودند:

رحم الله والدين اعانا ولدهما على برهما (133)

خداوند پدر و مادرى را رحمت كند كه فرزند خود را در راه سعادتش يارى مى نمايند.

اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

حق الولد على الوالد ان يحسن اسمه ويحسن ادبه ويعلمه القرآن (134)

حق فرزند بر پدر اين است كه پدر براى او نام نيك انتخاب كند و تربيت او را به نيكى انجام دهد و قرآن رابه او بياموزد.

گرم نگه داشتن كانون خانواده

در روش تربيت صحيح هيچ چيزى مانند محبت و گرم نگهداشتن كانون خانواده اثر بخش نيست، پدر و مادر بايد محيط خانه را كه فرزندانشان در آن محيط پرورش مى يابند، كاملا سالم نگهدارند. خشت اول اصلاح و تربيت صحيح فرزند، به اصلاح محيط خانه است.

محبت زن و شوهر به همديگر اساس سالم سازى محيط خانه است.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

خيركم خيركم لاهله و اءنا خيركم لاهلى (135)

بهترين شما كسى است كه نسبت به خانواده اش رفتار نيك كند و من چنين هستم.

در كتاب بحار الانوار (136) روايات بسيارى آمده كه در آنها سفارش به محبت شوهر به همسرش شده است.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

دوستان ما كسانى هستند كه به همسرانشان بيشتر محبت مى كنند. (137)

و نيز فرمودند:

از اخلاق پيامبران اين است كه به همسرانشان محبت مى كنند. (138)

مردى به حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و گفت :

ما قَبَّلتُ صَبيّا قطّ، «من هرگز كودكى را نبوسيده ام!»

وقتى او رفت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

هذا رجلٌ عندى انّه من اهل النّار

اين مردى است كه در نزد من از اهل دوزخ مى باشد.

يونس بن رباط مى گويد: امام صادق عليه‌السلام به نقل از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

رَحِم اللّه من اَعانه ولده على بِرّه

خدا رحمت كند كسى را كه فرزندش را به نيكيش، يارى كند.

به امام عرض كردم : چگونه او را به نيكيش يارى كند؟

در پاسخ فرمود:

يقبل ميسوره و يتجاوز عن معسوره و لايرهقه و لايحرق به (139)

آنچه در حد توان اوست از او بپذيرد و آنچه را برايش سخت است از او بگذرد و به او ظلم و تحميل نكند و نسبت جهل و ابلهى به او ندهد.

به اين ترتيب نتيجه مى گيريم كه تربيت فرزند بر اساس صحيح زمينه ساز ارزش ها در وجود اوست و بر عكس عدم تربيت او زمينه ى انحراف و گناه را در او به وجود مى آورد.

تحقير زمينه ساز گناه

از راه هاى مهم تربيت و هدايت، شخصيت دادن به افراد مخصوصا به كودكان است، بنابراين يكى از امورى كه در مساله تربيت فرزند قطعا بايد مورد توجه قرار گيرد، مساله تحقير و ايجاد خودكم بينى است.

پدر و مادر و مربيان، بايد به كودك احترام بگذارند و غرور او را سركوب ننمايند و به عبارت ديگر، از هر موضوعى كه عقده حقارت و خودكم بينى در كودك ايجاد مى كند دورى نمايند و در بزرگسالان نيز مساله چنين است بايد احترام كافى به مردم گذارد تا احساس كمبود و حقارت ننمايند و گرنه سر از عقده ى حقارت بيرون آورده و منشا انحرافات و گناهان خواهد شد. امام هادى عليه‌السلام مى فرمايد:

من هانت عليه نفسه فلا تامن شره (140)

كسى كه شخصيتى براى خود قايل نيست از شر او بر حذر باش.

امير المؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد:

من كَرُمَت عليه نفسه لم يُهِينها بالمعصية (141)

كسى كه نفس خويش را گرامى مى دارد با گناه خوارش نمى سازد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

لا يَكذِبُ الكاذب الاّ من مِهانَةِ نَفسِه (142)

دروغگو دروغ نمى گويد مگر به خاطر خوارى نفس خود.

نتيجه اينكه نبايد انسان كسى را تحقير كند و خوار بشمرد چرا كه موجب عقده ى حقارت شده و اين عقده زمينه ساز گناه خواهد بود.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و امامان عليهم‌السلام در تربيت كودك هرگز شخصيت كودك را نمى شكستند بلكه با احترام خاصى شخصيت او را بارور مى نمودند؛

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

اكرموا اولادكم و احسنوا ادبهم يغفرلكم (143)

به فرزندان خود احترام بگذاريد و تربيت آنها را به نيكويى انجام دهيد كه خداوند گناهانتان را مى بخشد.

در اسلام سفارش شده بين فرزندانتان تبعيض قايل نشويد، مساوات در امور را بين آنها حفظ كنيد. نيكو با آنان سخن بگوييد. نام بد روى آنها نگذاريد و با القاب زشت ياد نكنيد و....

يك حادثه عجيب

امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نماز ظهر را با مردم به جماعت خواند ولى بر خلاف معمول، دو ركعت آخر نماز را با شتاب تمام كرد. بعد از نماز مردم از آنحضرت پرسيدند آيا حادثه اى رخ داد كه شما نماز را اينگونه (با شتاب) تمام كرديد؟

فرمود: اءما سَمعتم صُراخ الصّبى

آيا شما صداى گريه كودك را نشنيديد؟ (144)

توجه كامل به حفظ عفت فرزندان

يكى از وظايف مهم پدر و مادر توجه عميق و جدى به حفظ عفت و پاكدامنى كودكان است. در اين خصوص پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

ايّاكم واءن يجامع الرجل امراءته والصبى فى المهد ينظر اليهما (145)

مبادا در حالى كه كودكى در گهواره به شما مى نگرد آميزش كنيد.

و در آيه 58 سوره نور چنين مى خوانيم :

... و الّذينَ لم يَبلغوا الحُلم مِنكم ثَلاث مرّات مِن قَبل صلوة الفَجر و حين تَضَعون ثِيابكم من الظّهيرَة و من بعد صلوة العشاء ثلاث عَوراتٍ لكم

و كودكانتان كه به حد بلوغ نرسيده اند در سه وقت از شما اجازه بگيرند، قبل از نماز فجر و در نيمروز هنگامى كه لباس هاى (معمولى) خود را بيرون مى آوريد و بعد از نماز عشا اين سه وقت خصوصى براى شما است.

و در آيه 59 سوره نور در مورد فرزندان بالغ چنين مى فرمايد:

و إ ذا بَلَغ الا طفال مِنكم الحُلُم فَليَستاءذنوا كما اءستاءذن الّذين من قبلهم

و هنگامى كه اطفال شما به سن بلوغ برسند، بايد (در همه وقت براى ورود به اطاق والدين) اجازه بگيرند، همانگونه كه اشخاصى كه پيش از آنها بودند اجازه مى گرفتند.

اين دستور متوجه اولياى اطفال است و آنها موظفند كه اين احكام را به كودكان خود اعم از دختر و پسر بياموزند كه فرزند نابالغ در سه وقت موظف به اجازه گرفتن مى باشد و كودكان بالغ وظيفه دارند در همه حال به هنگام ورود به اطاق خصوصى پدر و مادر اجازه بگيرند.

آرى! در اجراى اين دستورات به هيچ وجه مسامحه كارى صحيح نيست و گاه مى شود كه سهل انگارى پدر و مادر و برخورد كودكان با منظره هايى كه نمى بايست آن را ببينند، سرچشمه ى انحراف اخلاقى و گاه بيمارى هاى روانى، و آلودگى جنسى شده است.

2-4- تغذيه

از نظر علم و دين مسلم است كه علاوه بر اينكه غذا در جسم انسان اثر مى گذارد و موجب حفظ و تقويت آن مى گردد در روح انسان نيز اثر مى گذارد. همانگونه كه غذاى سمّى جسم انسان را مسموم مى كند، غذاى حرام روح انسان را آلوده مى نمايد.

در آيه 3 سوره ى مائده مى خوانيم :

حُرّمتْ عَليكُم الْمَيتَة والدّم ولَحْم الخِنزير وَما اُهِلَّ لِغَير اللّه به..

گوشت مردار و خون و گوشت خوك و حيوان هايى كه به غير نام خدا ذبح شوند و... بر شما حرام است.

غذايى كه اسلام حرام كرده بدون علت و حكمت نيست.

مثلاً يكى از غذاهاى حرام در اسلام گوشت خوك است. گوشت خوك در دنيا رواج دارد، بسيارى از مردم غير مسلمان از آن استفاده مى كنند و آن را به عنوان غذاى مطبوع مى خورند.

گاهى بعضى از غرب زدگان مى گويند: چرا گوشت خوك حرام است؟ اين گوشت كه ضرر ندارد، و اگر گوشت خوك انگل زاست و توليد كرم تريشين و... مى كند، تكنيك و پيشرفت علوم، اين آثار را از بين مى برد، بنابراين وقتى گوشت خوك زيان جسمى نداشت پس چرا حرام باشد؟

پاسخ سئوال بسيار روشن است، افرادى كه اين سئوال را مطرح مى كنند يك طرف قضيه را مى بينند، فرضاً گوشت خوك ضرر جسمى نداشته باشد، ولى ضررهاى روحى آن را نمى توان انكار كرد.

خوك يك حيوان بى بند و بار و كثيف و تنفرآور است، حيوانى كه خوى اين چنين دارد در گوشت او نيز چنين زمينه اى وجود دارد و انسانى كه گوشت خوك مى خورد خوى بى بند و بارى و پليدى و شهوترانى را از خوك به سوى خود منتقل مى نمايد، و در اين هيچ شكى نيست.

قرآن يهوديان تيره دل و كارشكن را به أ كّالون لِلسُّحت (146) «بسيار حرام خوار»، ياد كرده است. و اين تعبير هشدار عميقى است براى آنان كه غذاى حرام مى خورند كه چنين كسانى همچون يهوديان شكم پرست كارشكنى كرده و همواره سد راه دين هستند و خلاف قانون را روش معمول خود مى دانند.

زيان هاى جسمى، اجتماعى، سياسى و اقتصادى حرام خوارى بر كسى پوشيده نيست، و يكى از بزرگترين خطراتى است كه انسان را از نظر فردى و اجتماعى به نابودى و سقوط تهديد مى كند.

در قرآن مى خوانيم :

و لا تَاكُلوا امْوالكم بَينَكم بِالباطِل و تُدلوا بها الى الحُكّام لِتَاكُلوا فَريقا من اءموالِ النّاس بِالاِثم و اءنتم تعلمون (147)

و اموال يكديگر را به باطل (و نا حق) در ميان خود نخوريد، و براى خوردن قسمتى از مال مردم بر اساس گناه، (قسمتى از) آن را به قاضيان ندهيد، در حالى كه مى دانيد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

لَعن اللّه الرّاشى والمُرتشى والسّاعى بينهما (148)

خداوند لعنت كند، گيرنده رشوه و دهنده رشوه را و همچنين آنكس را كه واسطه ميان آن دو است.

امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

السُّحت اءنواعٌ كثيرة

مال حرام داراى انواع بسيار است.

و مزد زن زناكار و پول شراب را از انواع سحت شمرده، آنگاه فرمود:

فامّا الرُّشا فى الحُكم فَهو الكُفر باللّه العَظيم (149)

اما رشوه گرفتن براى قضاوت كفر به خداى بزرگ است.

در قرآن مى خوانيم :

إ نّ الّذينَ يَاءكلونَ اَموال اليَتامى ظُلماً انّما يَاءكلون فى بُطونِهم ناراً و سَيصلون سَعيراً (150)

كسانى كه اموال يتيمان را از روى ظلم و ستم مى خورند، همانا آتش مى خورند و بزودى در آتش سوزان مى سوزند.

غذاى حرام در روايات

در اينجا به عنوان نمونه به ذكر چند روايت در مورد غذاى حرام مى پردازيم:

1 امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

ما من عبادة افضل من عفة البطن و الفرج (151)

هيچ عبادتى بهتر از نگهداشتن شكم از مال حرام و پاكدامنى نيست.

2 امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايد:

حق بطنك ان لاتجعله وعاء للحرام (152)

حق شكم تو آن است كه آن را ظرف حرام قرار ندهى.

3 و نيز فرمودند:

ما من شى احبُّ الى اللّه بَعد مَعرفته من عفّة البَطن و الفرج (153)

هيچ چيزى بعد از شناخت خدا در پيشگاه او بهتر از كنترل شكم و شهوت (از حرام) نيست.

4 رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: سه امر است كه در مورد آن بعد از خودم نسبت به امتم مى ترسم؛

الضلالة بعد المعرفة ومضلات الفتن وشهوة البطن والفرج (154)

گمراهى بعد از شناخت و گمراهى هاى آشوب ها و شهوت (خواست ناصحيح) شكم و زيرشكم.

5 امام باقر عليه‌السلام فرمودند:

الذنوب كلها شديدة و اشدها ما نبت عليه اللحم و الدم

همه گناهان سنگين و بزرگ هستند، و سنگيترين آنها گناهى است كه گوشت و خون بر اثر آن برويد. (155)

و نيز آن حضرت فرمودند:

ان الرجل اذا اصاب مالا من حرام لم يقبل منه حج و لا عمرة و لا صلة رحم (156)

هرگاه شخصى مال حرام را كسب كند، حج و عمره و صله رحم او پذيرفته (درگاه حق) نمى شود.

6 در روايت آمده : حضرت موسى عليه‌السلام شخصى را ديد كه سخت گريه و التماس مى كند و دست هايش را به سوى آسمان بلند كرده و با كمال خشوع و تضرع دعا مى نمايد.

از جانب خدا به موسى عليه‌السلام وحى شد:

اگر او هر چه بخود بپيچد دعايش به استجابت نمى رسد.

لا نّ فى بَطنه حراماً و على ظهره حراماً و فى بيته حراماً (157)

زيرا در شكم او حرام وجود دارد و همچنين در پشت و خانه او حرام قرار دارد.

شخصى به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و عرض كرد: دوست دارم دعايم به استجابت برسد.

رسول اكرم عليه‌السلام فرمودند:

طَهّر ماءكلك و لاتدخل بَطنك الحرام

غذاى خود را پاك كن و غذاى حرام را وارد شكم خود نكن.

و من أ حبّ اءن يستجابَ دعائه فليَطب مَطعَمه و مَكسبه

كسى كه دوست دارد دعايش به استجابت برسد، بايد غذاى خود و راه كسب و درآمد خود را پاك سازد. (158)

نظير اين روايت از امام صادق عليه‌السلام نيز نقل شده است. (159)

و نيز روايت شده كه ترك يك لقمه حرام در پيشگاه خدا از دو هزار ركعت نماز مستحبى بهتر است و رد كردن يك دانك (يك ششم درهم) مال حرام به صاحبش بهتر از هفتاد حج مقبول است. (160)

شيخ بهائى در بيان اثر شوم غذاى حرام مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقمه نانى كه باشد شبهه ناك |  | در حريم كعبه ابراهيم پاك |
| گر بدست خود نشاندى تخم او |  | ور به گاو خويش كردى شخم او |
| ورمه ى نو در حصارش داس كرد |  | ور به سنگ كعبه اش دستاس كرد |
| ور به آب زمزمش كردى عجين |  | مريم آيين پيكرى از حور عين |
| ور بخواندى بر خميرش بى عدد |  | فاتحه يا قل هو الله احد |
| ور بدى از شاخ طوبى آتشش |  | جبرئيل روح الامين هيزم كشش |
| ور تنور نوح بندد مريمش |  | ور دم عيسى بود آتش دمش |
| ور تو بر خوانى هزاران بسمله |  | بر سر آن لقمه ى پر ولوله |
| عاقبت خاصيتش ظاهر شود |  | نفس از آن لقمه تو را قاهر شود |
| در ره طاعت تو را بى جان كند |  | خانه ى دين تو را ويران كند |
| درد دينت هست گر اى مرد راه |  | چاره خود كن كه دينت شد تباه |

شير مادر، اولين غذاى انسان

قبلاً گفتيم مادر نقش بسيار زيادى در سرنوشت و تربيت فرزند دارد، چرا كه پيوند او با فرزند از نظر آفرينش بسيار زيادتر و نزديكتر از پيوند پدر به فرزند مى باشد.

دانشمندان مى گويند: حتى فكر مادر در فرزندش آن هنگام كه در رحم او است و يا آن هنگام كه شير به او مى دهد اثر دارد.

اگر مادر از آن هنگام كه فرزندش به صورت جنين در رحمش مى باشد و هنگام شير دادن او، قوانين اسلام را بخصوص در مورد تغذيه حلال كاملاً رعايت كند، قطعاً مى تواند فرزند صالح و پاك و سالمى به جامعه تحويل دهد.

و اگر در روايات مى خوانيم سعادتمند در رحم مادرش سعادتمند شده و بدبخت در رحم مادرش بدبخت شده. بيانگر همين مطلب است كه مادر نقش بسيار مهمى در چگونگى ساختار فرزندش دارد.

براى توضيح بيشتر به اين روايات توجه كنيد:

1 رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

لا تَستَرضِعوا الحَمقاء فاِنّ اللَّبَن يَعدى و إ نّ الغُلام يَنزَع الى اللّبن

زن ابله و كم عقل را براى شير دادن فرزندتان انتخاب نكنيد زيرا (طبع) شير انتقال مى يابد و خوى فرزند شبيه (باطن) شير مى گردد.

2 امام باقر عليه‌السلام به نقل از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

زن ابله را شير دهنده ى فرزند خود قرار ندهيد.

فاِنّ اللَبن يَغلب الطباع

چرا كه شير بر طبع ها چيره مى گردد.

و در روايت ديگر آمده كه فرمود:

فانّ الولد يَشُبُّ عليه (161)

زيرا فرزند بر اساس آن شير جوان مى گردد.

3 از امام كاظم عليه‌السلام سئوال شد: آيا زنى كه فرزندى از راه زنا آورده است روا است كه بچه اى را به او بدهند تا به آن بچه شير بدهد؟

در پاسخ فرمودند:

لا يصلح و لا لبن ابنتها التّى ولدت من الزّنا (162)

صلاح نيست كه بچه اى از شير او بخورد و همچنين صلاح نيست از شير دختر او كه از زنا به وجود آمده بخورد.

4 محمدبن مروان مى گويد: امام باقر عليه‌السلام به من فرمود:

استرضع لولدك بلبن الحسان وايّاك والقباح فان اللبن قد يعدى (163)

در مورد شير دهنده فرزندت مراقب باش كه زنان زيبا به او شير بدهند و بپرهيز از انتخاب دايه هاى زشت روى (164) زيرا شير گاهى اثر مى گذارد و صفات زن شيرده را به طفل شيرخوار سرايت مى دهد.

و در چند روايت نهى شده از اينكه زنان شرابخوار به فرزندى شير بدهند و با تاكيد دستور داده شده كه زنان هنگام شير دادن رعايت نظافت و بهداشت و پاكيزگى را بنمايند و فرزند خود را به دايه هايى كه رعايت نظافت را نمى كنند ندهند. (165)

5 اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

تَخَيّروا للرِّضاعِ كما تَتخيّرونَ للنّكاحِ فانّ الرّضاعَ يُغيّر الطّباع (166)

انتخاب كنيد زنان شيرده را براى شير دادن چنانكه براى ازدواج انتخاب مى كنيد، زيرا شير دادن طبيعت شيرخوار را تغيير مى دهد.

داستان شير نخوردن پيامبرانى مانند موسى عليه‌السلام و محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله در دوران كودكى از سينه ى زن هاى مختلف و شير خوردن موسى عليه‌السلام از سينه ى مادرش و شير خوردن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از سينه حليمه سعديه كه زن پاكدامن و نيك سيرتى بود بيانگر آنست كه بايد در انتخاب دايه و شير كه غذاى نخستين است مراقب بود تا از كانال پاك و نيك باشد.

در مورد شير خوردن موسى عليه‌السلام در قرآن مى خوانيم :

و حَرّمنا عَليه المَراضِع مِن قَبل (167)

ما همه زنان شيرده را از قبل بر موسى حرام كرديم.

### 3. زمينه هاى اقتصادى گناه

گاهى امور اقتصادى زمينه ى گناه مى شود كه اين زمينه ها بر دو گونه اند:

1 سرمايه و ثروت.

2 فقر و تهيدستى.

گاهى انسان از بى پولى طغيان مى كند، و گاهى بر اثر ثروت زياد و بادآورده طغيان مى نمايد.

آيات و روايات در اين باره بسيار است، كه چند نمونه ذكر خواهد شد ولى در آغاز بايد توجه داشت سخن ما اين است كه سرمايه و ثروت گاهى زمينه ساز فساد و گناه مى شود، نه اينكه دليل فساد و گناه باشد آنگونه كه كمونيست ها مى گويند. و فرق است بين زمينه و علت، به عبارت روشنتر، سرمايه علت گناه نيست بلكه در مواردى انسان را متمايل و مشتاق گناه مى كند. (چنانكه شرح خواهيم داد).

در قرآن مى خوانيم :

إ نّ الاِنسانَ لِيَطغى اءنْ راه استَغنى (168)

و همانا انسان طغيان مى كند، بخاطر اينكه خود را بى نياز مى بيند.

اين آيه نمى گويد كه داشتن پول و ثروت علت و عامل فساد است بلكه مى گويد اگر انسان خودش را بى نياز و پولدار ببيند ياغى مى شود. ولى اگر اين ديد و بينش را نداشته باشد سرمايه علت فساد نخواهد شد.

سئوال : آيا سرمايه، عامل فساد است؟

پاسخ : در دو صورت سرمايه عامل فساد است، يكى اگر ديد انسان اين باشد كه سرمايه از من است، و ديگر آنكه معتقد باشد كه در تحصيل و مصرف سرمايه هرگونه بخواهد آزاد است.

ولى آيات و روايات اسلامى مالك اصلى را خدا و سرمايه را از آنِ او و روزى خداوند به ما مى داند.

در قرآن هفت بار آمده : رزقناكم «ما به شما روزى داديم» و سيزده بار آمده: رزقناهم «ما به آنها روزى داديم» و پنج بار آمده : يرزقكم «خداوند به شما روزى مى دهد».

و در مورد تحصيل و مصرف سرمايه نيز حد و مرزى قرار داده مانند اينكه از راه ربا، دروغ، رشوه و ظلم نباشد.

سرمايه همچون چاقو مى ماند، كه در دست چاقوكش، مايه فساد است، ولى در دست دكتر وسيله درمان است.

مثال ديگر: سرما زمينه ى سرماخوردگى مى شود ولى علت آن نيست زيرا در زمستان فقط كسانى كه مراقبت نكنند سرما مى خورند وانسان مى تواند با حفظ و مراقبت در زمستان سرما نخورد و انسانى هم هست كه بر اثر بى انصباطى در تابستان سرما مى خورد. بنابراين سرما زمينه ى بيمارى است نه علت آن. سرمايه هم مثل سرماست، زمينه ى طغيان است نه علت آن. (169)

سرمايه در دست فرعون و قارون عامل فساد است. ولى در دست حضرت سليمان عليه‌السلام و حضرت داود عليه‌السلام مايه بركت و آبادانى و جبران كمبودهاى اقتصادى و اجتماعى است.

دو نمونه از ثروتمندان در قرآن

در قرآن دو نمونه از صاحبان ثروت و مكنت مطرح شده؛ يكى حضرت سليمان عليه‌السلام و ديگرى قارون كه يكى سرمايه و ثروت را از آنِ خدا مى دانست و آن را وسيله وصول به رضوان خدا قرار داد و ديگرى سرمايه را از آنِ خود مى دانست و آن را وسيله عياشى و زرق و برق دنيا قرار داد.

بينش حضرت سليمان عليه‌السلام در مورد سرمايه و مكنت اين است :

هذا من فضل ربى ليبلونى ءاشكر ام اكفر (170)

اين از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمايش كند كه آيا شكر او را بجا مى آورم يا كفران مى كنم. (171)

حضرت سليمان هر چه دارد آن را به خدا نسبت مى دهد و خود را فقير درگاه او مى داند.

ولى سرمايه دار ديگر بنام قارون كه ثروت هاى زيادى انباشته وقتى حضرت موسى عليه‌السلام طبق فرمان خدا از او مطالبه زكات اموالش را مى كند، او با كمال غرور مى گويد:

إ نّما اُوتُيتُه على عِلمٍ عندى (172)

اين ثروت را در سايه دانشى كه دارم بدست آورده ام.

يعنى مديريت من باعث شده، بنابراين سرمايه از خود من است و هيچكس حقى در آن ندارد. خداوند بر او غضب كرد و فرمود:

فخسفنا به و بداره الارض فما كان له من فئة ينصرونه من دون الله و ما كان من المنتصرين (173)

پس ما او و خانه اش را در زمين فرو برديم و او گروهى نداشت تا او را در برابر عذاب الهى يارى كنند، و خود نيز نمى توانست خويشتن را يارى دهد.

0 مترف در قرآن

در قرآن كلمه «مترف» در شكل هاى مختلف آن هشت بار آمده است. مترف از ماده ى ترفه (بر وزن لقمه) به معنى فزونى نعمت است كه صاحبش را غافل و مغرور و مست كند، به گونه اى كه طغيان نمايد.

به عنوان مثال در آيه 34 سباء مى خوانيم :

وما اَرسَلنا فى قَريةٍ من نذير الاّ قالَ مُترفُوها انّا بِما اُرسلتم به كافرون

ما در هيچ شهر و ديارى پيامبر انذار كننده اى نفرستاديم مگر اينكه مترفين (مست شدگان از ناز و نعمت) گفتند: ما به آنچه شما فرستاده شده ايد كافر هستيم.

در قرآن اين گونه ثروت كه موجب مستى و غرور شود و زمينه ساز گناهان گردد زشت شمرده شده و صاحبان اين گونه سرمايه ها شديداً مورد هشدار و اخطار خداوند قرار گرفته اند چنانكه مى خوانيم :

و كم اهلكنا من قرية بطرت معيشتها فتلك مساكنهم لم تسكن من بعدهم الا قليلاً (174)

و چه بسيار از (مردم) شهرها و آبادى هايى را به هلاكت رسانديم كه زندگى را با سرمستى و غرور گذرانده بودند، اين خانه هاى آنها است كه (ويران شده) و بعد از آنها جز اندكى كسى در آن سكونت نكرد.

و در آيه نخست سوره ى تكاثر مى خوانيم :

الهاكُم التّكاثُر

تفاخر و فزون طلبى شما را سرگرم و غافل ساخت.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

التكاثر فى الاموال جمعها من غير حقها و منعها من حقها و شدها فى الاوعية (175)

تكاثر در اموال انباشتن ثروت هاى نامشروع و خوددارى از اداى حق آن و اندوختن در خزانه ها و صندوق ها است.

### رابطه ى فقر و تهيدستى با گناه

قبلاً گفتيم گاهى فقر و تهيدستى زمينه ساز گناه مى شود. در روايات اسلامى گاهى از فقر تمجيد شده و گاهى مذمت شده است، آن فقرى كه مذمت شده فقر اقتصادى است، فقرى كه از استعمار و استثمار سرمايه داران چپاولگر و اوضاع نابسامان اقتصادى دامنگير انسان ها مى شود و مولود هرج و مرج اقتصادى و يا محصول تنبلى و سستى است.

همين فقر و نادارى بسيارى را به سوى گناه و انحراف مانند: اعتياد، دزدى و جنايات ديگر كشانده است، چنانكه در مثل ها آمده : آدم گرسنه ايمان ندارد.

بنابراين يكى از زمينه هاى اقتصادى گناه فقر است كه براى سالم سازى محيط لازم است بطور جدى و اساسى با فقر و نادارى مبارزه كرد.

براى تكميل اين موضوع در اينجا به ذكر چند سخن از اميرمؤمنان عليه‌السلام مى پردازيم :

آن حضرت مى فرمايد:

الفقر الموت الاكبر (176)

فقر مرگ بزرگ است.

و به فرزندش محمد حنفيّه فرمود:

فرزندم از فقر بر تو مى ترسم از آن به خدا پناه ببر، چرا كه فقر دين انسان را ناقص و عقل و فكر او را مضطرب و مردم را نسبت به او و او را نسبت به مردم بدبين مى سازد. (177)

و نيز فرمودند:

القبر خير من الفقر (178)

قبر بهتر از فقر و تهيدستى است.

### امتيازات و خطوط كلى اقتصاد اسلامى

اساس اقتصاد اسلام بر اين پايه نهاده شده كه در جامعه اسلامى نبايد اسراف و اتراف باشد چنانكه نبايد فقر و تهيدستى باشد. توجه به اين دو اصل بسيارى از مشكلات اقتصادى را حل مى كند، اقتصاد اسلامى، امتيازات و خطوط كلى دارد كه اگر بر اساس صحيح اجرا گردد، ديگر ما هيچگونه مشكل اقتصادى و گناهان معلول آن را نخواهيم داشت. اين خطوط عبارتند از:

1 مال و ثروت از نظر اسلام، امانت است.

2 همه مردم بطور مساوى حق بهره گيرى از طبيعت (آب و باد و دريا و جنگل و كوه و دشت) را دارند. البته آن كس كه طبق موازين سبقت گرفت حق تقدم با او است.

3 كار تنها كار بازويى نيست بلكه شامل كار فكرى، بيانى، قلمى و... نيز مى شود.

4 كار در اسلام عبادت و مقدس مى باشد.

5 در اسلام بر خلاف مكتب هاى ديگر هم حقوق فردى محترم است و هم حقوق جامعه.

6 هدف از كار در اسلام هدف مقدسى است و كسب و درآمد بايد بر اين پايه تنظيم گردد.

7 در اسلام از كسب مال به عزّت تعبير شده و تعبير امامان «برو به دنبال عزت خود. (179) يعنى برو بدنبال كار و كسب.

و عزيز بودن يعنى نفوذ ناپذير بودن. پس فقر عامل نفوذ بيگانگان است ولى ثروت مشروع عامل نفوذ ناپذيرى مى باشد.

8 خيانت در مزد كارگر از بزرگترين گناهان است.

9 دنيا و ماديات وسيله است نه هدف.

10 بايد بين دنيا و آخرت، تعادل برقرار شود دنياى منهاى آخرت و يا آخرت منهاى دنيا درست نيست.

11 زن و مرد هر دو بايد كار بكنند، البته با توجه به انتخاب كار مناسب براى هر يك؛ پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

طلب الحلال فريضة على كل مسلم و مسلمة (180)

كسب ثروت حلال بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.

12 گدايى در اسلام ممنوع است، امام به شخصى فرمود:

احمل على راءسك و استغن عن الناس (181)

بر سر خود بار حمل كن و از مردم بى نياز شو.

13 كار مصنوعى و شغل كاذب در اسلام ممنوع است (مثل دلال ها و واسطه هاى غير لازم).

14 تمام اولياى دين اهل كار بودند، حضرت نوح عليه‌السلام نجّار بود، حضرت هود عليه‌السلام تاجر بود، ادريس عليه‌السلام خياط بود، بسيارى از آنها دامدار و كشاورز و چوپان بودند.

جالب اينكه در ماجراى حضرت شعيب و موسى عليهما‌السلام آمده : شعيب به موسى گفت :

من مى خواهم يكى از دو دخترم را به همسرى تو در آوردم به اين شرط كه هشت سال براى من كار چوپانى كنى.

15 اسلام به امور توليدى مانند كشاورزى و دامدارى عنايت خاص ‍ دارد در بعضى از تعبيرات امامان عليهم‌السلام آمده :

انكم لمسئولون فى البقاع و البهائم

شما در مورد زمين ها و حيوانات باز خواست مى شويد.

16 تنبلى و بى حوصلگى و به دنبال كار نرفتن كه باعث كَلّ بر ديگران شود از گناهان بزرگ است چنانكه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

ملعون من القى كَلّه على النّاس (182)

كسى كه زحمت زندگيش را برگردن ديگران بگذارد ملعون است.

اللهم بارك لنا فى الخبز و لا تفرق بيننا و بينه فلولا الخبز ما صلينا و لا صمنا و لا ادّينا فرائض ربنا (183)

خدايا! در مورد نان به ما بركت بده و بين ما و نان جدايى ميفكن كه اگر نان نبود نماز نمى خوانديم و روزه نمى گرفتيم و واجبات خود را ادا نمى كرديم.

على بن حمزه مى گويد پدرم گفت : امام كاظم عليه‌السلام را ديدم در زمينى كار مى كند و سر تا پايش غرق در عرق شده گفتم : فدايت شوم ياران كجايند؟! (كه نگذارند شما كار كنيد) فرمود:

قد عمل باليد من هو خير منى فى ارضه و مِن اَبى.

كسانى كه بهتر از من پدرم بودند، با دست خود در زمين خود كار مى كردند.

عرض كردم : آنها چه كسى بودند؟ فرمود:

رسول الله و امير المؤمنين و آبائى كلهم قد عملوا بايديهم و هو من عمل النبيين والمرسلين و الاوصياء الصالحين (184)

آنها: رسول خدا و امير مؤمنان و همه پدرانم بودند كه با دست خود كار مى كردند و كار بازويى از كارهاى پيامبران و رسولان و اوصياى صالح آنها است.

تجربه ى تاريخى

بارها حرص به ثروت و علاقه به دنيا، براى افراد و امت ها، تجربه ى تلخى به وجود آورده كه نه تنها زمينه گناه بلكه زمينه كفر و شرك و ارتداد شده است، به عنوان نمونه :

1 چون به قارون گفتند: بايد به محرومان كمك كنى دست به طغيان زد، و در برابر حضرت موسى عليه‌السلام جبهه گرفت. (185)

2 يكى از ياران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به نام ثعلبه همين كه داراى وضع مالى خوب شد و كشاورزى و دامداريش رونق گرفت، ثروت خود را به بيرون مدينه انتقال داد و آنچنان سرگرم آن شد كه كم كم از شركت در نماز جماعت و جمعه محروم گشت و كارش به جايى رسيد كه به مامورى كه از طرف پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله براى گرفتن زكات رفته بود پرخاش نمود و قانون زكات را انكار كرد، با اينكه در ابتدا از مسلمانان سرسخت به شمار مى رفت و با خداوند عهد كرده بود كه هرگاه وضع مالى او خوب شد، به محرومان كمك كند ولى همين كه ثروتش زياد شد دست به طغيان زد تا آنجا كه گفت : مگر من يهودى يا نصرانى شده ام كه جزيه بپردازم؟ آيه 75و76 سوره توبه در سرزنش او نازل شد. (186)

3 هنوز جنگ احد تمام نشده بود كه حرص دنيا و جمع كردن غنايم بعضى را وادار كرد تا منطقه را رها كنند و به سراغ غنايم بروند و دشمن از اين ماجرا سوء استفاده كرده و بر مسلمانان حمله شديدى نمود. در اين نبرد مسلمين شهداى بسيار دادند و حتى لب و دندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مجروح و شكسته شد. حضرت حمزه عليه‌السلام عموى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به شهادت رسيد. تمام اين ناگوارى ها به خاطر رها كردن منطقه و حرص به مال به وجود آمد. (187)

4 افراد فرومايه اى با گرفتن پول، حديث دروغ مى ساختند و آن را در ميان مردم شايع مى كردند كه يك نمونه از آن دروغ سازى سمرة بن جندب است كه با گرفتن پول از معاويه، از ابن ملجم قاتل حضرت على عليه‌السلام ستايش مى كرد و آيه اى را كه در شان على عليه‌السلام نازل شده بود مى گفت در شان ابن ملجم نازل شده و به عكس. (188)

5 عمر سعد به عشق رسيدن به حكومتِ رى فرمانده ى لشكر دشمن شد و در قتل امام حسين عليه‌السلام شركت نمود.

6 هنگامى كه امام كاظم عليه‌السلام از دنيا رفت بيت المال در نزد يكى از نمايندگانش بنام (عثمان بن عيسى) جمع شد كه بايد به امام رضا عليه‌السلام تحويل دهد، او به خاطر تصاحب اموال مردم اعلام كرد كه ما بعد از امام هفتم امام نداريم و امامت در وجود امام كاظم عليه‌السلام پايان يافت و با همين عقيده مذهب (واقفيه) را به وجود آورد. (189)

به هر حال دنياپرستى و مقام طلبى هر روز و هر ساعت، انسان عادى را گول مى زند و برشمردن نمونه هاى آن چند جلد كتاب مى شود.

7 پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به چوپانى كه از دادن شير به مسلمانان بخل كرد فرمودند: «خدا مال زياد به تو بدهد. »

ولى در مورد چوپان ديگرى كه شير خودش را هديه كرد، چنين دعا نمود: «خدايا به قدر كفاف به او روزى بده. »

مردى از روى تعجب پرسيد چرا در مورد چوپانى كه بخل كرد دعاى بهتر كردى؟ رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

اِنّ ما قَلّ وَ كَفى خيرٌ ممّا كَثُر و اَلهى (190)

آنچه كم باشد و كفايت كند بهتر است از زيادى كه دل را سرگرم و غافل نمايد.

نتيجه اينكه : يكى از عوامل زمينه ساز گناه، حرص و آز به مقام و ثروت دنيا است.

### سستى و تنبلى

در آيه ى 7 سوره انشراح مى خوانيم :

فاذا فَرغتَ فَانْصب

(اى پيامبر!) هنگامى كه از كارى فارغ شدى به كار ديگرى بپرداز.

هدف از اين دستور اين است كه انسان را از استراحت مطلق بعد از كار مهم باز دارد، چرا كه بيكارى و فراغت، مايه ى خستگى و كم شدن نشاط و زمينه فساد و تباهى و انواع گناهان مى گردد.

چنانكه آمارهاى جنايات و اعتياد نشان مى دهد سطح جرايم هنگام تعطيلات و بيكارى گاهى تا هفت برابر بالا مى رود. بر همين اساس در روايات اسلامى به كار و كوشش سفارش اكيد شده و از سستى و بى حوصلگى نهى شده است به عنوان نمونه :

1 امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: كارگر پاداش رزمنده را دارد. (191)

2 همچنين فرمودند:

ايّاك والْكَسل والضَّجر فانّهما يَمنعانك مِن حظّك من الدُّنيا والا خرة (192)

از كسالت و بى حوصلگى دورى كن زيرا اين دو تو را از بهره ات در دنيا و آخرت باز مى دارند.

3 نيز آن حضرت عليه‌السلام فرمودند:

ومن كسل عما يصلح به امر معيشته فليس فيه خير لامر دينه (193)

كسى كه در مورد امورى كه زندگيش را تامين مى كند، بى حوصله و سست باشد، در چنين كسى خيرى در مورد دينش نيست.

4 امام موسى بن جعفر عليه‌السلام مى فرمايد:

ان اللّه عزّوجلّ يبغض العبد النوام الفارغ

همانا خداوند متعال بنده پر خواب بيكار را دشمن دارد.

5 نيز آن حضرت فرمودند:

اياك والكسل والضجر فانك ان كسلت لم تعمل وان ضجرت لم تعط الحق (194)

از بى حوصلگى و سستى بپرهيز زيرا اگر بى حوصلگى كنى دنبال كار نمى روى و اگر سستى كنى حق (خود و ديگران) را ادا نمى كنى.

6 اميرمؤمنان عليه‌السلام فرمود:

نتيجه بى حوصلگى و سستى فقر و تهيدستى است. (195)

دست سئوال به سوى مردم دراز كردن شخصيت انسان را خورد مى كند و به دنبال آن موجب گناهانى مى شود؛ رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

مسئلة الناس من الفواحش (196)

سئوال كردن از مردم از زشتى ها است.

بنابراين بيكارى وسستى هم موجب فقر وهم زمينه اى براى گناه است.

### 4. زمينه هاى اجتماعى گناه

در راستاى زمنيه اجتماعى گناه مى توان امور زير بررسى نمود:

1 محيط فاسد.

2 رهبران گمراه.

3 دوستان بد.

4 محروميت هاى اجتماعى.

4-1- محيط فاسد

بدون ترديد يكى از زمينه هاى گناه محيط فاسد و ناپاك است همانگونه كه مكان زباله هاى محل، موجب پيدايش و رشد ميكرب است.

محيط از نظر كيفى و كمّى داراى اقسامى است، مانند: محيط مدرسه، محيط خانه، محيط اداره، محيط روستا، محيط شهر، محيط دانشگاه، محيط حوزه ى علميه، محيط بيمارستان، محيط مجلس، و...

تأثیر محيط

در قرآن در آيه 138 تا 141 سوره ى اعراف آمده :

وقتى كه موسى عليه‌السلام و پيروانش از زير يوغ دستگاه طاغوتى فرعونى نجات يافتند و از دريا گذشتند در مسير خود به قومى برخوردند كه با خضوع و تواضع اطراف بت هاى خود را گرفته بودند، همراهان موسى عليه‌السلام آنچنان تحت تاثير اين صحنه قرار گرفتند كه گفتند:

قالوا يا موسى إ جعَل لّنا إ لها كما لَهم آلِهة

اى موسى! براى ما معبودى قرار بده همانطور كه آنها معبودانى دارند.

آرى! همراهان موسى عليه‌السلام با اينكه همواره از راهنمايى هاى آن حضرت بهره مند مى شدند اين گونه تحت تاثير محيط قرار گرفتند.

موسى عليه‌السلام آنها را مورد سرزنش قرار داد و به آنها فرمود:

انّكم قوم تَجهلون انّ هولا ء مُتَبّر ما هُم فيه و باطِل ما كانوا يعملون

شما قطعاً جمعيتى جاهل و نادان هستيد. اين ها (را كه مى بينيد) سرانجام كارشان نابودى است و آنچه انجام مى دهند، باطل و بيهوده است.

قارون از سرمايه داران طغيانگر زمان حضرت موسى عليه‌السلام بود، روزى براى نمايش ثروت و قدرت عظيم خود با تمام زينت خود در برابر قومش ظاهر شد، چنانكه در قرآن مى خوانيم :

فَخَرجَ على قَومِه فى زينتِه (197)

قارون با تمام زينت خود در برابر قومش آشكار شد.

اكثر مردم تحت تاثير آن جوّ قرار گرفتند و آه كشيدند و حسرت بردند كه كاش ما نيز داراى چنين ثروتى بوديم چنانكه قرآن مى فرمايد:

قال الّذين يريدون الحَياة الدّنيا يا ليتَ لَنا مثل ما اُوتى قارون انّه لذو حظّ عظيم (198)

آنها كه دلبستگى به دنيا داشتند گفتند: اى كاش همانند آنچه به قارون داده شده است مانيز داشتيم، براستى كه او بهره عظيمى دارد.

ولى عده اى كه داراى علم و شناخت بودند، به آن جوّزدگان جاهل اعتراض كردند، چنانكه مى خوانيم :

و قال الذين اوتوا العلم ويلكم ثواب الله خير لمن آمن و عمل صالحاً و لا يلقاها الا الصابرون

كسانى كه علم و دانش به آنها داده شده بود، گفتند: واى بر شما ثواب الهى بهتر است براى كسانى كه ايمان آورده اند و عمل صالح انجام مى دهند، اما جز صابران آن را دريافت نمى كنند. (199)

هجرت از محيط ناپاك

يكى از موضوعات جالبى كه در اسلام وجود دارد هجرت و دورى از محيط فاسد است. در آنجا كه فساد همه جاى محيط را فرا گرفته و انسان نه تنها نمى تواند آن محيط را عوض كند، بلكه دين خودش در خطر شديد محيط قرار مى گيرد، در چنين مواردى براى حفظ دين بايد از محيطهاى ناپاك دورى نمود و هجرت كرد. و به مكان هاى ديگر كه زمنيه ى گرايش ‍ دينى فراهم تر است رفت و به گسترش دين پرداخت.

اما اگر همين افراد در محيط فاسد بمانند و تحت تاثير آن قرار گيرند هرگز نمى توانند گناه خود را به محيط نسبت دهند.

چنانكه در قرآن به چنين افرادى اخطار شده و جايگاه دوزخ براى آنها اعلام شده است.

در تاريخ آمده؛ عدّه اى از مسلمانان كه در مكه سكونت داشتند بخاطر خانه و اموالشان با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و مسلمين به سوى مدينه هجرت نكردند و نيز براى حفظ خانه و اموالشان در صفوف مشركان در جنگ بدر شركت كردند و بدست مسلمين كشته شدند.

و در قرآن مى خوانيم :

اِنّ الّذينَ تَوفّاهُم المَلائِكةُ ظالِمى اَنفُسهم قالوا فِيمَ كُنتم قالوا كنّا مُستَضعَفين فى الارضِ قالوا اَلم تَكن اَرضُ اللّه واسِعَة فَتُهاجِروا فيها فَاُولئِك مَاءواهم جَهَنّمَ و سائَت مَصيرا (200)

كسانى كه فرشتگان روح آنها را گرفتند در حالى كه آنها به خود ظلم نمودند. (و در صف مشركان به جنگ آمدند و كشته شدند) به آنها گفتند: شما در چه حالى بوديد (و چرا با اينكه مسلمان بوديد در صف كافران جاى داشتيد؟ آن مسلمانان) گفتند: ما در سرزمين خود (مكه) تحت فشار بوديم. فرشتگان به آنها گفتند: مگر سرزمين خدا وسيع نبود كه به جاى ديگر مهاجرت كنيد. پس آنها (عذرى نداشتند و) جايگاهشان دوزخ است، و سرانجام بدى دارند.

در قرآن 26 بار سخن از هجرت به ميان آمده و در بعضى از آيات پاداش بسيار براى مهاجران ذكر شده است. و يكى از مصاديق هجرت، هجرت از گناه (هجرت درونى) است.

و در احاديث نيز درباره اهميت هجرت سخن بسيار آمده از جمله رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

من فر بدينه من ارض الى ارض و ان كان شبراً من الارض استوجب الجنة و كان رفيق محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله و ابراهيم عليه‌السلام (201)

كسى كه براى حفظ دينش از سرزمينى به سرزمين ديگر گرچه به اندازه يك وجب هجرت كند استحقاق بهشت مى يابد و (در بهشت) يار و همنشين محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله و ابراهيم عليه‌السلام خواهد شد.

همانگونه كه حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله و ابراهيم عليه‌السلام مهاجران بزرگ جهان بودند او نيز در اين صف قرار مى گيرد.

در روايتى آمده : در محضر امام صادق عليه‌السلام از محيط فاسد يكى از بلاد كه در آخر الزمان سراسر آن را گناه و فساد و انحراف فرا مى گيرد سخن به ميان آمد، امام به يكى از شاگردان خود به نام مفضل فرمود:

اگر تو مى خواهى دينت را حفظ كنى آنجا را محل سكونت خود قرار نده زيرا آنجا محل فتنه و آشوب است.

و فرّ منها الى قلّة الجبال و من الحجر الى الحجر (202)

واز آنجا از سنگى به سنگ ديگر (يا از بيشه اى به بيشه ديگر) فراركن.

اين حديث نيز پيام آور آن است كه محيط فاسد نقش بسزايى در انحراف و آلودگى انسان به گناه دارد و انسان براى حفظ دين خود بايد از اين گونه محيطها دورى كند.

به عبارت روشنتر اگر توانست دينش را حفظ نمايد و به پاكسازى محيط بپردازد براى او ماندن در چنان محيطى جايز، بلكه گاهى واجب است و گرنه از آنجا دور گردد.

مردم زدگى يا جوّزدگى

يكى عوامل زمينه ساز محيط فاسد، (مردم زدگى) است كه از آن گاهى به عنوان عوام زدگى و جوّزدگى تعبير مى شود دين اسلام به انسان ها مى آموزد كه فكر و ذكر و كارشان در راستاى اطاعت و رضايت خداى بزرگ قرار گيرد و اخلاص را هرگز فراموش نكنند، آنچه را كه خشنودى خدا در آن است دوست بدارند و آنچه را كه خشم خدا در آن است دشمن بدارند و معيار و ميزان تصميم گيرى و انتخابشان بر اساس فرمان خدا باشد نه محيط، نه مردم محيط و نه عوام.

ولى اگر معيار كارها جوّ عمومى جامعه باشد و همرنگ جماعت شدن ملاك انتخاب ها و رفتارها گردد مسلماً محيط از حال و هواى الهى بيرون آمده و آلوده به هوس هاى مردم مى شود.

اسلام اكثريت را معيار حق و باطل قرار نداده، بلكه گاهى حاكميت اكثريت را رد كرده است.

امام كاظم عليه‌السلام به شاگرد عالم و برجسته اش هشام بن حكم فرمود:

يا هشام! لو كان فى يدك جوزة و قال الناس لؤ لؤ ة ما كان ينفعك و انت تعلم انها جوزة و لو كان فى يدك لؤ لؤ ة و قال الناس انها جوزة ما ضرك و انت تعلم انها لؤ لؤ ة (203)

اى هشام! اگر در دست تو گردويى باشد ولى مردم بگويند مرواريد است به حال تو سودى ندارد با اينكه مى دانى گردو است، و اگر در دست تو مرواريدى باشد و مردم بگويند گردو است زيانى به تو نمى رسد با اينكه مى دانى مرواريد است.

و در وصيت معروف حضرت لقمان عليه‌السلام به پسرش آمده كه فرمود:

لا تعلّق قلبك برضى النّاس فان ذلك لا يحصل

قلب خود را به خشنودى مردم وابسته مكن زيرا (هر كار كنى) رضايت همه مردم بدست نمى آيد.

سپس براى اينكه اين مطلب را نشان بدهد، به همراه پسرش از خانه بيرون آمد و الاغ خود را نيز از طويله بيرون كرد لقمان سوار بر الاغ شد و پسرش پياده به دنبال او حركت كرد، به جمعى رسيدند. آنها گفتند: اين پيرمرد قسى القلب و بى رَحم است. خودش سوار شده و اين كودك را پياده به دنبال خود مى برد. سپس پسر سوار شد و پدر پياده براه افتاد، به جمعى رسيدند. گفتند: اين پدر و پسر، پدر و پسر بدى هستند، بدى پدر از اين رو كه فرزندش را تربيت نكرده، و بدى پسر از اين رو كه به پدرش ‍ احترام و رحم نمى كند. سپس با هم سوار شدند و به راه افتادند به جمعى رسيدند و آن جمع گفتند: اين دو نفر، عجب آدم هاى بى رَحمى هستند با هم سوار بر اين حيوان زبان بسته شده اند، سپس لقمان و پسرش هر دو پياده شدند و الاغ را جلو انداختند و به دنبال آن حركت نمودند و اين بار به جمعى رسيدند و آن جمع گفتند: كار اين دو نفر عجيب است كه مركب به اين خوبى را رها كرده و پياده به دنبالش حركت مى كنند!!

آنگاه لقمان عليه‌السلام به پسرش گفت :

ديدى كه بدست آوردن رضايت همه ى مردم محال است.

فلا تلتفت اليهم و اشتغل برضى اللّه جل جلاله (204)

پس به رضايت آنها دل مبند، و به خشنودى خداى بزرگ اشتغال داشته باش.

امام باقر عليه‌السلام فرمودند:

كسى كه خشنودى مردم را به چيزى كه موجب خشم خدا مى شود طلب كند، همان ستايش كننده او از مردم، سرزنشگر او خواهد شد و كسى كه اطاعت خدا را به چيزى كه باعث خشم مردم مى شود طلب كند، خداوند او را از دشمنى هر دشمن و از حسادت هر حسود و از ظلم هر ستمگر، كفايت مى كند، و قطعاً خداوند يار و ياور او خواهد بود. (205)

### عوامل تباهى محيط

در اسلام از امورى مانند تجاهر به فسق، شايع كردن گناه، كمك به گناه، راضى شدن به گناه و غيبت و ترك امر به معروف و نهى از منكر و انتخاب رهبران فاسد و ترك اجراى حدود الهى و... كه هر كدام نقشى در فاسد كردن محيط دارند، شديداً نهى شده.

همچنين از گناهانى كه رابطه مستقيم با فاسد سازى محيط دارند مانند، بى حجابى، برنامه هاى گمراه كننده مانند فيلم هاى ضد اخلاق و اعتياد به مواد مخدر و... نه تنها نهى شده بلكه بر حكومت اسلامى لازم است كه شديداً جلوگيرى نمايد، و از اين بالاتر بر عموم مردم واجب است كه نظارت عمومى بر اوضاع داشته باشند و امر به معروف و نهى از منكر نمايند، كه اگر با دقت اين دو وظيفه بزرگ را مورد بررسى قرار دهيم مى بينيم اجراى اين دو وظيفه ى بزرگ و وسيع نقش اساسى در پاكسازى محيط خواهند داشت.

به عبارت روشنتر: انسان يك موجود اجتماعى است، جامعه بزرگى كه در آن زندگى مى كند، از يك نظر همچون خانه ى او است و حريم آن همچون حريم خانه ى او به حساب مى آيد، پاكى جامعه و محيط، به پاكى او كمك مى كند، و ناپاكى جامعه به ناپاكى او كمك مى نمايد.

روى همين اصل هر كارى كه جوّ جامعه را آلوده سازد در اسلام شديداً از آن نهى شده است.

گناه اجتماعى به مراتب بدتر از گناه فردى است، زيرا موجب عادى شدن گناه گرديده و بذر گناه را در همه جا مى پاشد.

به عنوان مثال : اگر در نقطه اى از جامعه آتشى روشن گردد، بايد آن را خاموش يا محاصره نمود و گرنه شعله هاى آن فراگير شده و همه ى جامعه را مى سوزاند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله گناه اجتماعى را چنين مثال زدند و فرمودند:

جمعى سوار بر كشتى شدند و هر كس در جاى خود نشست و كشتى در دريا به حركت درآمد. در اين ميان مردى تيشه اى برداشت و به سوراخ كردن آن محلى كه نشسته بود پرداخت، به او گفتند: چه كار مى كنى؟ در پاسخ گفت اينجا جاى خودم مى باشد هر كار دلم بخواهد آزادم كه انجام دهم.

اگر تيشه را از دست او بگيرند هم او و هم ساير سرنشينان كشتى نجات مى يابند وگرنه او و ديگران غرق شده و به هلاكت مى رسند.

اينك گناهانى را كه موجب تباهى محيط مى گردند بطور فشرده مورد بررسى قرار مى دهيم در ضمن با درجه زشتى اين گناهان آشنا مى شويم :

الف) آشكار نمودن گناه

در آيه 19 سوره ى نور مى خوانيم :

إ نّ الّذِينَ يُحبُّون اءن تَشيع الفاحِشة فى الّذينَ آمنوا لَهم عَذاب أ ليمٌ فى الدّنيا والا خرة

كسانى كه دوست دارند زشتى ها در ميان مردم با ايمان شيوع يابد عذاب دردناكى براى آنها در دنيا و آخرت است.

جالب اينكه آيه مى گويد: اين دوست داشتن گرچه به مرحله ى عمل نرسد موجب عذاب دردناك خواهد بود، اين تعبير بيانگر نهايت تاكيد در پرهيز از شيوع گناه است. به هر حال اگر خواهان جامعه سالم هستيم، يكى از راه هاى آن پوشانيدن گناه است تا گناهان بزرگ شمرده شوند و عادى نگردند، براى روشن شدن مطلب به روايات زير توجه فرماييد:

1 رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

مَن اءذاع فاحِشة كان كَمُبتدئها

كسى كه كار زشتى را شيوع دهد، همانند كسى است كه خودش آن را انجام داده است.

2 نيز فرمودند:

المُستَتر بالْحسنة يعدل سَبعين حَسنة و المُذيع بالسّيّئة مَخذول و المستتر بها مغفور له (206)

پاداش پنهان كننده كار نيك (بخاطر دورى از ريا) برابر هفتاد حسنه است و آنكس كه گناه را نشر دهد مخذول و مطرود است و آنكس كه گناه را پنهان مى دارد مشمول آمرزش الهى است.

3 امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

يجب للمؤمن ان يستر عليه سبعين كبيرة (207)

بر مؤمن واجب است كه گناهان مؤمن ديگر را تا هفتاد گناه كبيره بپوشاند.

4 امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

من در مورد (نجات و عفو) اين امت در شخصى كه حق ما را شناخت اميد دارم، جز در مورد يكى از سه كس :

1 سلطان ستمگر 2 همنواى هوس هاى نفسانى 3 گنهكارى كه گناه خود را آشكارا انجام مى دهد. (208)

5 نيز فرمودند:

اذا جاهر الفاسق بفسقه فلا حرمة له و لا غيبة (209)

هنگامى كه گنهكار گناه خود را آشكارا انجام دهد احترامى ندارد و غيبت او نيز حرام نيست.

البته منظور در همان موردى است كه گناه آشكار نموده است.

6 رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

الّلهم إ نّى اءعوذُ بكَ من خَليل ماكِر... إ ن راى حسنة دفنها وإ ن راى سيّئة أ ذاعها (210)

خدايا! از دوست حيله گر به تو پياه مى برم... كه هرگاه كار نيكى ديد، آن را بپوشاند، و اگر كار بدى ديد آن را فاش مى سازد.

7 اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمودند:

ذو العيوب يحبون اشاعة معايب الناس ليتسع لهم العذر گنهكاران دوست دارند كه گناه ديگران را منتشر كنند، تا راه بهانه براى گناه خودشان بازتر گردد. (211)

در موارد متعدد در احكام فقهى بين گنهكارى كه مخفيانه گناه مى كند با گنهكارى كه آشكارا گناه مى كند فرق است.

به عنوان نمونه، حضرت امام قدس‌سره در مصرف سهم سادات مى فرمايد:

الاحوط عدم الدفع الى المتهتك المتجاهر بالكبائر بل يقوى عدم الجواز ان كان فى الدفع اعانة على الاثم و العدوان و الاغراء بالقبيح (212)

احتياط آن است كه سهم سادات را به سيدى كه گستاخ است و آشكارا گناه كبيره مى كند ندهند بلكه اقوى اين است كه جايز نيست هرگاه در دادن سهم سادات به او كمك بر گناه و تجاوز و افكندن به كار زشت باشد.

و در مورد اهل كتاب (مسيحيان و يهود و...) مى فرمايد:

يكى از شرايط ذمّه آن است كه آنها در حضور مسلمين تظاهر به گناه مانند شرابخوارى آشكارا، زنا و خوردن گوشت خوك، ازدواج با زنان محرم ننمايد. (213)

شخصى از امام كاظم عليه‌السلام پرسيد: يهودى يا مسيحى يا مجوسى كه زنا كرده يا شراب خورده دستگير كرده اند، حكمش چيست؟. فرمود:

يقام عليه حدود المسلمين اذا فعلوا ذلك فى مصر من امصار المسلمين او فى غير امصار المسلمين اذا رفعوا الى حكام المسلمين (214)

حدود اسلام را بر او جارى مى سازند، در صورتى كه او اين گناهان را در شهرى از شهرهاى مسلمين انجام داده و يا در غير شهر آنها انجام داده ولى آن ها را نزد قاضى هاى مسلمين آورده اند.

اين احكام و روايت بيانگر آنست كه تظاهر به گناهانى كه داراى حد هستند حتى از اهل كتاب هم موجب اجراى حد خواهد شد و اجراى حد مربوط به گناهانى است كه آشكارا انجام مى شود.

در پايان به اين كلام حضرت على عليه‌السلام توجه كنيد:

شرالناس من لا يعفو عن الهفوة و لا يستر العورة (215)

بدترين مردم كسى است كه از لغزش نمى گذرد و عيب را نمى پوشاند.

بايد توجه داشت كه ايجاد مراكز فساد و فحشا و تشويق مردم به گناه و بى حجابى، زمينه اى براى ارتكاب گناه علنى است.

ب) بى حيايى و پرده درى

يكى از عوامل تباهى محيط بى شرمى و پاره كردن پرده حيا است، لذا براى پاكسازى و پاك نگهداشتن محيط بايد حياى اسلامى را حفظ كرد.

حيا در برابر خدا، حيا در برابر مردم، حيا در نزد خود، هر كدام نقش ‍ موثرى در سالم سازى محيط دارند.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

إ ستحيوا من اللّه حقّ الحياء (216)

به طور كامل از خدا حيا كنيد.

اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

من لا يستحيى من النّاس لم يستحيى من اللّه (217)

كسى كه از مردم حيا نمى كند از خدا حيا نمى كند.

و نيز فرمودند:

أ حسن الحياء استحيائك من نفسك (218)

نيكوترين حيا، حياى از خودت مى باشد.

0 قرآن و مساله حيا

در قرآن با تعبيرات گوناگون در مورد حيا سخن به ميان آمده مانند:

1 حيا در زبان، (انعام 108).

2 حيا در طرز سخن گفتن، (احزاب 32).

3 حيا در راه رفتن، (قصص 25).

4 حيا در شركت در مجالس مهمانى، (احزاب 53).

5 حيا در نگاه كردن، (نور 30 و31).

6 حيا در امور اقتصادى، (بقره 273).

7 حيا در ورود به منازل، (نور 59 و58).

كوتاه سخن آنكه : اگر آنگونه كه اسلام فرموده به صفت نيك حيا در تمام ابعادش توجه شود و عملاً رعايت گردد موجب پاكسازى محيط مى گردد، چنانكه شكستن مرز حيا زمينه ساز و گسترش دهنده ى فساد محيط خواهد بود.

ج) بى تفاوتى و تماشاچى بودن

يكى ديگر از عواملى كه به فساد محيط دامن مى زند، و موجب تشويق گناه در جامعه مى شود، اين است كه مردم در برابر گناهانى كه در محيط انجام مى شود بى تفاوت و تماشاچى باشند.

اسلام با دستور دقيق و گسترده دو فريضه ى مهم «امر به معروف و نهى از منكر» و دو وظيفه عميق «تولّى و تبرّى» و جهاد و دفاع به پيروان خود دستور مى دهد كه نسبت به جامعه و رويدادهاى آن تماشاچى و بى تفاوت نباشند، بلكه با نظارت دقيق در صحنه حضور يابند و از هر گونه فساد جلوگيرى نمايند و به گسترش نيكى ها همت گماردند. (219) و در عقيده و عمل به يارى دوستان خدا «تولّى» بپردازند. و از دشمنان خدا بيزارى «تبّرى» جويند.

تولّى يعنى عشق به خوبان ورزيدن و تاييد عملى راه آنان، كه در راستاى پاكى محيط در دراز مدت بسيار عميق و گسترده و نتيجه بخش خواهد بود.

تبرّى يعنى قهر و بى اعتنايى با فاسقان و ستمگران.

اين دستورات بزرگ اسلامى هر فرد مسلمان را از بى تفاوتى و تماشاچى بودن نهى مى كند و با تاكيد از آنها مى خواهد كه در برابر گناه ايستادگى كنند و براى جلوگيرى از آن در صحنه حضور يابند و تا آخرين حد امكان در راستاى پاكسازى محيط كوشا و جدى باشند.

د) رضايت به گناه

رضايت به گناهِ گنهكار و خاموشى در برابر گناه نيز از عوامل زمينه ساز اجتماعى گناه است و نقش به سزايى در پيدايش و استمرار گناه دارد.

خداوند به يهوديان زمان پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله كه به پيامبر كُشى اجدادشان راضى بودند مى فرمايد، «شما قاتل هستيد!» چنانكه اين مطلب در آيه 183 آل عمران آمده است.

امام صادق عليه‌السلام آنانرا كه در عصر ايشان به قتل امام حسين عليه‌السلام در كربلا خشنود بودند قاتل معرفى كرد و با استناد به آيه مذكور فرمود: رضايت به قتل، انسان را در صف قاتلين قرار مى دهد. (220)

در جريان كشتن ناقه ى صالح با اينكه قاتل يك نفر بود خداوند همه قوم ثمود را مشمول عذاب نمود و كشتن ناقه را به همه ى آنها نسبت داده و فرمود: فَعَقَروها (221)

اميرمؤمنان على عليه‌السلام در تبيين اين موضوع مى فرمايد:

و انّما عَقَر ناقَةَ ثمودَ رجلٌ واحد فعَمَّهم اللّه بالعذاب لَمّا عَمّوه بالرِّضا

ناقه ى صالح را يك نفر از پاى درآورد اما خداوند همه ى آن قوم را مجازات كرد چرا كه همه به آن راضى بودند.

روايات در اين باره بسيار است به عنوان نمونه به ذكر سه روايت مى پردازيم:

1 اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمودند:

الراضى بفعل قوم كالداخل فيه معهم و على كل داخل فى باطل اثمان اثم العمل به و اثم الرضا به (222)

آنكس كه به كار جمعيتى راضى باشد همچون كسى است كه در كار آن قوم دخالت و شركت دارد و آنكس كه در كار باطل دخالت دارد دو گناه مى كند: يكى گناه عمل و يكى گناه رضايت به گناه.

2 رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

هرگاه گناهى در زمين پديدار شود آنكس كه در كنار گناه ناظر و حاضر است ولى از آن متنفر مى باشد مانند كسى است كه از آن گناه غايب است. و كسى كه از گناه غايب (و دور) است ولى به آن خشنود و راضى است مانند كسى است كه در انجام آن گناه حاضر و شريك است. (223)

3 در بعضى از زيارتنامه ها از جمله در زيارت اربعين مى خوانيم :

لَعن اللّه اُمّة سَمِعت بذلك فَرضيَتْ به

خدا لعنت كند امتى را كه جريان قتل تو را شنيد و به آن راضى شد.

ه)‍ كمك به گناه و ظلم

يكى از زمينه هاى اجتماعى كه باعث گسترش گناه مى گردد اعانت بر ظلم است چرا كه كمك به ظالم و گنهكار در جهت گناهش او را نيرومندتر و گستاخ ‌تر مى نمايد و همين اساس گسترش گناه و پيدايش گناهان ديگر خواهد شد، مثلاً بى حجابى يكى از گناهان اجتماعى است كه اگر افراد ديگر كمك به موضوع بى حجابى كنند، هرگونه كمك باشد، باعث گسترش آن شده و به صورت عادى در همه جا رخنه خواهد كرد، خود اين گناه نيز باعث كمك به گناهان ديگر است.

اسلام شديداً از كمك به گناه و بخصوص اعانت ظالم نهى كرده است و در اين زمينه هشدارهاى موكد نموده است.

اينك به آيات قرآن در اين رابطه توجه كنيد:

تَعاونوا علىَ البِرّ و التّقوى وَ لا تَعاونوا عَلى الاِثمِ و العُدوان (224)

در كارهاى نيك و تقوى يكديگر را يارى كنيد و هرگز در راه گناه و تعدى همكارى نكيند.

براستى اگر در جامعه، همكارى در كارهاى نيك و مثبت و سازنده باشد و از همكارى در گناه و ستم خوددارى شود بخش بسيار مهمى از نابسامانى ها، سامان مى يابد واز گناهان بسيارى جلوگيرى به عمل مى آيد.

و لا تَركَنوا الَى الّذينَ ظلموا فتَمسّكم النّار (225)

بر ظالمان تكيه نكنيد كه موجب مى شود آتش دوزخ شما را فراگيرد

يعنى هرگونه تمايل، همكارى، دوستى و اظهار رضايت به ظالمان جرم است و از آن برحذر باشيد و هرگونه پيوند خود را با آنها قطع كنيد.

فلا تَقْعُد بعد الذِّكرى مع القَوم الظّالِمين (226)

بعد از توجه با قوم ستمگر منشين.

و لا تطع منهم آثماً او كفوراً (227)

و از هيچ گنهكار و كافرى اطاعت نكن.

به طور كلى در قرآن تمام آياتى كه در آن واژه هاى لاتطع، لاتطيعوا، لاتتبع آمده بيانگر نهى از كمك به ظالمان و گنهكاران است.

در روايات اسلامى نيز با عناوين و تعبيرات گوناگون از كمك به گناه و هرگونه مساعدت با ظالم نهى شده كه در اينجا به ذكر چند عنوان زير بسنده مى شود:

1 كسى كه بدعت گذارى را احترام كند و يا به رويش بخندد و به او پناه بدهد، در هدم اسلام كوشيده و از رحمت خدا بدور است. (228)

2 هركس خواهان بقاى ظالم باشد يا او را مدح كند و يا در برابر او فروتنى نمايد در گناه عمل او شريك است و در جوار هامان (دلال مظلمه فرعون) در جهنم خواهد بود. (229)

3 كسى كه نام خود را در ليست حقوق بگيران زمامداران ظالم بنويسد، خداوند او را در قيامت به صورت خوك محشور مى كند. (230)

4 نگاه (باتوجه) به چهره زمامدار ستمگر از گناهان كبيره است. (231)

5 پذيرش امامت جماعت دربار ظالم كمك به ظلم است و پذيرنده اش مشمول لعن خدا است. (232)

6 گناه فروختن اسلحه به دشمنان اسلام در حد كفر است. (233)

7 در روز قيامت صدا مى زنند كجايند ظالمين و كجايند همكاران ظالمين حتى آنان كه براى آنها دفتر و قلم فراهم كردند، كه همه آنها با هم وارد دوزخ مى گردند. (234)

8 اجراى دستور زمامدار ظالم باعث ورود به دوزخ با شديدترين مجازات است. (235)

9 رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ده گروه دست اندركار شراب را لعنت كرد كه عبارتند از: كشاورز درخت انگور، نگهبان، تهيه كننده آن، حمّال، فروشنده، خريدار، تاجر، واسطه، شراب ده و شرابخوار. (236)

10 امام رضا عليه‌السلام به يكى از دو مسافرى كه خدمتش رسيدند فرمود: نمازت را تمام بخوان زيرا به قصد ديدار سلطان آمده اى. (و سفرت سفر معصيت است). (237)

11 قارى قرآن دَربار ستمگر براى هر حرفى ده بار مورد لعن قرار مى گيرد و همچنين مستمع قرآن از آن قارى براى هر حرف يكبار مشمول لعن است.

براى تكميل اين بحث به داستان جالب زير توجه كنيد: (238)

على بن حمزه مى گويد: دوستى داشتم كه در عين اينكه از شيعيان بود از منشى هاى دربار بنى اميه بود، به من گفت : از امام صادق عليه‌السلام براى من اجازه بگير تا به حضورش بروم. من از امام براى او اجازه گرفتم، و با هم به حضور آن حضرت رسيديم وقتى دوستم وارد شد، سلام كرد و در كنارى نشست، آنگاه به امام صادق عليه‌السلام عرض كرد:

فدايت گردم! من يكى از كارمندان بنى اميه بودم از دنياى آنها ثروت بسيارى بدستم آمد و از اينكه روزى از من (از جانب خدا) بازخواست مى كنند، غافل بودم. حال چه كنم؟ (پشيمان و تايب هستم)

امام صادق عليه‌السلام در پاسخ فرمود:

اگر بنى اميه كسانى را براى منشى گرى و كتابت نمى يافتند و بيت المال مسلمين به سوى آنها آورده نمى شد و به دفاع از آنها كسى نمى جنگيد و در جماعت آنها شركت نمى نمود، آنها حق ما را از ما نمى گرفتند. (و نمى توانستند بگيرند) و اگر مردم از اندوخته هاى خود به آنها نمى دادند، آنها داراى آن همه ثروت و مكنت نمى شدند و جز مقدارى كه به دستشان رسيده باقى نمى ماند.

دوستم به امام صادق عليه‌السلام عرض كرد:

فدايت گردم آيا راه گريزى از اين همه وزر و وبال دارم؟

امام صادق عليه‌السلام فرمود: اگر وظيفه تو را به تو بگويم انجام مى دهى؟

دوستم عرض كرد: آرى.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

آنچه را كه از اين راه بدست آورده اى بررسى كن اگر صاحبانش را شناختى آن اموال را به صاحبانش بازگردان و اگر صاحبانش را نشناختى عوض آنها صدقه بده.

وانا اضمن لك على الله الجنة.

در اين صورت بهشت را در پيشگاه خداوند برايت ضامن مى شوم.

دوستم سر در گريبان فرو برد و پس از مدتى به امام عرض كرد تصميم خود را گرفتم و به وظيفه خود عمل مى كنم.

على بن حمزه مى گويد: دوستم با ما به كوفه بازگشت آنچه از ثروت را كه از دربار بنى اميه بدست آورده بود، خارج ساخت. حتى لباسى را كه پوشيده بود از بدنش بيرون آورد و ما آن اموال را در راستاى دستور امام صادق عليه‌السلام مصرف و تقسيم نموديم و او براى خودش چيزى نگذاشت، به طورى كه ما براى او لباس خريديم و نزدش فرستاديم. چند ماهى نگذشت كه او بيمار شد و به عيادتش مى رفتيم تا روزى من نزد او رفتم او را در حال نزع روح ديدم چشمش را باز كرد و به من گفت :

يا على وفا لى واللّه صاحبك

اى على! سوگند به خدا سرور تو امام صادق عليه‌السلام به وعده اش (ضمانت بهشت) در مورد من وفا كرد.

سپس از دنيا رفت، او را پس از غسل و كفن و نماز به خاك سپرديم بعداً به مدينه رفتم و به حضور امام صادق عليه‌السلام رسيدم. بى آنكه سخنى بگويم به من فرمود:

ياعلى وفينا و اللّه لصاحبك

اى على سوگند به خدا به وعده ى خود در مورد دوست تو وفا كرديم.

گفتم : فدايت شوم درست فرمودى، سوگند به خدا دوستم هنگام مرگش اين خبر را به من داد. (239)

و تشويق گنهكار

از مطالب گذشته اين موضوع نيز بدست مى آيد كه يكى از زمينه هاى اجتماعى گناه و تباهى محيط، تشويق گنهكار است، چرا كه تشويق او تحت هر عنوانى كه باشد به او بال و پر مى دهد و او و افراد ديگر را مشتاق بلكه حريص گناه مى سازد.

براى اينكه اين مطلب بيشتر روشن گردد به روايات زير توجه كنيد:

1 حضرت على عليه‌السلام در فرازى از عهدنامه مالك اشتر چنين مى فرمايد:

هرگز نبايد شخص نيكوكار و شخص بدكار در نظرت مساوى باشند زيرا برخورد مساوى با آنها موجب مى شود كه افراد نيكوكار در نيكى خود بى ميل شوند و بدكاران در كار بدشان تشويق گردند، با هركدام از اين ها مطابق عملش رفتار كن. (240)

2 نيز فرمودند:

الثناء باكثر من الاستحقاق ملق والتقصير عن الاستحقاق عىّ او حسد (241)

ستايش و تعريف كردن بيش از شايستگى تملق و چاپلوسى است و كمتر از شايستگى، درماندگى يا حسادت مى باشد.

3 رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

اذا مدح الفاجر اهتز العرش و غضب الرب (242)

وقتى كه آدم گنهكار مدح و تمجيد شود، عرش خدا به لرزه درآيد و پروردگار خشم كند.

4 رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

احثوا فى وجوه المدّاحين التراب (243)

به صورت آنها كه از گنهكاران مدح و تمجيد مى كنند خاك بپاشيد.

5 اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمودند:

امرنا رسول الله ان نلقى اهل معاصى بوجوه مكفهرة (244)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به ما دستور داد كه با گنهكاران با چهره گرفته و خشم آلود برخورد كنيم.

6 امام صادق عليه‌السلام فرمود: خداوند دو فرشته را به سوى مردم شهرى فرستاد تا آن شهر را بر سر مردمش زير و رو گردانند. وقتى آن دو فرشته به سوى آن شهر روانه شدند مردى را ديدند كه در حال دعا و تضرّع و راز و نياز است. يكى از آنها به سوى خدا بازگشت و عرض كرد: خدايا! من به سوى آن شهر رفتم ولى ديدم بنده تو، تو را مى خواند و راز و نياز مى كند. خداوند به او فرمود:

امض لما امرتك به فان ذا رجل لم يتمعّر وَجهه غَيظاً لى قط (245)

آنچه را به تو فرمان دادم انجام بده زيرا آن مرد هرگز بخاطر من چهره اش را (در برابر گنهكار) عبوس و گرفته و خشمگين ننموده است.

به اين ترتيب آن مرد عابد و اهل دعا نيز بايد در بلاى عمومى گرفتار گردد، زيرا با خوشرويى و برخورد ملايم با گنهكار او را تشويق كرده است.

البته ناگفته نماند: كه موضوع فوق يكى از مراتب نهى از منكر است كه از فرايض بزرگ اسلامى مى باشد و بخواست خدا در فصل هاى بعد در مورد دو فريضه «امر به معروف و نهى از منكر» كه دو عامل بازدارنده و نابود كننده گناه است سخن خواهيم گفت.

و اين دو فريضه بزرگ با آن عمق و وسعت و عظمتى كه در اسلام دارند اگر درست اجرا گردند بزرگترين نقش را در پاكسازى و بهسازى جامعه و كنترل اجتماع از افسار گسيختگى خواهند داشت.

4-2- رهبران گمراه

رهبران گمراه و زمامداران نالايق يكى از عوامل زمنيه ساز اجتماعى گناه هستند چنانكه مجريان غير متعهد يا فاسد زمينه گناه را مساعد مى كنند. در آيه 16 اسراء مى خوانيم :

وَ إ ذا أ رَدنا أ ن نُهلِك قَريَة اُمِرنا مُترفِيها فَفسقُوا فِيها فحَق عَليهَا القَول فدَمَّرناها تَدمِيراً

و هنگامى كه بخواهيم شهر و ديارى را هلاك كنيم، نخست اوامر خود را بر مترفين (ثروتمندان مست شهوت و غرور) بيان مى داريم، پس هنگامى كه به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات يافتند آنها را شديداً درهم مى كوبيم.

اين آيه بيانگر آن است كه منشا غالب مفاسد اجتماعى، سرمايه داران مغرور و از خدا بى خبر هستند، كه زمام امور اجتماع را بدست مى گيرند و ديگران را استعمار و استثمار مى نمايند و مردم از آنها پيروى كرده و جامعه به فساد و تباهى كشيده مى شود و به دنبال آن عذاب الهى آنها را فرا خواهد گرفت.

به هر حال آنها كه در جامعه نفوذ دارند نقش مؤ ثرى در اصلاح يا فساد جامعه خواهند داشت، چنانكه گفته اند:

الناس على دين ملوكهم، مردم بر دين شاهان خود هستند.

و امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

الناس بامرائهم اشبه منهم بآبائهم (246)

مردم به زمامدارانشان شبيه ترند تا به پدرانشان.

در آيه 100 سوره نحل مى خوانيم :

إ نّما سُلطانه عَلى الَّذينَ يَتَولَّونه و الّذين هُم بِه مُشرِكون

تسلط شيطان تنها بر كسانى است كه او را به سرپرستى خود برگزيده اند و آنها كه او را شريك خدا در اطاعت و بندگى قرار داده اند.

اين آيه بيانگر آن است كه پيروى از شيطان و رهبران شيطان صفت موجب آلودگى جامعه به شرك و گناه است و اين گونه پيروى سرچشمه فساد مى باشد.

در آيه 28 سوره كهف مى خوانيم :

و لا تُطِع مَن أ غفَلنا قَلبَه عَن ذِكرِنا و اتَّبَع هَواهُ و كان اَمرُه فُرُطاً

از كسانى كه قلبشان را از ياد خود غافل ساختيم اطاعت مكن همانان كه پيروى هواى نفس كردند و كارهايشان افراطى است.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

إ نّما أ خافُ عَلى اُمَّتى ثَلاثاً: شُحّاً مُطاعاً و هوى مُتّبعاً و إ ماماً ضالاً (247)

در مورد امتم از سه چيز مى ترسم : از بخل كه پيروى شود و از هوس هاى نفسانى كه اطاعت شود و از رهبر گمراه.

و از سخنان اميرمؤمنان على عليه‌السلام است كه :

فليست تصلح الرعية الاّ بصلاح الولاة (248)

مردم اصلاح نمى شوند جز با اصلاح شدن واليان و زمامداران.

امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

در روز قيامت خداوند با سه كس سخن نگويد و آنها را پاك نكند و عذابى دردناك آنها را فراگيرد:

من ادعى امامة من الله ليست له و من جحد اماماً من الله و من زعم ان لهما فى الاسلام نصيباً.

كسى كه به دروغ ادعاى امامت از طرف خدا كند، و كسى كه منكر امامت امامى شود كه از طرف خدا تعيين شده و كسى كه معتقد باشد اين دو دسته بهره اى از اسلام دارند. (249)

توجه به اين نكته لازم است كه همان گونه كه رهبر بزرگ كشورى اگر فاسد باشد زمينه گناه اجتماعى خواهد شد، رهبران كوچك مانند استاندار، فرماندار، بخشدار، شهردار، دهبان و عالم محل و... نيز به اندازه ى حدود نفوذ خود در اجتماع نقش دارند كه اگر منحرف و گمراه باشند نقش تخريب و ويرانگر در جامعه دارند.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

دو صنف از امت من اگر فاسد گردند امتم فاسد و اگر صالح شوند امتم صالح مى گردند. عالمان دين و حاكمان. (250)

نكته قابل توجه ديگر اجراى قانون است كه آن نيز نقش به سزايى در پاكى جامعه و محيط دارد و عدم اجراى قانون بخصوص قوانين جزايى نقش بسيار سريع و مستقيم در فساد جامعه خواهد داشت.

از ويژگى هاى رهبران صالح اجراى قانون است، لذا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

ساعة إ مام اءفضل من عبادة سبعين سنة و حد يقام لله فى الا رض اءفضل من مطر اءربعين صباحاً (251)

يك ساعت رهبرى رهبر عادل بهتر از عبادت هفتاد سال و يك حدى كه براى خدا در زمين اجرا گردد بهتر از باريدن چهل روز باران است.

اكنون كه اين مطلب را مى نويسم در ذهن خودم بين جامعه ى امروز و جامعه رژيم منحوس پهلوى (قبل از انقلاب) مقايسه مى كنم، محيط تقريباً سالم امروز را با محيط سراسر فساد و فحشاى زمان طاغوت مى سنجم و به خوبى نقش رهبران فاسد در فساد جامعه را درمى يابم.

اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

إ نّ شرّ الناس عند اللّه امام جائر ضل و ضل به فأ مات سنة ماءخوذة و أ حيا بدعة متروكة (252)

بدترين انسان ها در پيشگاه خدا رهبر ستمگرى است كه خود گمراه است و مايه ى گمراهى ديگران مى گردد سنت پسنديده را نابود مى كند و بدعت ناپسند را زنده مى نمايد.

محمدبن مسلم زهرى از علماى معروف و برجسته بود، و از تابعين مشهورى كه به درك حضور ده نفر از اصحاب موفق شده بود به شمار مى آمد. وى به سال 185 هجرى قمرى در بغداد درگذشت و قبرش در قبرستان (باب التين) مى باشد. (253) او با طاغوت هاى زمانش، طريق مماشات و مسامحه را مى پيمود و گاهى دعوت آنها را مى پذيرفت و به دربار آنها رفت و آمد مى كرد.

امام سجاد عليه‌السلام براى او نامه كوبنده و سرزنش كننده اى نوشت كه ما در اينجا به ذكر فرازهايى از آن مى پردازيم تا زشتى عالم منحرف از ديدگاه اسلام را در آينه اين نامه بنگريم :

... اينكه آنها (طاغوت ها) تو را به استخدام گرفته اند نه از جهت اين است كه آنها تو را (از جهت علمى و معنوى) شايسته مى دانند و بخاطر شايستگى تو، تو را نزد خود راه داده اند، بلكه چون به دنياى تو طمع دارند، علماى راستين از دست رفته اند، جهل و نادانى بر تو و آنها غالب شده و حب دنيا و مقام پرستى، تو و آنها را به همديگر پيوند داده است... چرا از خواب (خرگوشى) سر بر نمى دارى؟ چرا از اشتباه خود برنمى گردى؟ تا با صراحت بگويى :

به خدا من تا به حال يكبار هم براى زنده كردن دين خدا يا نابود كردن باطل قيام نكرده ام.

براستى اين است حق شناسى تو نسبت به بار گران مسئوليت علم و دانش كه خداوند بر دوش تو نهاده است؟! بسيار ترس دارم كه تو از آن گروهى باشى كه خداوند درباره آنها فرموده :

اءضاعُوا الصَّلوةَ واتَّبعوا الشّهوات فَسوفَ يلقون غَيّاً (254)

نماز را ضايع كردند و به دنبال شهوت ها رفتند و به زودى به كيفر گمراهى خود مى رسند.

در قسمتى از اين نامه آمده :

او ليس بدعائه اياك حين دعاك جعلوك قطباً اداروا بك رحى مظالمهم و جسراً يعبرون عليك الى بلاياهم و سُلّماً الى ضلالتهم داعياً الى غيّهم (255)

مگر نه اين است كه با اين دعوت ها مى خواهند تو را همچون قطب آسيا محور بيدادگرى خود قرار دهند و تو را پلى براى بلاهايشان سازند و تو نردبان كجروى ها و گمراهى ها و منادى ضلالتشان باشى، اى عالم دين فروخته! كارى كه بدست تو مى كنند از عهده ى مخصوص ترين وزيران و نيرومندترين همكارانشان بر نمى آيد، تو بر خرابكارى هاى آنان سرپوش مى گذارى و پاى خاص و عام را به بارگاهشان مى گشايى...

4-3- همنشين و دوست بد

يكى از زمينه هاى اجتماعى گناه، همنشين و دوست بد است. چنانكه همنشين و دوست خوب، عامل مهمى براى سوق دادن فرد و جامعه به سوى كارهاى نيك است.

به هرحال از نظر علمى و عملى و تجربه ثابت شده كه انسان از ناحيه دوست و معاشر تحت تاثير قرار مى گيرد و دوست و معاشر بد عامل ويرانگرى براى نابودى شخصيت انسان است چنانكه دوست و همنشين خوب عامل سازنده ى شخصيت انسان مى باشد.

انسان هاى بد پسر نوح عليه‌السلام را نيز به سوى گناه مى كشانند و خاندان نبوت او را از او مى ربايند. ولى سگ اصحاب كهف بر اثر مصاحبت چند روز با جوانان با ايمان و خوش قلب و پاكبازى چون اصحاب كهف خوى نيك آدميت پيدا مى كند.

و براستى اين شاعر نكته سنج چقدر پر معنى و زيبا سروده است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همنشين تو به ز تو بايد |  | تا تو را عقل و دين بيفزايد |

و شاعر ديگر مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا توانى مى گريز از يار بد |  | يار بد بدتر بود از مار بد |
| مار بد تنها ترا بر جان زند |  | يار بد بر جان و بر ايمان زند |

در قرآن و روايات توجه بسيار به اين موضوع شده و سفارش هاى هشدار دهنده و گسترده اى در اين باره داده شده است كه در اينجا به ذكر نمونه هايى از آن مى پردازيم :

1 در عصر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله دو نفر از مشركين در مكه بنام هاى «عقبه» و «ابى» با هم دوست بودند. (256) عقبه هر وقت از مسافرت باز مى گشت غذايى ترتيب مى داد و بزرگان قوم خود را به خانه دعوت مى كرد، با اينكه قبول اسلام نكرده بود، اما پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله را نيز دعوت مى كرد و دوست داشت آن حضرت نيز در غذاى او شركت نمايد.

روزى از سفر بازگشت و طبق معمول از اشراف قومش و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز دعوت كرد. هنگامى كه سفره را گسترد و غذا را حاضر نمود، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرمود:

من از غذاى تو نمى خورم مگر اينكه به يكتايى خدا و رسالت من گواهى دهى.

عقبه شهادت به يكتايى خدا و رسالت آن حضرت را به زبان آورد و قبول اسلام كرد. اين خبر به گوش دوستش «اُبى» رسيد، او به عقبه اعتراض كرد و گفت : تو از دينت منحرف شده اى!؟

عقبه گفت : من منحرف نشده ام ولى مردى بر من وارد شد و حاضر نبود از غذايم بخورد جز اينكه شهادتين بگويم من هم بخاطر اينكه او گرسنه از سر سفره ى من برنخيزد شهادتين گفتم.

ابى گفت : من هرگز از تو راضى نمى شوم مگر اينكه در برابر محمّد بايستى و به او توهين كنى.

عقبه، فريب سخن دوست بد خود را خورد و چنين كرد و سرانجام در جنگ بدر جزء سربازان لشكر شرك به جنگ مسلمين آمد و كشته شد و دوستش اُبىّ نيز در جنگ احد كشته شد. آيات 27 تا 29 سوره ى فرقان نازل گرديد و سرنوشت و مجازات سخت آن كس را كه بر اثر انتخاب دوست بد منحرف شده است بيان نمود (257)؛

و يَومَ يَعضّ الظّالم عَلى يَدَيه يَقولُ يا لَيتَنى اتّخَذتُ معَ الرّسول سَبيلاً # يا وَيلَتى لَيتَنى لَم أ تّخِذ فُلاناً خَليلاً # لقد أ ضلَّنى عن الذِّكرِ بَعد إ ذ جائنى و كان الشّيطانُ لِلانْسانِ خَذُولاً

روزى كه ظالم دست خود را از شدت حسرت به دندان مى گزد، و مى گويد: اى كاش با رسولخدا راهى برگزيده بودم، اى واى بر من كاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نمى كردم. او مرا از ياد حق گمراه ساخت، بعد از آنكه آگاهى به سوى من آمده بود و شيطان همواره انسان را از جاده راست طرد مى كند.

اين آيات بيانگر وضع «عقبه» و امثال او در قيامت است كه رفيق بد انتخاب كرده و همين انتخاب باعث انحراف و بدبختى او شده است.

2 در آيه 68 سوره ى انعام مى خوانيم :

وَ إ ذا راءيتَ الَّذينَ يَخوضُون فى آياتِنا فَأ عرِض عَنهم حتّى يَخوضُوا فى حَدِيث غَيره...

هر وقت كسانى را كه آيات ما را استهزاء مى كنند مشاهده نمودى از آنها روى بگردان تا به سخن ديگرى بپردازند.

نظير آيه قبل، آيه 140 سوره نساء مى باشد كه :

فلا تَقعُدوا مَعَهم حتّى يَخوضوا فى حَدِيث غَيره اذاً مِثلهم

با استهزا كنندگان به آيات خدا ننشينيد تا به سخن ديگرى بپردازند زيرا در غير اين صورت شما هم مثل آنان خواهيد بود.

3 در آيات 42 تا 45 سوره ى مدثر آمده : بهشتيان از دوزخيان مى پرسند چه چيزى شما را به دوزخ فرستاد؟ آنها امورى را در پاسخ ذكر مى كنند از جمله مى گويند:

و كُنّا نَخُوضُ مَعَ الخائِضين

و ما پيوسته با اهل باطل همنشين و هم صدا بوديم.

4 در آيه 25 سوره ى فصلت يكى از مجازات هاى اعدء اللّه (دشمنان خدا) همنشينان اغواگر و بد ذكر شده آنجا كه مى خوانيم :

و قَيَّضْنا لَهم قُرناءَ فَزَيّنوا لَهم ما بين اَيديهِم و ما خَلفَهم

ما براى آنها همنشينان (زشت سيرتى) قرار داديم و آن همنشينان زشتى ها را از پيش رو و پشت سر در نظرشان جلوه دادند.

اين آيه بيانگر آثار سوء همنشينان بد و حاكى از اين است كه همنشين بد خود يك مجازات و بلاى دردناك براى انسان مى باشد.

در روايات اسلامى نيز كمتر موضوعى است كه مانند سرزنش از انتخاب همنشين بد، مورد توجه قرار گرفته باشد كه ما در اينجا به ذكر چند نمونه اكتفا مى كنيم :

1 امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

لا ينبغى للمومن ان يجلس مجلساً يعصى اللّه فيه و لا يقدر على تغييره (258)

سزاوار نيست كه مؤمن در مجلسى بنشيند كه در آن معصيت خدا مى شود، و او قدرت برهم زدن مجلس را ندارد.

2 رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

المرء على دين خليله و قرينه (259)

انسان بر دين دوست و همنشين خود است.

3 امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

لا ينبغى للمسلم ان يواخى الفاجر و لا الاَحمق و لاالكذّاب (260)

براى مسلمان سزاوار نيست كه با شخص فاجر (هرزه) و احمق و دروغگو رفاقت كند.

4 امام جواد عليه‌السلام فرمود:

إ يّاك و مصاحبة الشّرير فانّه كالسّيف المَسلول يحسن مَنظره و يقبح اءثره (261)

از همنشينى با بدكار پرهيز كن كه او همچون شمشير برهنه ظاهرش زيبا و اثرش زشت است.

5 سليمان بن جعفر جعفرى مى گويد: امام كاظم عليه‌السلام به من فرمود:

مالى رايتك عند عبدالرحمن بن يعقوب؟ «چرا تو را در نزد عبدالرحمن بن يعقوب مى نگرم؟» گفتم : او دايى من است.

فرمود: او اعتقاد نادرستى درباره خدا دارد...

فامّا جلست معه و تركتنا و امّا جلست معنا و تركته (262)

يا با او بنشين و ما را ترك كن و يا با ما بنشين و او را ترك كن؟

6 اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

مجالسة الاشرار توجب سوء الظن بالاخيار (263)

همنشينى با بدان موجب بدگمانى به نيكان است.

7 امام باقر عليه‌السلام فرمودند:

من قعد فى مجلس يُسبُّ فيه امام من الائمّة يَقدِرُ على الانتصاب فلم يفعل اَلبَسَه اللّه الذُلّ فى الدّنيا و عَذّبَه فى الا خرة و سَلَبَه صالِحَ ما مَنَّ به عَلَيه من مَعرِفَتنا (264)

كسى كه در مجلسى بنشيند كه در آن به امامى از امامان ناسزا مى گويند و مى تواند برخيزد و از آن مجلس برود ولى نرود، خداوند (لباس) ذلت را در دنيا بر او بپوشاند و در آخرت او را عذاب كند، و آن چيز نيكى كه خداوند به دادن آن بر وى منت نهاده (يعنى) معرفت ما را از او بگيرد.

8 حضرت على عليه‌السلام فرمودند:

من كان يومن بالله و اليوم الاخر فلايقوم مكان ريبة (265)

كسى كه به خدا و روز قيامت معتقد است در مكانى كه موجب تهمت است نمى نشيند.

9 ابن نعمان مى گويد: امام صادق عليه‌السلام دوستى داشت كه همواره با هم بودند، روزى آن شخص به غلامش گفت :اى زنا زاده كجا بودى؟ همين كه امام صادق عليه‌السلام اين سخن و دشنام را از او شنيد بقدرى ناراحت شد كه دستش را بلند كرد و محكم بر پيشانى خود زد و سپس فرمود:

سبحان الله! آيا نسبت ناروا به مادرش مى دهى؟ من تو را آدم با تقوى مى دانستم ولى اينك مى بينم كه تقوى ندارى.

دوست امام به آن حضرت عرض كرد: فدايت شوم مادر اين غلام از اهالى سند (از سرزمين هند) است و بت پرست مى باشد. بنابراين ناسزابه او اشكال ندارد. امام صادق عليه‌السلام فرمود:

الا علمت ان لكل امة نكاحاً؟ تَنَحِّ عنّى

آيا نمى دانى هر امتى بين خود قانون ازدواج دارند؟ از من دور شو!

از آن پس هرگز نديدم امام با آن دوست (ناسزاگو) با هم باشند، تا وقتى كه مرگ بين آنها جدايى انداخت. (266)

4-4- محروميت هاى اجتماعى

يكى از زمينه هاى اجتماعى گناه، محروميت ها و وازدگى هاى اجتماعى است. افرادى كه كارهايشان براى خدا، و برپايه اخلاص نيست، و تعريف و تكذيب جامعه معيار خوشبختى و بدبختى آنها است، چنين افرادى اگر از جامعه خود مطرود و وازده گردند، عقده حقارت و احساس ‍ خودكم بينى مى كنند، و همين عقده در آنها كينه و عداوت به وجود مى آورد و در نتيجه به سوى گناهان گوناگون سوق داده مى شوند.

بايد آنها علل وازدگى خود را بررسى كنند، كه چه بوده و جبران كنند تا آب رفته به جوى خود باز گردد. ولى پايه اصلى اصلاح اين است، كه كارهايمان را بر اساس اخلاص تنظيم نماييم.

در تاريخ بسيار ديده شده افرادى بر اثر اين وازدگى اجتماعى آنچنان عقده اى و پريشان و درّنده خو شدند كه به گناهان خطرناكى آلوده گشتند.

شايد دليل احترام به يتيم، به خاطر جبران محروميت هاى او باشد، تا عقده اى، بار نيايد.

و نيز شايد يكى از علل سفارش اسلام به مشورت با مردم و احترام به افكار آنها و نهى از نسبت نام زشت به افراد و نهى از مسخره كردن يكديگر و... براى پديدار نشدن عقده حقارت باشد.

امام باقر عليه‌السلام به يكى از شاگردان برجسته اش جابر جعفى فرمود:

اى جابر! بدان كه تو دوست ما نخواهى بود تا زمانى كه اگر تمام اهل شهر تو جمع شوند و بگويند: تو آدم بدى هستى غمگين نشوى و اگر همه بگويند تو آدم خوبى هستى خوشحال نشوى بلكه وضع خود را بر كتاب خدا (قرآن) عرضه دارى اگر خود را چنين يافتى كه در خط قرآن گام بر مى دارى و در آنچه قرآن بى ميل است بى ميل هستى و در آنچه قرآن مشتاق آن است تو نيز مشتاق آنى و از آنچه هشدار داده خايف مى باشى استوار باش و مژده باد به تو كه در اين صورت آنچه مردم درباره تو بگويند به تو آسيبى نخواهد رساند. (267)

به راستى امام باقر عليه‌السلام چه سخن و درس عالى و پر محتوايى فرموده، كه اگر دقت كنيم مى فهميم كه اين سخن در سطح بسيار عالى قرار دارد.

### 5. زمينه هاى روانى گناه

يكى از زمينه هاى گناه زمينه هاى روانى است كه انسان بر اثر فشارها و رنج هاى مصنوعى و كاذب يا بر اثر اعتقادات ناصحيح داراى عقده و يا حالت و روحيه بدى مى شود و همين پديده هاى روانى زمينه ساز گناهان مختلف خواهد گرديد.

سختگيرى هاى نابجا، و فشارهاى ناصحيح و تن دادن به ذلت و خوارى و يا تحقير افراد به جاى تشويق و امور ديگر انسان را عقده اى بار مى آورد. وقتى انسان حالت عقده اى پيدا كرد در وجود او زمينه مساعدى براى پذيرش گناهان خطرناك هست.

براى توضيح وتجزيه وتحليل موضوع بايد به امور زير توجه شود؛

الف- شخصيت و عزت انسان.

ب- تحقير و سركوبى شخصيت انسان.

ج- فشارهاى اقتصادى و سركوب غرايز.

د- اميد و آرزوى كاذب و بيهوده.

5-1- شخصيت و عزت انسان

انسان در جهان هستى گل سر سبد موجودات است، خداوند هيچ موجودى را برتر از انسان نيافريده است، انسان از نظر جسم داراى امتيازات فراوانى است كه هر يك از ديگرى جالبتر مى باشد و از نظر روح داراى استعدادها و توانايى هاى فراوان است.

در قرآن در آيه 70 سوره اسراء مى خوانيم :

و لقد كرّمنا بنى آدم و حملناهم فى البرّ و البحر و رزقناهم من الطيّبات و فضّلناهم على كثير ممّن خلقنا تفضيلاً

ما بنى آدم را گرامى داشتيم و آنها را در خشكى و دريا (بر مركب هاى رهوار) حمل كرديم و از انواع روزى هاى پاكيزه به آنها روزى داديم و بر بسيارى از مخلوقات خود برترى بخشيديم.

انسان داراى دو نوع كرامت است :

1 كرامت ذاتى كه در آيه فوق مورد توجه قرار گرفته، و انسان از اين نظر بر همه موجودات و بر فرشتگان برترى دارد، و به عبارت ديگر انسان از اين جهت داراى زمينه و استعدادى است كه هيچ موجودى اين امتياز را ندارد.

2 كرامت اكتسابى، كه بستگى به تقوى و اعمال نيك انسان دارد، چنانكه در آيه 13 سوره حجرات مى خوانيم :

اِنَّ اَكرَمَكُم عِندَ اللّهِ اَتقاكُم

قطعاً گرامى ترين شما در پيشگاه خدا، پرهيزكارترين شما مى باشد.

قداست و برترى انسان در سطحى است كه خداوند به فرشتگان فرمان داد تا بخاطر آدم سجده كنند يعنى خدا را سجده ى شكر نمايند كه او چنين موجود برترى آفريده است. (268)

و از آنجا كه يكى از شيوه هاى مهم تربيت و هدايت «شخصيت دادن» به افراد است چنانكه تحقير و كوچك شمردن انسان يكى از عوامل مهم انحراف اوست، قرآن و روايات همواره شخصيت و عظمت روح انسان را يادآور مى شوند؛ به عنوان نمونه به اين روايات توجه كنيد:

1 امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

انه ليس لانفسكم ثمن الا الجنة فلاتبيعوها الا بها (269)

بدانيد كه وجود شما جز بهشت بهايى ندارد آن را با كمتر از بهشت نفروشيد.

و در سخن ديگرى فرمودند:

اَتَزعَمُ انّكَ جِرمٌ صَغير و فيك اِنطَوَى العالَمُ الاَكبر

آيا تو گمان مى كنى كه موجود كوچكى هستى (بلكه) در وجود تو جهان بزرگ نهفته است.

2 و نيز فرمودند:

هلك امرؤ لم يعرف قدره (270)

آنكس كه قدر خود را نشناخت هلاك شد.

3 نيز مى فرمايد:

العالم من عرف قدره و كفى بالمرء جهلاً اَلا يعرف قدره (271) دانا كسى است كه قدر خود را بشناسد و براى نادانى و جهالت انسان همين بس كه قدر خود را نشناسد.

4 اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمودند:

نعم العبد ان يعرف قدره و لا يتجاوز حده (272)

نيكو بنده اى است آنكس كه ارزش خود را بشناسد و از مرز شخصيت خود پا فرا ننهد.

5-2- تحقير شخصيت انسان

قبلاً در بررسى زمينه هاى خانوادگى گناه، گفتيم كه يكى از زمينه هاى گناه، تحقير و سركوبى شخصيت انسان است در اينجا نيز به مناسبت به توضيح كوتاه قناعت مى كنيم؛

اگر انسان شخصيت خود را بشناسد، هرگز شخصيت عظيم خود را در راه هاى انحرافى و پست نابود نمى نمايد، چنانكه يك سكه طلا را با يك كلوخ عوض نمى كند.

امام سجاد عليه‌السلام فرمودند:

من كرمت عليه نفسه هانت عليه الدنيا (273)

كسى كه نفس خود را گرامى دارد امور مادى دنيا در نظرش بى ارزش ‍ گردد.

از اين عبارت استفاده مى شود كه سركوب نمودن شخصيت انسان زمينه ى دنياپرستى و گرايش به امور پست و انحرافى است ولى حفظ شخصيت و توجه به آن انسان را اسير پستى ها نمى نمايد.

احساس كمبود و عقده حقارت كه بر اثر تحقير و ناآگاهى به شخصيت انسان ايجاد مى شود، به طور طبيعى انسان را به سوى گناهان و هرگونه كارهاى پست سوق مى دهد.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

نفاق المرء من ذل يجده فى نفسه (274)

نفاق انسان به خاطر ذلت و كمبودى است كه او در خودش مى يابد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

لايكذب الكاذب الا من مهانة نفسه (275)

دروغگو، دروغ نمى گويد مگر بخاطر پستى اى كه در خودش هست. (و احساس ‍ مى كند).

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

ما من احد تكبر او تجبر الا من ذلة وجدها فى نفسه (276) هيچكس ‍ خود خواهى و خود كامگى نمى كند مگر به خاطر ذلت و كمبودى كه در وجود خود احساس مى نمايد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: خداوند به مؤمن همه ى امورش را واگذار كرده، ولى اين را به او واگذار ننموده كه خودش را ذليل و خوار سازد آيا به سخن خداوند توجه ندارد كه مى فرمايد:

ولِلّهِ العِزّة و لرسوله و للمؤمنين (277)

عزت از آن خدا و رسول خدا و مؤمنان است.

سپس فرمود:

والمؤمن ينبغى ان يكون عزيزاً و لايكون ذليلاً (278)

سزاوار است كه مومن عزيز باشد، و ذليل نباشد.

5-3- فشارهاى اقتصادى و سركوب غرايز

از عواملى كه موجب پيدايش عقده وكمبود در انسان مى گردد فشارها و رنجهاى اقتصادى و عدم توجه به غرايز و خواسته ها و نيازها است.

بدون ترديد در وجود انسان غرايزى هست كه بايد بطور طبيعى و در حد عادلانه اشباع گردند، افراط و تفريط موجب طغيان غرايز و يا سرخوردگى غرايز خواهد شد كه در هر دو صورت زيانبخش و زمينه ساز گناه خواهد گرديد.

مثلاً فشار دادن به فنر باعث عكس العمل شديد آن مى شود. آدم هايى كه غذاى كافى در زندگى نديده اند وقتى به غذا رسيدند، پرخورى مى كنند. يكى از علماى حوزه (279) و از شاگردان امام خمينى قدس‌سره مى گفت :

امام ما را نصيحت مى كرد و مى فرمود:

راحت زندگى كنيد. به خودتان فشار نياوريد. فشار در طلبگى خطر دارد ممكن است موجب شود كه از مردم توقع داشته باشيد.

به هر حال بايد زندگى طبيعى باشد، و خواسته هاى مشروع انسانى سركوب و سرخورده نشود.

مثلاً از ديدگاه اسلام قاضى شرع بايد راحت زندگى كند و زندگيش به طور كافى از بيت المال تامين گردد تا مبادا احساس نياز كند و به دنبال آن به رشوه خوارى و مال هاى حرام آلوده شود.

در آيه 32 سوره ى اعراف مى خوانيم :

قل مَن حَرّم زينَة اللّه الَتّى اَخرَج لِعِبادِه و الطَّيّبات من الرّزق

بگو چه كسى زينت هاى الهى را كه براى بندگان خود آفريده و روزى هاى پاكيزه را حرام كرده است؟

اميرمؤمنان على عليه‌السلام در جريان فتنه خوارج پسر عمويش ‍ عبداللّه بن عباس را نزد ابن كوّا و يارانش (گروه خوارج) براى مذاكره فرستاد، وقتى آنها ابن عباس را ديدند، به او گفتند: تو در نزد ما بهترين فرد ما هستى، در عين حال چنين لباسى فاخر و نيك پوشيده اى؟!

ابن عباس به آنها گفت : همين نخستين موضوعى است كه درباره ى آن با شما بحث و گفتگو مى كنيم، قرآن مى فرمايد:

قل من حرم زينة الله... و نيز مى فرمايد:

خذوا زينتكم عند كل مسجد (280)

زينت خود را به هنگام رفتن به مسجد برداريد. (281)

همچنين : ان الله جميل يحب الجمال و يحب ان يرى اثر النعمة على عبده (282)

خداوند زيبا است و زيبايى را دوست دارد. و دوست دارد كه اثر نعمتش بر بنده اش آشكار باشد.

نگاهى به چند روايت ديگر

يكى از امورى كه بايد مورد توجه قرار گيرد وسعت بخشيدن به زندگى همسر و فرزندان است در اين باره به روايات زير توجه كنيد:

1 رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

ليس منا من وسع عليه ثم قتر على عياله (283)

از ما نيست كسى كه داراى وسعت زندگى است ولى زندگى را بر خانواده ى خود تنگ مى گيرد.

2 حضرت رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

ينبغى للرجل ان يُوسِّع على عَيالِه لِئلاّ يَتَمنّوا مَوته (284)

سزاوار است براى مرد كه زندگى خانواده اش را توسعه دهد تا افراد خانواده اش آرزوى مرگ او را نكنند.

3 امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

سزاوار است كه انسان شبانه روز خود را به چهاربخش تقسيم كند: در يك بخش ‍ آن با خدا مناجات كند و در يك بخش آن اعمال خود را حساب كند و رسيدگى نمايد و در يك بخش درباره مخلوقات خدا بينديشد و بخشى از زندگى خود را در امور خوراك و نوشيدنى (تهيه و مصرف) بگذراند. (285)

4 اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

انّ هذه القُلوب تَملُّ كما تَملّ الاَبدان فابتَغوا لها طَرائف الحِكَم (286)

براستى كه اين دل ها خسته مى شوند چنانكه بدن ها خسته مى شوند پس ‍ تازه هاى حكمت را براى آن دل ها بجوييد.

يعنى با لطيفه هاى زيبا آن دل ها را شاد سازيد.

نتيجه اينكه روح انسان نيازهايى دارد كه بايد بطور مشروع اشباع شود و بسيارى از سختگيرى ها در لباس و غذا و زندگى درست نيست. اعتدال در همه چيز خوبست، و راه افراط و تفريط راه جاهلان مى باشد و به راه تفريط رفتن و تعطيل غرايز نتيجه اش سرخوردگى غرايز و عقده و انحرافات روانى خواهد شد.

5-4- اميد و آرزوى كاذب و بيهوده

يكى ديگر از زمينه هاى روانى گناه آرزوهاى بيهوده و بى اساس است كه انسان بدون حركت و عمل در انتظار خوشبختى و پاداش و ترقى باشد كه معمولاً افراد خيالاتى به اين حالت دچار مى شوند و مرتكب هر گناهى شده و مى گويند خدا «ارحم الراحمين» است.

اين گونه اميد نه تنها عامل تكامل نيست بلكه انسان را از درون تهى كرده و زمينه سستى و بى عارى را كه بذرهاى گناه هستند، در انسان پديد مى آورند.

در آيه 218 سوره ى بقره مى خوانيم :

ان الذين آمنوا و الذين هاجروا و جاهدوا فى سبيل الله اولئك يرجون رحمت الله و الله غفور رحيم

تنها كسانى كه ايمان آورده و مهاجرت نموده اند و در راه خدا جهاد كرده اند آنها اميد به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است.

در اين آيه اميد در كنار ايمان، هجرت و جهاد آمده است.

يك داستان تكان دهنده

طاووس يمانى مى گويد: كنار كعبه رفتم ديدم شخصى زير ناودان كعبه مشغول نماز و مناجات و گريه و زارى است. بعد از نماز به پيش رفتم ديدم امام سجاد عليه‌السلام است. عرض كردم اى فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله چرا شما را اين گونه گريان و ترسان مى نگرم با اينكه شما داراى سه امتياز هستى و اين سه امتياز شما را نجات مى دهد:

فرزند پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله هستى و شفاعت جدت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در ميان است و رحمت خداوند وسيع است. در پاسخ فرمود:

اى طاووس! اما در مورد نسب قرآن مى فرمايد:

فاذا نفخ فى الصور فلا انساب بينهم يومئذ و لايتسائلون (287)

وقتى كه در صور دميده شود، هيچگونه نسبى در ميان آنها در روز قيامت نخواهد بود و از يكديگر تقاضاى كمك نمى كنند. بنابراين نسب مرا حفظ نخواهد كرد.

اما در مورد شفاعت خداوند در قرآن مى فرمايد:

و لا يشفعون الا لمن ارتضى (288)

اولياى خدا شفاعت از كسى نمى كنند مگر آنكه بدانند خداوند از آن كس خشنود است. بنابراين شفاعت مرا از خوف خدا ايمن نمى نمايد.

اما در مورد رحمت خدا قرآن مى فرمايد:

ان رحمت الله قريب من المحسنين (289)

قطعاً رحمت خدا به نيكوكاران نزديك است. من نمى دانم كه نيكوكار باشم (منظور مقام عالى عصمت است) (290)

نتيجه اينكه بايد اميدوار بود، اما در كنار ايمان و عمل صالح، و گرنه با حلوا حلوا دهان شيرين نمى شود و به قول شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رفته بگوشت كه كردگار كريم است |  | صاحب عفواست ولطف ورحمت واحسان |
| ليك ندانى كه مى كشد سوى دوزخ |  | معصيت كردگار و اطاعت شيطان |

### 6. زمينه هاى سياسى گناه

يكى از زمينه هايى كه گاهى موجب گناهان بزرگ مى شود، زمينه هاى سياسى گناه است كه بيشتر به كارگزاران و مسئولين مربوط مى شود.

1 در آيه 205و206 سوره ى بقره مى خوانيم :

و إ ذا تَولّى سَعى فِى الا رضِ لِيُفسِد فيها و يُهلِك الحَرث و النّسل و اللّه لا يحبّ الفَساد # وَ إ ذا قيلَ لَه اتّقِ اللّه اءخَذَته العِزّة بِالاِثم فَحَسبُه جهنّمَ و لَبِئس ‍ المِهاد

(منافقان) هنگامى كه حاكم و رئيس مى شوند (291) در راه فساد در زمين كوشش ‍ مى كنند و زراعت ها و نسل ها را نابود مى سازند، خداوند فساد را دوست ندارد. هنگامى كه به آنها گفته شود، از خدا بترسيد لجاجت و غرور آنها را به گناه مى كشاند، آتش ‍ دوزخ براى آنها كافى است و چه بد جايگاهى است.

اين آيه بيانگر آن است كه آدم غير مؤمن كه اسير هوس هاى نفسانى است اگر بر راس امور قرار گيرد و مسايل سياسى بدستش بيفتد جامعه را به فساد و تباهى مى كشاند و موجب نابودى كشاورزى و هلاكت نسل مى گردد.

2 در آيه 34 سوره ى نمل مى خوانيم :

إ نّ الملوك اذا دَخلوا قَريةً اءفسَدوها و جَعلوا اءعزّة اءهلها اءذلّة و كذلك يَفعلون

پادشاهان هنگامى كه وارد منطقه آبادى شوند، آن را به فساد مى كشند و عزيزان آنها را ذليل مى كنند، آرى كار آنها همين است.

اين سخن گرچه از زبان «بلقيس» ملكه سبا نقل شده، ولى يك موضوع حساب شده است و تجربه آن را ثابت كرده و مورد قبول همه است، كه حكومت حاكمان مستبد و زورگو زمينه و عامل ويرانگرى خواهد بود.

3 حضرت يوسف عليه‌السلام از پيامبران معروف و بزرگ بود، او در زندگى مقابل صحنه هاى مختلفى قرار گرفت مانند جفاى برادران به او، و انداختن او را در چاه، ورود او به كاخ عزيز مصر، صحنه ى زندان و صحنه اى در پست وزارت دارايى تا اينكه در آخر عمر حاكم و رئيس ‍ كشور مصر گرديد. او در هر صحنه اى دعايى داشت ولى وقتى كه در پست رياست قرار گرفت اسير رياست نشد. همواره مى دانست كه بايد به ملك ابدى پيوست و رياست دنيا فانى شدنى است. دعاى او در اين هنگام اين بود:

تَوفَّنى مُسلِماً (292)، خدايا مرا مسلمان بميران.

آرى يوسف عليه‌السلام وقتى كه رئيس شد گفت : توفنى مسلماً، «مرا در حالى كه تسليم محض فرمان تو هستم بميران. »

يعنى رياست به قدرى خطرناك است كه حتى مى تواند پاى يوسف را نيز بلغزاند لذا اين دعا را مى كند كه در راه فرمان خدا ثابت قدم بماند.

يوسف شك نداشت كه در راستاى فرمان خدا مى ميرد ولى فتنه هاى رياست و زرق و برق ها و چراغ سبز نشان دادن هاى آن نيز خطرناك است لذا از درگاه خدا استمداد جست كه در برابر خطرها استوار و پابرجا بماند.

4 در آيه 83 سوره ى قصص مى خوانيم :

تِلك الدّارُ الا خِرة نَجعلها لِلَّذين لا يُريدونَ عُلوّاً فِى الاَرض و لافساداً و العاقِبة لِلمتّقين

اين سراى آخرت را براى كسانى قرار مى دهيم كه اراده برترى جويى در زمين و فساد را ندارند و عاقبت نيك براى پرهيزكاران است.

اين آيه حاكى است كه برترى جويى شاخه اى از رياست طلبى است و آنان كه رياست را بخاطر رياست مى خواهند و آن را هدف قرار داده اند بهره اى در آخرت نخواهند داشت.

اين آيه بقدرى وسيع است كه حضرت على عليه‌السلام در سخنى فرمودند:

ان الرجل ليعجبه ان يكون شراك نعله اجود من شراك نعل صاحبه فيدخل تحتها (293)

گاه انسان شاد مى شود كه بند كفشش از بند كفش دوستش بهتر است به خاطر همين مشمول اين آيه است.

رياست بر دو گونه است : رياست ممدوح و رياست مذموم.

رياست ممدوح آن است كه وسيله اى براى احقاق حق و ابطال باطل گردد و رياست مذموم آن است كه خود هدف واقع گرديده و پلى براى هواوهوس و انحرافات باشد.

آنچه در روايات از آن مذمت شده «حبّ رياست» است يعنى دلبستگى به رياست و خواستن مقام به خاطر مقام.

براى توضيح بيشتر به اين روايات توجه كنيد:

1 رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

لكل شيى آفة تفسده و آفة هذا الدين ولاة السوء (294)

براى هر چيزى آفتى هست كه آن را تباه مى سازد و آفت اين دين رهبران ناشايسته مى باشند.

2 حضرت على عليه‌السلام به يكى از كارگزارانش (اشعث بن قيس) كه او را فرماندار آذربايجان قرار داده بود چنين نوشت :

و ان عملك ليس لك بطعمة و لكنه فى عنقك امانة (295) فرماندارى براى تو لقمه و وسيله آب و نان نيست بلكه امانتى است بر گردنت.

3 در حضور امام معصوم درباره شخص رياست طلبى سخن به ميان آمد، آن حضرت فرمود:

ما ذئبان ضاريان فى غنم قد تفرق رعاؤ ها باءضرّ فى دين المسلم من طلب الرياسة (296)

زيان دو گرگ به گله گوسفندى كه چوپانانش متفرق شده اند بيشتر از زيان رياست طلبى در دين مسلمان نيست.

بهلول فقيهى مبارز و حق پرست

وهب بن عمرو، مشهور به بهلول مجنون از خواص شاگردان امام صادق عليه‌السلام و از فقها و علماى برجسته و عارف كامل بود، نقل مى كنند هارون الرشيد (پنجمين خليفه عباسى) مى خواست براى بغداد قاضى القضاة تعيين كند، با اصحاب خود در مورد شخص شايسته اى كه عهده دار منصب قضاوت گردد مشورت كرد همه گفتند: هيچ كس مانند بهلول شايستگى اين كار را ندارد.

هارون، بهلول را طلبيد و به او گفت : اى فقيه هوشمند، مارا در مورد قضاوت يارى كن. بهلول گفت : من صلاحيت اين كار را ندارم.

هارون گفت : تمام مردم بغداد تو را براى اين كار شايسته مى دانند.

بهلول گفت : عجبا! من به خودم از آنها آگاهترم. وانگهى من يا راست مى گويم كه صلاحيت ندارم يا دروغ مى گويم، از اين دو حال خارج نيست. اگر راست مى گويم پس صلاحيت ندارم، و اگر دروغ مى گويم آدم دروغگو صلاحيت مقام قضاوت را نخواهد داشت!!.

گفتند: تو را آزاد نمى كنيم تا اينكه اين مقام را قبول كنى.

بهلول گفت : اكنون كه ناگزير هستم يك شب به من مهلت بدهيد در اين باره بينديشم. به او مهلت دادند. بهلول از آنجا بيرون آمد و آن شب را به سر برد. فرداى آن شب چوبى بلند به دست گرفت و خود را به ديوانگى زد و وارد بازار شد. مردم ديدند بهلول لباس و عبا و عمامه اش كج و معوج شده و چوبى به دست گرفته و سوار آن شده و فرياد مى زند: از جلو من رد شويد اسبم شما را لگد نزند...

مردم گفتند: حضرت بهلول ديوانه شده است!.

اين خبر به هارون رسيد، هارون گفت : ما جَنّ و لكن فَرّ بدينه منّا

«او ديوانه نشده بلكه به اين وسيله به خاطر دينش از ما فرار كرد. »

بهلول تا آخر عمر به همين وضع بسر برد تا مبادا طاغوت هاى عباسى او را به استخدام خود در آورند. او مى دانست كه قبول چنان رياستى زمينه جنايت ها و گناهان است براى نجات از آن، خود را به ديوانگى زد.

# توجيه و دليل تراشى

## توجيه و دليل تراشى براى گناه

بدتر از گناه، توجيه گناه و دليل تراشى براى آن است. مى توان گفت توجيه گناه يك نوع كلاه بردارى دينى است.

خداوند در قرآن مى فرمايد:

بَل الاِنسان عَلى نَفسِه بَصيرَة و لو اءلقى مَعاذِيره (297)

بلكه انسان، خودش بر وضع خود آگاه است، هر چند در ظاهر براى خود، عذرهايى بتراشد.

يعنى محكمه وجدان، گنهكار را به دورويى و نيرنگ، محكوم مى كند.

توجيه گناه، گناه را عادى و جامعه را به انجام آن تشويق مى نمايد و زشت را زيبا جلوه مى دهد، توجيه گناه همان عذر بدتر از گناه است.

هيچ گناهى به سنگينى «توجيه گناه» نيست. زيرا گنهكار معترف، غالباً در فكر توبه است، ولى توجيه گر در فكر سرپوش نهادن بر گناه است كه نه تنها در صراط توبه نيست، بلكه او را در گناه راسخ ‌تر و جرى تر مى نمايد.

توجيه گناه يك بيمارى و يك بلاى عمومى است كه به صورت هاى مختلف جلوه مى كند، و خواص و عوام را از صراط مستقيم، منحرف مى نمايد و خطر بزرگ آن اين است كه راه هاى اصلاح را به روى گنهكار مى بندد و گاه واقعيت ها را در نظر او مسخ و دگرگون مى سازد.

مثلاً ترس خود را با توجيه احتياط، و ضعف نفس خود را با توجيه حيا، و حرص خود را به عنوان لزوم تامين زندگى، و تن پرورى و كوتاهى هاى خود را به عنوان قضا و قدر توجيه مى كند، و براستى چه مصيبت و دردى رنج آورتر از اين كه انسان با تحريف مفاهيم ارزشمند اسلام با دست خود راه نجات را به روى خود ببندد؟!

توجيه گناه در حقيقت سرپوش گذاشتن روى گناه است، تا گناه را براحتى و بدون مانعى انجام دهد مانند اينكه حق را كتمان مى كند و نام آن را تقيّه مى گذارد و يا براى رسيدن به هدف شوم خود به شخصى رشوه مى دهد و نام آن را هديه مى گذارد.

توجيه گناه يك نوع فريب دادن و اغفال خود و مسلمين است كه ظاهرى زيبنده و شرعى دارد و باطنى آلوده، مثل كسانى كه مواد غذايى مى فروشند، و براى جلب مشترى روى آن را مواد خوب مى گذارند و درون آن را مواد بد.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: روزى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در بازار مدينه عبور مى كرد، شخصى را ديد كه ميوه يا خرما مى فروشد، به او فرمود: به به، چه ميوه هاى خوب و عالى. در همين لحظه خداوند به آن حضرت وحى كرد: زيرش را ببين، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله دست در درون آن گذارد و مقدارى از آن بيرون آورد كه بسيار پست بود، به صاحب آن كالا فرمود:

ما اَراك الاّ و قد جَمعت خيانة و غشّاً لِلمُسلمين (298)

نمى بينم تو را جز اينكه، خيانت و فريب مسلمانان را جمع كرده اى.

### توجيه هاى گوناگون

توجيهات براى انجام گناه، گوناگون است، برخى از آنان عبارتند از:

1 توجيهات عقيدتى.

2 توجيهات سياسى.

3 توجيهات اجتماعى.

4 توجيهات روانى.

5 توجيهات فرهنگى.

6 توجيهات اقتصادى.

7 توجيهات نظامى.

و توجيهات ديگر.

1. توجيهات عقيدتى

اعتقاد به «جبر و قضا و قدر» يكى از توجيهات عقيدتى است. وقتى به گنهكار مى گويى : چرا گناه كردى؟ چرا آلوده به مسكرات شدى؟ در پاسخ مى گويد: شانس من اين بود، قضا و قدر من چنين بود، چه كنم پدران ما چنين كردند، ما هم چنين شديم، عاقبت گرگ زاده گرگ شود، تربيت نااهل را چون گردكان بر گنبد است، مقدّر نبود من آدم نمازخوان باشم و امثال اين مطالب كه در گفتگوهاى روزانه بعضى از مردم، بسيار شنيده مى شود، كه با اين گونه گفتار از انجام مسئوليت و وظيفه فرار مى كنند.

خداوند مى فرمايد: مشركان براى تبرئه خود چنين مى گويند:

لو شاء اللّه ما اءشركنا و لا آباؤ نا و لا حرّمنا من شيى (299)

اگر خدا مى خواست، نه ما مشرك مى شديم و نه پدران ما و نه چيزى را تحريم مى كرديم.

به اين ترتيب، گناه خود را به جبر، نسبت مى دهند. نظير اين مطلب در آيه 35 سوره نحل و 20 سوره زخرف آمده است، كه مشركان قايل به جبر بودند و در پوشش جبر، به گناه خود ادامه مى دادند؛

و قالوا لَو شاء الرّحمن ما عَبَدناهم (300)

آنان گفتند اگر خدا مى خواست، ما آنها (بت ها) را پرستش نمى كرديم.

خداوند در باره ى پندار آنها مى گويد:

اِنْ هم الاّ يَخرُصون

آنها جز دروغ، چيزى نمى گويند.

توجيه يزيدبن معاويه

هنگامى كه سر مقدس امام حسين عليه‌السلام را در شام نزد يزيدبن معاويه گذاردند، يزيد شعرى خواند و سپس به حاضران رو كرد و گفت :...

صاحب اين سر مى گفت : من براى حكومت كردن از يزيد بهترم، گويا اين آيه را نخوانده بود كه خداوند مى فرمايد:

قل الّلهُم مالِك المُلك تُوتِى المُلك مَن تَشاء و تَنزع المُلك ممّن تشاء و تُعِزُّ من تشاء و تُذلُّ من تشاء...

بگو خدايا مالك حكومت ها تويى، تو هستى كه به هر كس بخواهى حكومت مى بخشى و از هر كس بخواهى حكومت را مى گيرى، هر كس را بخواهى عزت مى دهى و به هر كسى بخواهى ذلت..... (301)

به اين ترتيب، يزيد خونخوار، بزرگترين جنايت را انجام مى دهد و بعد مى گويد: خدا چنين خواست كه ما عزيز شويم و دشمن ما ذليل گردد، و اين گونه بر روى جنايت خود سرپوش مى گذارد و براى توجيه اعمال ننگين خود به سفسطه و جبر متوسل مى گردد.

نگاهى به مساله جبر و اختيار

موضوع جبر و اختيار يك مساله سابقه دار است و بحث هاى فراوان دارد، ولى آنچه در اينجا مى توان گفت اين است كه : وجداناً ما در انتخاب آزاد هستيم. حركت دست ما با حركت قلب ما يكسان نيست. حركت قلب از روى اختيار ما نيست ولى حركت دست ما به اختيار ما است «مسلوب الارادة» نيستيم.

به عنوان مثال : لوله كشى شهرى را در نظر بگيريد، لوله از خيابان هاى 45 مترى وارد خيابان هاى سى مترى و سپس ده مترى و سپس وارد كوچه شش مترى و چهار مترى و سرانجام وارد كوچه بن بست دو مترى و يك مترى مى گردد و وارد خانه مى شود، و شيرى به لوله كنار حوض وصل مى گردد، لوله كشى و لوله هاى خيابان و كوچه ها در دست ما نيست، ولى اين شير در اختيار ماست باز كنيم، نيمه باز كنيم يا ببنديم. ابر و باد و مه و خورشيد و فلك، در اختيار ما نيست، ولى نان در آوردن و خوردن در اختيار ماست. نه جبر درست است كه بگوييم ما اراده نداريم، و نه تفويض ‍ درست است كه بگوييم همه چيز در اختيار ماست، همانند مثال فوق كه لوله كشى ها در اختيار من نيست ولى شير آب در اختيار من است. (302)

به قول مولوى در مورد شخصى كه برخلاف وجدان، خود را مسلوب الارادة فرض مى كند، مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن يكى بر رفت بالاى درخت |  | مى فشاند او ميوه را دزدانه سخت |
| صاحب باغ آمد و گفت : اى دنى |  | از خدا شرمت بگو چه مى كنى |
| گفت از باغ خدا بنده خدا |  | مى خورد خرما كه حق كردش عطا |
| پس به بستش سخت آن دم بردرخت |  | مى زدش برپشت وپهلو چوب سخت |
| گفت آخر از خدا شرمى بدار |  | مى كشى اين بى گنه را زار زار |
| گفت كز چوب خدا اين بنده اش |  | مى زند بر پشت ديگر بنده خوش |
| چوب حق و پشت و پهلو آن او |  | من غلام و آلت فرمان او |
| گفت توبه كردم از جبر اى عيار |  | اختيار است اختيار است اختيار (303) |

در مورد وجدانى بودن اختيار و اراده مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اينكه فردا اين كنم يا آن كنم |  | اين دليل اختيار است اى صنم |

دلائل آزادى اراده

1 ترديد؛ اينكه ما در مورد چيزى شك مى كنيم كه انجام دهيم يا نه دليل آزادى اراده ما است.

2 پشيمانى؛ اينكه ما در كارى كه كرده ايم پشيمانيم دليل آزادى اختيار ما است وگرنه پشيمان نمى شديم.

3 تاءديب؛ ادب كردن دليل آن است كه شخص قابل ادب هست و قابليت دليل آزادى اراده مى باشد.

4 انتقاد؛ اينكه از كارهاى همديگر انتقاد مى كنيم، دليل آزادى اراده است، چرا مثلاً از درخت گردو انتقاد نمى كنيم، چون او آزادى ندارد.

بنابراين براى فرار از مسئوليت، گناه را بر گردن جبر نگذاريم.

2. توجيهات سياسى

توجيهات سياسى نيز فراوان است يكى از آنها اينكه مى گويند: شان روحانى اجل از اين است كه در سياست دخالت كند اين توجيه را مى كنند تا روحانيون خوب را منزوى نمايند و خود بر خر مُراد سوار شوند و به فساد و تباهى خود ادامه دهند.

در زمان شاه بعضى از ماموران براى سرپوش نهادن بر گناه خود مى گفتند: «المامور معذور»، مامور معذور است. با اين توجيه به هر كار غلطى دست مى زدند.

حتى يكى از آن ماموران در توجيه كار ناشايسته خود مى گفت : اگر ما مردم را تحت فشار قرار ندهيم، حقوقى كه دريافت مى داريم براى ما شرعاً اشكال دارد!!

به منافق تروريست مى گويند: چرا آيت اللّه اشرفى را كشتى؟ مى گويد: سازمان دستور داده بود!. با اين جمله جنايت شنيع خود را توجيه مى كند.

اين همان است كه در قرآن آمده :

و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و كبرائنا فاضلونا السبيلا (304)

كافران در دوزخ مى گويند: خدايا ما از رؤ سا و بزرگان خود اطاعت كرديم و آنها ما را گمراه ساختند.

اما اين توجيهات هرگز در درگاه خدا پذيرفته نمى شود.

گاهى شنيده مى شود بعضى با ذكر اين جمله كه طبيعت انقلاب اين اقتضا را دارد، برخى از كوتاهى هاى عمدى را توجيه مى كنند، درست است كه طبيعت انقلاب موجب بعضى از ناهموارى ها است ولى نه به اين شكل توجيه كنندى اعمال خلاف بعضى مسئولين باشد.

توجيه بنيان گذاران مسجد ضرار

از حوادث معروف زمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ماجراى مسجد ضرار است كه جمعى از منافقين مدينه در نزديك مسجد قبا مسجدى ساختند تا وانمود كنند كه طرفدار اسلام هستند و حتى براى گسترش ‍ اسلام مسجد مى سازند ولى هدفشان اين بود تا زير پوشش مسجد تفرقه افكنى كنند و با حكومت اسلام مخالفت نمايند. آنها به حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده و توطئه خود را چنين توجيه كردند:

محل سكونت قبيله بنى سالم تا مسجد النبى دور است، ما قصد داريم براى پيرمردان از كار افتاده و ناتوانان بيمار، مسجدى بسازيم كه در آن نماز بگذارند و ساير مردم در شب هاى بارانى كه قدرت آمدن به مسجد شما را ندارند، در اين مسجد جمع شوند و نماز بخوانند و مراسم مذهبى خود را انجام دهند.

آنها حتى سوگند ياد كردند كه نظرى جز نيكى و خدمت ندارند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به آنها اجازه داد. جريان جنگ تبوك (سال نهم هجرت) پيش آمد و رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله عازم تبوك شد. هنگام بازگشت هنوز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به دروازه شهر نرسيده بود، منافقين توطئه گر، خود را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله رسانده و از آن حضرت خواستند كه به آن مسجد بيايد و آن را افتتاح كند، و در آن نماز بگزارد، تا مسجد بودن آن مركز رسميت يابد.

در اين هنگام جبرئيل بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نازل شد و آيات 107 تا110 سوره توبه را نازل كرد؛

والّذين اتّخذوا مَسجدا ضِراراً و كفراً و تَفريقاً بينَ المؤمنين و إ رصاداً لِمَن حارب اللّه و رسوله من قَبل و لِيحلفنّ إ ن اءردنا الا الحُسنى و اللّه يَشهد انّهم لَكاذبون

آنها كسانى هستند كه مسجدى ساختند براى زيان (به مسلمين) و (تقويت) كفر، و تفرقه ميان مؤمنان و كمينگاه براى كسى كه با خدا و پيامبرش از قبل مبارزه كرده بود، آنها سوگند ياد مى كنند كه نظرى جز نيكى (و خدمت) نداشته ايم، اما خداوند گواهى مى دهد كه آنها دروغگو هستند.

به اين ترتيب آن مسجد به عنوان مسجد ضرار معرفى گرديد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله دستور داد آن مركز به ظاهر مسجد را سوزاندند و ويران كردند، و محل آن را مركز ريختن زباله هاى مدينه قرار دادند و غائله توطئه آن منافقان توجيه گر و دروغ ساز، پايان يافت.

آرى! آنها با توجيه (ساختن مسجد براى بيماران، ناتوانان، همسايگان مسجد در شب هاى بارانى و..) و تحت ستار اين گفتار زيبانما مى خواستند به بزرگترين جنايت، يعنى تفرقه بين مسلمين دست بزنند، و اساس ‍ حكومت اسلامى را مورد هجوم قرار دهند، كه دستور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و هشيارى مسلمين بزودى آنها را رسوا كرد، و مسجدشان را مسجد ضرار و كفر معرفى و خود آنها را دروغگو و توجيه گر معرفى نمود. (305)

نشانه ى فتنه انگيزان

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله با على عليه‌السلام سخن مى گفت تا اينكه فرمود:

از نشانه هاى فتنه انگيزان اين است كه : حرام خدا را با شبهه هاى دورغين، حلال مى شمرند، شراب را به نام نبيذ (آب كشمش) رشوه را به نام هديه، و ربا را به نام تجارت، حلال مى نمايند يعنى با اين توجيهات ظاهر نما، بر روى گناهان بزرگ سرپوش مى نهند.

على عليه‌السلام در برابر توجيه گر بزرگ

اشعث بن قيس از سران كينه توز منافقان بود، او براى اينكه به فكر خام خود، در دستگاه حكومت اميرمؤمنان على عليه‌السلام نفوذ كند، نيمه شب ظرفى سرپوشيده را پر از حلواى خوش طعم و لذيذ كرد و به در خانه على عليه‌السلام آورد و بنام هديه به على عليه‌السلام داد، با آنكه در حقيقت رشوه بود، اما او تحت پوشش هديه، مرتكب گناه رشوه شد.

امام على عليه‌السلام مى فرمايد: وقتى اشعث آن حلوا را آورد من از آن به قدرى متنفر شدم، كه گويى آن را با آب دهان مار خمير كرده بودند، به او گفتم : اصلة ام زكاة ام صدقة...

آيا هديه است يا زكات و يا صدقه؟ زكات و صدقه كه بر ما حرام است.

او گفت : لا ذا و لا ذاك و لكنها هدية

«نه زكات است و نه صدقه، بلكه هديه است.»

به او گفتم : آيا از طريق دين خدا (با توجيه گرى) وارد شده اى كه مرا فريب دهى؟ يا ديوانه شده اى و هذيان مى گويى؟

و اللّه لَو اُعطيتُ الاَقاليم السّبعَة بما تحت اَفلاكها على ان اعصىَ اللّه فى نملة اَسلبها جلب شَعيرة ما فَعلتُه (306)

به خدا سوگند اگر اقليم هاى هفتگانه را با آنچه در زير آسمان ها است به من دهند، كه خداوند را بر گرفتن پوست جوى از دهان مورچه اى، نافرمانى كنم، هرگز نخواهم كرد. و اين دنياى شما از برگ جويده اى كه به دهان ملخى باشد نزد من خوارتر وبى ارزش تر است.

اين است موضعگيرى سخت اميرمؤمنان على عليه‌السلام در برابر منافقى كه رشوه آورده بود و مى خواست به نام هديه و با ستار توجيه به على عليه‌السلام بدهد، و آن حضرت آنگونه او را طرد كرد، و رشوه ى هديه نمايش را به خودش برگرداند.

در جريان جنگ صفين كه بين سپاه على عليه‌السلام و سپاه معاويه در گرفت و 18 ماه طول كشيد، عمّار ياسر صحابى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله جزء سپاه اميرمؤمنان على عليه‌السلام بود. مسلمانان همه مى دانستند كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به عمار فرمود:

تقتلك الفئة الباغية

گروه ستمگر و متجاوز تو را مى كشند.

عمار در جنگ صفين به شهادت رسيد، و براى آنان كه در شك و ترديد بودند، ثابت شد كه معاويه و پيروانش جمعيت ستمگر و ياغى را تشكيل مى دهند، زيرا آنها عمار ياسر را كشتند.

معاويه حيله گر به غلط اندازى و توجيه پرداخت و اعلام كرد كه على عليه‌السلام عمار ياسر را كشته است زيرا على عليه‌السلام او را به ميدان جنگ فرستاده و سبب كشتن او شده است. و با اين توجيه گرى گروهى را فريب داده و اغفال كرد.

وقتى كه على عليه‌السلام از اين توطئه با خبر شد در پاسخ اين غلط اندازى فرمود: اگر سخن معاويه درست باشد پس حضرت حمزه را پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله كشته است زيرا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله او را به ميدان فرستاد.

عبدالله پسر عمروعاص همين پاسخ را به معاويه گفت. معاويه به قدرى خشمگين گرديد كه به عمروعاص گفت : فرزند احمق خود را از اين مجلس بيرون كن.

با اينكه كشته شدن عمار ياسر روحيه سپاه معاويه را تضعيف كرده بود و آنها از اينكه عمار را كشته اند شرمنده بودند و احساس شرمندگى مى كردند ولى همين غلط اندازى و توجيه معاويه و دستيارانش سپاه او را چنان اغفال نمود كه سپاهيان او از خيمه هاى خود بيرون آمدند و فرياد مى زدند، عمار را آن كسى كشته است كه با خود به ميدان آورده است. (307)

توجيه خونخواران تاريخ

در زمان هاى قديم (مثل زمان حضرت آدم عليه‌السلام) رسم بود كه هر كسى قربانى خود را سر كوهى مى گذاشت اگر آتشى مى آمد و آنرا مى سوزاند دليل قبولى قربانى بود و گرنه دليل رد قربانى اوبود.

حجاج بن يوسف ثقفى استاندار خونخوار عبدالملك در عراق از جنايتكاران بى نظير تاريخ بود. او در جنگ با مخالفان خود، وقتى كه مخالفان به مسجد الحرام و كعبه پناهنده شدند، به حرمت كعبه توجه نكرد و با منجنيقى كه نصب كرده بود كعبه را ويران نمود.

مى نويسند: صاعقه اى آمد و آن منجنيق را سوزانيد. سپاهيان حجاج از اين پيش آمد ترسيدند، و از تيراندازى به كعبه خوددارى نمودند.

حجاج به آنها گفت : اين صاعقه دليل محكوميت شما نيست بلكه همان آتشى است كه بر قربانى وارد مى شود و آن را مى سوزاند و نشان قبولى آن است. بنابراين آن صاعقه دليل حقانيت شما است و به اين ترتيب جنايت خود را توجيه كرد. (308)

توجيه خائنانه ى هارون الرشيد

يكى از توجيهات سياسى كه در طول تاريخ، مكرر مورد استفاده زورمندان جنايتكار بوده، حفظ امنيت است. مانند اينكه اكنون آمريكاى جنايتكار به نام حفظ امنيت منطقه، چنگال استعمار و استكبار خود را بر منطقه خاورميانه پهن كرده و مرتكب قتل و جنايت و ستم مى شود، و در همه جا مى گويد: حفظ امنيت منطقه لازم است.

هارون الرشيد پنجمين طاغوت عباسى، از بغداد به مكه و از آنجا به مدينه رفت و تصميم گرفت امام كاظم عليه‌السلام را دستگير و زندانى كند. هارون كنار قبر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و اين جنايت بزرگ خود را چنين توجيه كرد:

يا رسول اللّه إ نّى اءعتذر اِليكَ مِن شيى اُريدُ اءن اَفعَله اُريد اءن اَحبس ‍ موسى بن جعفر فإ نّه يُريد التشتّت بين اُمّتك و سفك دماؤ ها

«اى رسول خدا! من از تو معذرت مى خواهم از كارى كه مى خواهم انجام دهم، مى خواهم موسى بن جعفر عليهما‌السلام را به زندان اندازم زيرا او مى خواهد ميان امت تو دودستگى ايجاد كند و خون آنان را بريزد. »

سپس حضرت را به زنجير بست و به سوى بغداد و سپس بصره فرستاد و زندانى كرد. (309)

به اين ترتيب مى بينيم هارون با توجيه حفظ امنيت، به جنايت بزرگ و فراموش نشدنى دست زد.

توجيه شهادت امام حسين عليه‌السلام

در مورد شهادت امام حسين عليه‌السلام از توجيهات معروف دشمن اين بود كه : حسين بن على عليهما‌السلام از دين جدش خارج شده و مى خواهد شقّ عصاى مسلمين كند. يعنى اختلاف اندازى كند.

عمر سعد با توجيه اينكه : براى صلح مى روم به بزرگترين جنايت دست يازيد. يكى از ياران او در كربلا بعد از شهادت امام مشغول غارت اموال اهلبيت عليهم‌السلام بود ولى گريه مى كرد!!.

كودكى از فرزندان امام به او فرمود: چرا گريه مى كنى؟ گفت : به خاطر جنايت و غارتى كه مى كنم، كودك فرمود، بنابراين از اين خلاف دست بردار. او در پاسخ گفت :

اءخاف اءن ياءخذه غيرى

«مى ترسم اين زيور را شخص ديگرى بربايد». (310)

3. توجيهات اجتماعى

گاهى شخصى گناه مى كند و آن را تقصير جامعه مى گذارد كه رسم چنين بود و اگر غير از اين مى كردم زشت مى شد. خواهى نشوى رسوا، همرنگ جماعت شو، زدند و ما هم رقصيديم. همه دارند اين كار را مى كنند، من هم يكى از آنها، انسان كه نمى تواند از جامعه جدا باشد و تافته جدا بافته گردد. و امثال اينها كه در رفتار و گفتار روزانه بعضى وجود دارد. البته اين گونه توجيهات در زمان هاى سابق هم بوده است؛

قوم شعيب عليه‌السلام به بت پرستى و خرافات و كم فروشى و رباخوارى و... ادامه مى دادند، حضرت شعيب آنها را به سوى خدا دعوت مى كرد و از آلودگى هاى گناه برحذر مى داشت.

آنها در برابر منطق شعيب عليه‌السلام از روى مسخره مى گفتند:

قالوا يا شعيب اَصلوتك تَاءمرك اءن نَترك ما يَعبد آباؤ نا

اى شعيب! آيا نمازت به تو دستور مى دهد كه ما آنچه را پدرانمان مى پرستيدند، ترك كنيم؟

قوم گنهكار شعيب عليه‌السلام با توجيهِ پيروى از سنت نياكان به گناه خود ادامه مى دادند.

فرعون در اوج اقتدار بود، و جامعه اى كه او به وجود آورده بود، سراسر سانسور و اختناق و محيطى فاسد بود. اكثر مردم با توجيه «خواهى نشوى رسوا همرنگ جماعت شو»، از فرعون اطاعت مى كردند. ولى حضرت آسيه زن فرعون مرعوب جَوّ و محيط و جامعه فاسد نشد و با اراده اى قوى، ايمان خود را حفظ كرد. اما به عكس افراد زبون و سست عنصرى مانند زن حضرت نوح و پسر او و همچنين زن لوط آنچنان در كام جامعه حل شدند كه دعوت حضرت نوح و لوط عليهما‌السلام را به استهزا گرفتند و با آنها مخالفت نمودند. (311)

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله و على عليه‌السلام دشمنان بسيار داشتند، زيرا هرگز سنت هاى غلط جامعه ى خود را امضا نكردند و در سخت ترين شرايط با جامعه ى فاسد مبارزه كردند. بنابراين نبايد مرعوب رسم، سنت و فشار جامعه، قرار گرفت، زيرا بعضى آداب و رسوم و سنت هاى جامعه، غلط است كه نه تنها نبايد قبول نمود بلكه بايد با آنها مبارزه كرد.

4. توجيهات روانى

گاهى بعضى از حالات روحى، روانى وسيله ى توجيه گناه قرار مى گيرد. مانند:

1 ياس و نااميدى، مى گويد: ما ديگر در گناه غرق شده ايم، آب كه از سر گذشت چه يك وجب چه صد وجب. ديگر اميد نجات نيست. يا مانند اينكه كسى كه سن و سالى از او گذشته و هنوز قرائت نماز را نمى داند، به او مى گويى بيا و قرائت نماز را ياد بگير، مى گويد: از ما ديگر گذشته من بى سواد هستم، نمى توانم ياد بگيرم.

2 عادت به گناه، مثلاً به سيگار و ترياك عادت كرده، مى گويد: من ديگر نمى توانم ترك آن كنم. اگر روزى هزار تومان به او بدهى تا سيگار را ترك بكند، ترك مى كند، تا صد روز هم اگر روزى هزار تومان به او بدهى سيگار نمى كشد و اين دليل بر آنست كه اگر اراده كند، مى تواند ترك كند. در عين حال خود را مسلوب الاراده فرض مى كند و گناه خود را به توجيهِ عادت كرده ام، ادامه مى دهد.

3 خجالت بى جا، مى گويى نهى از منكر واجب است و ترك آن حرام و گناه مى باشد، چرا فلانى را نهى از منكر نمى كنى؟ مى گويد: خجالت كشيدم، نخواستم رنجيده خاطر شود.

4 عقده اى شدن، مى گويى بچه ات را تربيت كن، نگذار ولگرد شود، مى گويد: اگر او را كنترل كنم مى ترسم عقده اى شود. و با اين توجيه از مسئوليت تربيت بچه شانه خالى مى كند.

5 مزاح و شوخى، مسخره مى كند كه از گناهان زشت است، ولى مى گويد: شوخى كردم و با اين توجيهِ شوخى كردم، گناه خود را مى شويد.

6 مى گويى پدرت يا برادرت راه كفر مى رود، آنها را به دوستى نگير. مى گويد: پدر است، برادر است، مگر مى شود آنها را ترك كرد!؟

و از اين قبيل بهانه ها كه در گفتار و رفتار روزانه ديده و شنيده مى شود. قرآن در ردّ اينگونه توجيهات خوددرآورده و وسوسه گر، مى فرمايد:

قل اِن كان آباؤُكم و أ بناؤُكم و اِخوانُكم و اَزواجُكم و عَشيرتُكم و اموالٌ اقترفتُمُوها و تِجارَةً تَخشَونَ كسادها و مساكن تَرضَونها اَحبُّ اليكم من اللّه و رسولِه و جِهاد فى سبيلهِ فَتَربَّصوا حتّى يَاتى اللّه بِاَمرِه و اللّه لا يَهدِى الْقَوم الفاسِقين (312)

بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طايفه ى شما و اموالى كه بدست آورده ايد، و تجارتى كه از كسادش بيم داريد، و مسكن هاى مورد علاقه ى شما، در نظرتان از خدا و پيامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار اين باشيد كه خداوند عذابش را بر شما نازل كند و خداوند جمعيت گنهكار را هدايت نمى كند.

7 بعضى گنهكاران، نخست گناه را جايز مى كنند و سپس آن را انجام مى دهند، مثلاً با توجيهِ غيبتش نباشد، غيبت مى كنند و يا شخصى را طورى معرفى مى كنند كه غيبتش جايز است، سپس تحت اين پوشش او را غيبت مى كنند.

نقل مى كنند: مرحوم آيت اللّه العظمى سيد محمد حجّت قدس‌سره (صاحب مدرسه حجتيه قم) گفته بود، از آنها كه غيبت مرا كرده اند، مى گذرم ولى غيبت بعضى از طلاب را نمى بخشم. زيرا آنها اوّل مى گويند غيبتش جايز است بعد مرا غيبت مى كنند.

ريشه ى اين گونه توجيهات آن است كه انسان گنهكار مى خواهد، جلو راهش باز باشد و بدون هرگونه مسئوليتى گناه كند، و آزادانه به هر گونه هوسرانى دست يازد.

مثلاً اعتقاد به معاد و حساب و كتاب روز قيامت، يكى از عوامل بازدارنده گناه است، انسان توجيه گر براى اينكه آزادانه گناه كند، به انكار معاد برمى خيزد و در برابر دلايل استوار اثبات معاد، به هر دسيسه اى متوسل مى شود.

چنانكه در قرآن مى خوانيم :

بل يُريدُ الاِنسانُ لِيَفجُر اَمامَه يَسئَلُ اَيّانَ يوم القيامة (313) انسان منكر معاد (در برابر دليل هاى روشن) مى خواهد آزاد باشد و گناه كند، (از اين رو) مى پرسد قيامت كى خواهد بود!؟

8 افشاگرى، يكى از توجيهات گناه است كه گاهى تحت پوشش آن گناه بزرگ آبروريزى، صورت مى گيرد. البته افشاگرى در جاى خود درست است، آنها را كه وجودشان در جامعه خطرناك است و منتظر فرصت و توطئه هستند، بايد افشا كرد ولى نه اينكه با توجيه افشاگرى گناهان پوشيده ى افراد محترم را فاش ساخت و آبروى آنها را ريخت.

5. توجيهات فرهنگى

يكى از توجيهاتى كه روى گناه را مى پوشاند و گنهكار را در گناهش، گستاخ مى كند، توجيهات فرهنگى است مانند اينكه :

1 بى سواد بودم و نمى دانستم. اين توجيه نيز از توجيهات بى اساس ‍ است چرا كه خداوند از يكسو به انسان عقل و فطرت و وجدان داده كه چراغ هاى درونى او هستند و گناه را از غير گناه به او مى فهمانند و از سوى ديگر پيامبران و امامان و اولياى خدا حجت را بر او تمام كرده اند و راه و چاره را به او نشان داده اند و او خودش سستى و كندى كرده و به راه راست نرفته است.

در قرآن در سوره انعام مى خوانيم :

قُل لِلّه الحُجّة البالِغة (314)

بگو براى خدا دليل رسا و قاطع است.

شخصى از امام صادق عليه‌السلام پرسيد: تفسير اين آيه چيست؟

آن حضرت در پاسخ فرمود:

خداوند در روز قيامت به بنده خود مى گويد: اى بنده من! آيا مى دانستى؟ (و گناه كردى) اگر بگويد: آرى مى فرمايد: چرا آنچه مى دانستى، عمل نكردى؟ و اگر بگويد: نمى دانستم، مى گويد: چرا ياد نگرفتى، تا عمل كنى؟

در اين وقت او در برابر بازخواست خدا، فرومى ماند، اين است حجت بالغه ى خدا. (315)

نتيجه اينكه : با توجيهِ بى سواد بودم و نفهميدم، نمى توان از زير بار مسئوليت فرار كرد و با آن همه چراغ، بيراهه رفتن نتيجه اش به چاه مجازات افتادن است.

2 يكى از توجيهات فرهنگى افتخار به نژاد است. افرادى به اتكاى حسب و نسب خود، گناه مى كنند، مثلاً با مؤمنى نزاع كرده و قهر نموده و وقتى او را دعوت به اصلاح مى كنى، در پاسخ مى گويد: من با اين موقعيت و پرستيژِ خانوادگى بيايم و با فلان كس آشتى كنم؟ «تحقيرِ مؤمن» كه از گناهان بزرگ است را انجام مى دهد، بخاطر اينكه خودش در يك خاندان اشرافى بوده است. چنانكه در صدر اسلام مشركان متكبر افرادى چون بلال و صهيب و جويبر را كه به اسلام گرويده بودند، اراذل مى خواندند و بعضى از سران مسلمان نما، سلمان را تحقير مى كردند.

شيطان كه مطرود درگاه خدا شد، به نژاد خود افتخار كرد، و همين باعث گرديد كه از فرمان خدا در مورد سجده آدم سرپيچى نمود؛

قالَ ما مَنَعَك اَلاّ تَسجُد اِذ اَمرتُك قالَ اَنَا خيرٌ مِنه خَلقتَنى من نار و خَلقتَه من طِين (316)

خداوند به شيطان فرمود: چه چيز مانع شد كه سجده كنى در آن هنگام كه به تو فرمان دادم؟ گفت : من از او بهترم مرا از آتش آفريده اى و او را از خاك.

آنانكه معيار برترى را نژاد و حسب و نسب مى دانند، در حقيقت از شيطان پيروى مى كنند، زيرا خداوند معيار برترى را به تقوا و دورى از گناه مى داند نه نژاد و حسب و نسب.

تعصب هاى غلط را نيز مى توان از اين مقوله شمرد. در زمان جاهليت دختران را با كمال بى رحمى زنده بگور مى كردند. حتى اگر دختر بزرگ شده و به حد بلوغ رسيده بود، باز او را زنده بگور مى كردند.

منطقشان اين بود كه : ممكن است جنگى بشود و دختر را اسير كنند و ببرند و آن دختر در قبيله اى ديگر داراى فرزند شود (317) با همين توجيه بى اساس هزاران دختر بى گناه را فجيعانه مى كشتند و گودالى حفر كرده و آنها را زنده در آن انداخته و به رويشان خاك مى ريختند. به آه و ناله و گريه آنان، رحم نمى كردند.

آرى! گاهى توجيه گناه، آنچنان گناه را عادى و همگانى مى كند، كه عمل شنيعى به عنوان سنت عمومى اجرا مى شود. و بقدرى افكار را مسخ مى كند كه وقتى مى شنيدند خدا دختر به آنها داده صورتشان از شدت شرم سياه مى شد و به اين فكر مى افتادند كه او را مخفيانه نگه دارند تا در خاك پنهان سازند. چنانكه اين مطلب از آيه 58 سوره ى نحل و 17 زخرف استفاده مى شود.

3 از توجيهات فرهنگى كج فهمى است، به زن مى گويى حجابت را حفظ كن، و به مرد مى گويى چشم چرانى نكن، در پاسخ مى گويند: برو بابا قلبت پاك باشد!. به خيال اينكه قلب پاك كافى است، و به عمل خود توجه ندارند.

مى گويى زن و مرد در عروسى با هم مخلوط نباشند. در جواب مى گويد: ما با هم خواهر و برادريم!، و به همين منوال گناهانى انجام مى دهند. و يا توجيهاتى مانند: فلان حرام مانعى ندارد چون عروسى است، مهمانى است، جوانى است، عيد است، بچه است، بگذار هر كارى مى كند بكند و مانند اين توجيهات كه بر اثر كج فهمى است، خيال مى كند عروسى و مهمانى و... حرام خدا را حلال مى كند.

گاهى مى گويد: من سوگند ياد كرده ام با فلانى قهر باشم، يا مى گويد سوگند ياد كرده ام كه ديگر واسطه ازداوج بين افراد نشوم، چون در يك موردى مثلاً بد شده است. اين سوگندها، غلط است، زيرا متعلق سوگند بايد ترجيح داشته باشد يعنى وجودش بهتر از عدمش باشد.

اگر كسى سوگند ياد كند كه سيگار بكشد، سوگندش غلط است، ولى اگر سوگند ياد كند كه سيگار نكشد، در اين صورت سوگندش درست است. زيرا ترك سيگار بهتر از كشيدن سيگار است.

در آستانه ى پيروزى انقلاب اسلامى عده اى از سران ارتش رژيم ستم شاهى پرسيده بودند، ما قسم خورده ايم كه از شاه حمايت كنيم، امام خمينى قدس‌سره فرمودند: «سوگند شما از نخست باطل بوده است. »

به هر حال گناهانى نيز بر اثر توجيهاتى كه از كج فهمى نشات گرفته در جامعه انجام مى شود.

برخورد امام صادق عليه‌السلام با يك توجيه گر

امام صادق عليه‌السلام درباره ى «هدايت و صراط مستقيم» سخن مى گفت، تا اينكه فرمود: كسى كه از هوس هاى نفسانى پيروى كند و خودراءى باشد، همچون آن شخص است كه شنيدم افراد تهى مغز و نادان به او احترام شايانى مى كنند، و از فضايل او مى گويند، آنقدر از فضايل او گفتند كه مشتاق ديدار او شدم، تصميم گرفتم كه به طور ناشناس او را از نزديك ببينم و كارهايش را بسنجم و به درجات عالى مقام معنوى او آگاه گردم. به دنبال او رفتم، از دور ديدم جمعيت بسيارى از عوام جاهل و خشك مغز به او مجذوب و خيره شده اند، سر و صورتم را پوشاندم كه كسى مرا نشناسد نزديك او رفتم و كاملاً روش مردم و آن شخص را تحت نظر گرفتم ديدم آن شخص همواره با نيرنگ هاى خود آن عوام را مى فريبد.

تا اين كه او از مردم جدا شد و مردم هم پراكنده شدند و دنبال كار خود رفتند. ولى من به صورت ناشناس به دنبال آن شخص فريبكار حركت كردم و او را تحت نظر گرفتم ديدم به يك نانوايى رسيد نانوا را غافل كرد و دو عدد نان برداشت، با خود گفتم شايد آن دو نان را خريدارى نمود.

سپس از آنجا گذشت و به انار فروشى رسيد و او را سرگرم حرف هاى خود كرد وقتى كه او غافل گرديد، دو عدد انار دزديد.

من از اين كار او تعجب كردم در عين حال گفتم شايد آن دو انار را خريده باشد، ولى با خود گفتم : منظورش از اين كار چيست؟ او از آنجا رفت و من به دنبالش، بطورى كه نفهمد رفتم. ديدم او به بيمارى رسيد دو نان و دو انار را نزد او گذاشت و از آنجا رفت و من هم به دنبالش حركت كردم تا اينكه ديدم او در بيابان به يك آلونك وارد شد. نزد او رفتم و به او گفتم : اى بنده خدا! آوازه تو را شنيدم مردم از تو تعريف مى كردند، مشتاق ديدارت شدم امروز تو را يافتم. و تحت نظر گرفتم، ولى كارهايى از تو ديدم كه قلبم را پريشان كرد، سئوالى دارم، جوابش را بده، بلكه قلبم آرام گيرد. گفت : سئوال تو چيست؟

گفتم : ديدم به نانوايى رفتى و دو نان برداشتى و سپس به انارفروشى رفتى و دو عدد انار دزديدى!!

به من گفت : قبل از هر چيز بگو بدانم تو كيستى؟

گفتم : يكى از فرزندان آدم عليه‌السلام هستم و از امت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى باشم. گفت : توضيح بده كه تو كيستى؟ و از كدام خاندان هستى؟.

گفتم : مردى از خاندان نبوت هستم؟

گفت : در كجا سكونت دارى. گفتم : در مدينه.

گفت : شايد تو همان جعفربن محمد باشى؟ گفتم : آرى.

معترضانه به من گفت : حسب و نسب و بستگى تو به خاندان نبوت، هيچ سودى به حال تو نخواهد داشت. چرا كه علم به معارف جد و پدرت را ترك كرده اى و آنچه را كه لازم است ستوده شود، به آن ناآگاه مى باشى.

گفتم : آن چيست (كه به آن جاهل هستم و بى احترامى كرده ام؟)

گفت : آن، قرآن كتاب خداست.

گفتم : به كجاى قرآن ناآگاهم؟!!

گفت : توجه به اين آيه ندارى كه خداوند مى فرمايد:

مَن جاءَ بِالحَسنَة فَلَه عَشرُ اَمثالِها، و مَن جاءَ بِالسَّيّئة فَلا يُجزى الاّ مِثلَها (318)

هر كس كار نيكى بياورد ده برابر آن پاداش خواهد داشت و هر كس كار بدى بياورد جز به مقدار آن كيفر نخواهد ديد.

من دو عدد نان و دو عدد انار دزدى كردم مطابق اين آيه جمعاً چهار گناه انجام دادم و وقتى آن نان و انارها را به فقير صدقه دادم، براى هر صدقه ده پاداش به من مى رسد، بنابراين چهل پاداش به من رسيد، چهار گناه را از چهل كم مى كنم، 36 ثواب براى من خواهد ماند!!.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: وقتى كه اين سخن را از او شنيدم گفتم :

ثَكَلتكَ اُمّك اَنتَ الجاهِل بِكتابِ اللّه، اَما سَمِعتَ انّه عزّوجلّ يَقول : اِنّما يَتَقبّلُ اللّه مِنَ المُتّقين (319)

مادرت به عزايت بنشيند، اين تو هستى كه به دستورات قرآن جاهل هستى، آيا نشنيده اى كه خداوند در قرآن مى فرمايد: بى گمان خداوند، عمل افراد پرهيزكار را مى پذيرد.

آنطور كه تو توجيه مى كنى درست نيست بلكه حقيقت اين است كه تو دو نان و دو انار دزديدى، جمعاًچهار گناه كردى و آنها را بدون اجازه صاحبش صدقه دادى. چهار گناه ديگر نمودى و در مجموع مرتكب هشت گناه شدى بى آنكه چهل پاداش به تو برسد و طلبكار 36 پاداش از خدا باشى!!.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: وقتى اين سخن را به او گفتم او هاج وواج و سردرگم شد و مرا مى نگريست، سپس از او جدا شدم.

آنگاه امام صادق عليه‌السلام فرمود:

بمثل هذا التاويل القبيح المستكره يَضِلُّونَ و يُضِلُّون...

به مانند اين گونه توجيه هاى زشت و ناپسند، مردم را گمراه مى كنند و خود گمراه مى شوند.

سپس مثال ديگرى از اين نوع توجيهات آورد، در مورد غلط اندازى معاويه درباره قتل عمار ياسر كه گفت : على عليه‌السلام او را كشته نه من، زيرا على عليه‌السلام او را به ميدان فرستاده است، ولى حضرت على عليه‌السلام جوابش را داد كه اگر اين سخن معاويه درست باشد، بايد بگوييم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله حمزه را كشت، زيرا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله حمزه را به ميدان جنگ فرستاد. (320)

از اين جريان عجيب، چند مطلب بدست مى آيد:

1 گاهى توجيهات بقدرى خطرناك است كه حتى انسان را به وادى تفسير به راى و دستبرد به كتاب خدا، مى كشاند، به گونه اى كه قرآن در دست توجيه گر جاهل و بى فرهنگ، همچون موم يا خميرى مى شود كه به دلخواه خود، هرگونه خواست، آن را درمى آورد، و امام صادق عليه‌السلام با بيان خود، هشدار داد و اعلام خطر نمود، كه افراد كج فهم مبادا به اين وادى وارد شوند.

2 قبلاً گفتيم از عنوان افشاگرى نبايد سوء استفاده شود، ولى جريان فوق يكى از مواردى است كه افشاگرى لازم است و امام صادق عليه‌السلام آن مرد كج انديش و منحرف را افشا كرد و انحرافات او را بر ملا ساخت تا مردم فريب او را نخورند حتى در پايان اين توصيه را كرد و فرمود:

طوبى للذين هم كما قال رسول الله يحمل هذا العلم من كل خلف عُدوله و ينفون عنه تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تاءويل الجاهلين

خوشا به حال آن كسانى كه در راستاى سخن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله قدم بر مى دارند كه حضرت در شان آنها فرمود: علم دين را از افراد عادل و مطمين از گذشتگان، در بر مى گيرند و بوسيله آن علم امور تحريف شده گزافه گويان و نسبت هاى نارواى باطل گرايان و بافته هاى خود در آورده ى نادانان را از خود (وجامعه) دور مى سازند.

اين روش امام صادق عليه‌السلام و بيان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله حاكى است كه بايد در مورد منحرفين و بدعت گذاران افشاگرى كرد، به عبارت روشن تر آنها كه در جامعه، داراى موقعيتى هستند كه هدايت و ضلالتشان در جامعه اثر مى گذارد، اگر به گمراهى رفتند، بايد با افشاى آن به مبارزه فرهنگى با آنها پرداخت.

به عنوان مثال : كسى كه شراب مى خورد و پشت فرمان اتوبوس ‍ مى نشيند، بايد او را افشا كرد، زيرا مسافران در خطر هستند و او با جان مسافران بازى مى كند و كار او در رابطه با جامعه است ولى اگر كسى مخفيانه در خانه ى خود شراب خورد، به نام افشاگرى جايز نيست كه آبروى او را بريزيم.

6. توجيهات اقتصادى

توجيهات اقتصادى مانند اينكه :

به نام عدالت اجتماعى، دست به تضييع حقوق مى زند.

به نام فشار زندگى دست به سقط جنين مى زند.

به نام خريد و فروش، ربا مى خورد. (321)

به نام هديه، رشوه مى دهد يا مى گيرد.

به نام دروغ مصلحت آميز، دروغ حرام مى گويند.

به نام ترس از فقر، فرزندش را مى كشد. (322)و استثمار و بهره كشى خود را زير پوشش (مديريت خوب دارم) توجيه مى نمايد و...

داستان اصحاب سبت

جمعى از بنى اسرائيل در بندرى بنام «ايله» كنار دريا ظاهراً كنار درياى احمر زندگى مى كردند. از طرف خداوند توسط پيامبرشان به عنوان امتحان به آنها دستور داده شد كه در روز شنبه صيد ماهى را تعطيل كنند، ولى آنها به اصطلاح از راه كلاه شرعى وارد شدند. حوضچه هايى كنار دريا كندند، روز شنبه كه ماهيان به آن حوضچه ها مى آمدند هنگام غروب بندهاى حوضچه ها را مى بستند و در روزهاى بعد آن ماهى ها را صيد مى كردند، و مى گفتند خداوند ما را از صيد ماهى در روز شنبه نهى كرده، و ما هم روز شنبه صيد نمى كنيم. (323)

آنها با اين توجيه، گناه خود را مى پوشاندند، با اينكه در حقيقت بيشتر مقدمات صيد در همان روز شنبه واقع شده بود ولى توجيه مى كردند كه ما در روز شنبه صيد نكرديم.

خداوند بر مردم توجيه گر (ايله) غضب كرد و عذاب سختى بر آنان فرستاد و آنها را به هلاكت رساند.

در روايات آمده : مردم ايله در رابطه با اين گناه سه گروه بودند:

جمعى هم مرتكب اين گناه شدند و هم امر به معروف ونهى از منكر را ترك كردند.

جمعى مرتكب اين گناه نشدند، ولى در برابر آن بى تفاوت و تماشاچى بودند، و نهى از منكر نكردند.

و جمعى نه مرتكب اين گناه شدند و نه تماشاچى بودند، بلكه نهى از منكر مى نمودند.

امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

هَلَكت الفِرقَتان و نَجَت الفِرقَةُ الثالثة (324)

دو دسته از آنها (گنهكاران و سكوت كنندگان) هلاك شدند و دسته سوم (كه گناه نكردند و نهى از منكر نمودند) نجات يافتند.

يك داستان عبرت آموز

امام باقر عليه‌السلام فرمود: در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در آغاز هجرت يكى از مؤمنين اهل صفّه (آنها كه كنار مسجد سكونت داشتند) به نام سعد بسيار در فقر و نادارى بسر مى برد و هميشه در نماز جماعت، ملازم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بود و هرگز نمازش ترك نمى شد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وقتى او را مى ديد، دلش به حال او مى سوخت و نگاه دلسوزانه به او مى كرد، غريبى و تهيدستى او رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را سخت ناراحت مى كرد، روزى به سعد فرمود: اگر چيزى بدستم برسد، تو را بى نياز مى كنم.

مدتى از اين جريان گذشت، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از اينكه چيزى نرسيد تا به سعد كمك كند، سخت غمگين شد.

خداوند وقتى كه رسولش را اين گونه غمگين يافت، جبرئيل را به سوى او فرستاد. جبرئيل كه دو درهم همراهش بود، به حضور رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و عرض كرد: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله خداوند اندوه ترا به خاطر سعد دريافت، آيا دوست دارى كه سعد بى نياز گردد.

پيامبر عليه‌السلام فرمود: آرى.

جبرئيل گفت : اين دو درهم را به سعد بده و به او دستور بده كه با آن تجارت كند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آن دو درهم را گرفت و سپس براى نماز از منزل خارج شد، ديد سعد كنار حجره ايستاده و منتظر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله است.

وقتى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله او را ديد، فرمود: اى سعد! آيا تجارت و خريد و فروش مى دانى؟

سعد گفت : سوگند به خدا چيزى ندارم كه با آن تجارت كنم.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آن دو درهم را به او داد و به او فرمود: با اين دو درهم تجارت كن و روزى خدا را بدست بياور.

او آن دو درهم را گرفت و همراه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به مسجد رفت و نماز ظهر و عصر را خواند بعد از نماز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرمود:

قم فاطلب الرزق فقد كنت بحالك مغتّماً يا سعد

برخيز به دنبال كسب رزق برو كه من از وضع تو غمگين هستم.

سعد برخاست و كمر همت بست و به تجارت مشغول شد، به قدرى آن دو درهم بركت داشت كه هر كالايى با آن مى خريد سود فراوان مى كرد، دنيا به او رو آورد و اموال و ثروتش زياد گرديد، و تجارتش رونق بسيار گرفت. در كنار مسجد، محلى را براى كسب و كار خود انتخاب كرد و به خريد و فروش، مشغول گرديد.

كم كم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ديد كه بلال حبشى وقت نماز را اعلام كرده ولى هنوز سعد سرگرم خريد و فروش است، نه وضو گرفته و نه براى نماز آماده مى شود.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله وقتى او را به اين وضع ديد، به او فرمود:

يا سَعد شَغَلتك الدّنيا عن الصّلاة

اى سعد! دنيا تو را از نماز بازداشت.

او در پاسخ چنين توجيه مى كرد و مى گفت :

ما اصنع؟ اضيع مالى، هذا رجل قد بعته فتريد ان استوفى منه و هذا رجل قد اشتريت منه فاريد ان اوفيه

چه كار كنم؟ ثروتم را تلف كنم؟ به اين مرد متاعى فروخته ام، مى خواهم پولش ‍ را بستانم و از اين مرد متاعى خريده ام مى خواهم قيمتش را بپردازم. (آيا با اين وضع مى توانم در نماز شركت كنم؟).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در مورد سعد، آن چنان ناراحت و غمگين شد كه اين بار اندوه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شديدتر از آن هنگام بود كه سعد در فقر و تهيدستى به سر مى برد.

جبرئيل بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نازل شد و عرض كرد: خداوند اندوه تو را در مورد سعد دريافت، كداميك از اين دو حالت را در مورد سعد دوست دارى آيا حالت اول يعنى حالت فقر و تهيدستى او و توجه او به نماز و عبادت را دوست دارى؟ يا حالت دوم او را كه بى نياز است ولى توجه به عبادت ندارد؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: حالت اولى او را دوست دارم، چرا كه حالت دوم او باعث شد كه دنيايش، دينش را ربود و برد. جبرئيل گفت :

إ نّ حبّ الدّنيا و الاموال فِتنة و مَشغَلة عن الا خرة

دلبستگى به دنيا و ثروت، مايه آزمايش و بازدارنده ى آخرت است.

آنگاه جبرئيل گفت : آن دو درهم را كه به او قرض داده بودى از او بگير كه در اين صورت وضع او به حالت اول بر مى گردد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به سعد فرمود: آيا نمى خواهى دو درهم مرا بدهى؟. سعد گفت : بجاى آن دويست درهم مى دهم.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: همان دو درهم مرا بده، سعد دو درهم آن حضرت را داد. از آن پس دنيا به سعد پشت كرد و تمام اموالش ‍ كم كم از دستش رفت و زندگيش به حالت اول بازگشت. (325)

اين داستان هشدارى است براى آنان كه دل به دنيا سپرده اند و كم كم از امور آخرت بريده اند تا به جايى كه تنها در مجالس ترحيم بستگان خود در مسجد ديده مى شوند!.

7. توجيهات نظامى

اصولاً در امورى كه سخت و دشوار است، مانند مساله ى جهاد و نبرد با دشمن كه يكى از وظايف سنگين است، آنان كه ايمان قوى ندارند براى اينكه از اين وظيفه مقدس شانه خالى كنند دست به توجيهات فراوان مى زنند، تا گريز خود را از اين مسئوليت بزرگ، خداپسند جلوه دهند.

گاهى پيرى پدر ومادر را بهانه قرار مى دهند، گاهى زن و بچه را، و زمانى گرمى يا سردى هوا را يا فرا رسيدن فصل برداشت محصول را و گاهى خود را به بيمارى زده با توجيه اينكه بيمار يا ضعيف هستم و قدرت جنگ ندارم به جبهه نبرد با دشمن نمى روند.

بخصوص اگر جنگ با مسلمان نماهاى بدتر از كافر باشد، بعضى با اين توجيه كه برادركشى و مسلمان كشى درست نيست. از امر مقدس جهاد و دفاع فرار مى نمايند.

توجيه در جنگ تبوك

در جنگ تبوك كه در سال نهم واقع شد و فرمان بسيج عمومى از طرف پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله صادر گرديد، تا مسلمين براى جلوگيرى از كفار متجاوز روم به سوى سرزمين تبوك حركت نمايند، عده اى از اين فرمان سرپيچى كردند. و جان و مال خود را براى دفاع از حريم اسلام دريغ داشتند. توجيه آنها اين بود كه هوا گرم است و نمى توان در اين هواى داغ مسافرت طولانى كرد و جنگيد. و ديگران را نيز با اين توجيه گمراه كننده، از رفتن به سوى جبهه باز مى داشتند. همانگونه كه در قرآن آمده :

و قالوا لا تنفروا فى الحَرّ قل نار جهنّم اَشدّ حَرّاً لو كانوا يفقهون (326)

آن متخلفان (به يكديگر و به مؤمنان) گفتند: در اين گرما (به سوى ميدان) حركت نكنيد، به آنها بگو آتش دوزخ از اين گرمتر است اگر بفهمند.

انتقاد شديد على عليه‌السلام

اميرمؤمنان على عليه‌السلام در يكى از سخنرانى هاى خود (327)، خطاب به مردم عراق (كه در جنگ با سپاه معاويه، سستى مى كردند) مى فرمايد:

روى شما زشت باد و همواره غم و اندوه همراه شما باد كه هدف حملات دشمن قرار گرفته ايد، پى در پى به شما حمله مى كنند، و شما به حمله ى متقابل دست نمى زنيد، با شما مى جنگند و شما نمى جنگيد، اين گونه معصيت خدا مى شود و شما (با عمل خود) به آن رضايت مى دهيد؛

فإ ذا اءمرتُكم بالسّير إ ليهم فى ايّام الحَرّ قُلتم هذِه حمارة القيظ، اُمهلنا ينسلخ عنّا الحرّ

هرگاه در تابستان فرمان حركت به سوى دشمن دادم، گفتيد به ما مهلت بده تا سوز گرما فرو نشيند.

واذا اءمرتكم بالسّير إ ليهم فى الشّتاء قُلتم هذِه صَبّارَة القُرّ، اُمهلنا ينسلخ عنّا البَرد

و اگر در سرماى زمستان اين دستور را به شما دادم گفتيد: اكنون فوق العاده سرد است، بگذار سوز سرما آرام گيرد. همه ى اين بهانه ها براى فرار از جنگ بود.

فإ ذا كُنتم من الحَرّ و القُرّ تَفِرّون فأ نتم و اللّه من السّيف اءفرّ

شما كه از سرما و گرما (وحشت داريد) و فرار مى كنيد، به خدا سوگند از شمشير دشمن، بيشتر فرار خواهيد كرد؟

توجيه در جنگ خندق

در جريان جنگ احزاب (خندق) كه در سال پنجم هجرت واقع شد جمعى از بيمار دلان به بهانه ى حفاظت از خانه ى خود، مى خواستند از جبهه دست بشكند و مى گفتند:

خانه ما در و پيكر درستى ندارد و آسيب پذير است، ولى از طرف پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله توجيه و بهانه آنها رد شد. چنانكه مى خوانيم :

و يَستَاءذِن فَريق منهم النّبى يَقولون اِنّ بُيوتَنا عَورَة و ماهى بِعَورة اِن يُريدون الاّ فِراراً (328)

گروهى از آنان از پيامبر اجازه بازگشت مى خواستند و مى گفتند: خانه هاى ما بدون حفاظ است در حالى كه بدون حفاظ نبود، آنها فقط مى خواستند از جنگ فرار كنند.

توجيه ديگر در جنگ تبوك

در جريان جنگ تبوك يكى از منافقين بنام «جدّبن قيس» به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله عرض كرد: اجازه بده من در جنگ شركت نكنم، زيرا علاقه ى شديدى به زنان دارم. و اگر چشمم به دختران رومى بيفتد ممكن است دل از دست بدهم و فريفته ى آنها گردم و همين كار مرا از وظيفه شرعى جهاد باز دارد.

در ردّ اين توجيه خنده آور او، آيه اى نازل گرديد:

و مِنهم من يَقول ائْذَنْ لى و لا تَفتِنّى اَلا فِى الفِتنَة سَقَطوا و اِنّ جهنّم لَُمحيطَة بِالكافِرين (329)

بعضى از آنها (منافقين) مى گويند اجازه (عدم شركت در جهاد) به من بده و مرا گرفتار گناه (فريفتگى به دختران رومى) مساز، اينها اكنون به فتنه و گناه سقوط كرده اند و جهنم كافران را احاطه كرده است.

اين دغل بازان كه به بهانه آلوده نشدن به گناه از مسئوليت جنگ فرار مى كنند، هم اكنون در قلب گناه افتاده اند. زيرا با شبهه ى شرعى فرمان صريح خداوند را زير پا مى گذارند، آيا با شبهه تراشى و توجيه و بهانه سازى مى توان از فرمان آشكار و قاطع خدا دست برداشت؟

توجيه در آستانه صلح حُديبيّه

در سال ششم هجرت در ماه ذيقعده، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله همراه حدود هزار و چهارصد نفر مسلمان از مدينه به سوى مكه براى انجام عمره حركت نمودند، از آنجا كه اين حركت ضمناً يك مانور نظامى براى ترساندن مشركان به حساب مى آمد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مسلمين را براى شركت در اين حركت دعوت و تشويق نمود و فرمان حركت داد.

مسلمين همراه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به سوى مكه رهسپار شدند ولى وقتى به «عسفان» نزديك مكه رسيدند، مشركان از ورود آنان به مكه جلوگيرى نمودند. پيامبر وارد «حديبيه» روستايى در 20 كيلومترى مكه شد، و در همانجا «صلح حديبيه» بين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و نمايندگان قريش برقرار گرديد كه زمينه ساز امتيازات مهمى براى اسلام در آينده نزديك گرديد. سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و همراهان بى آنكه وارد مكه شوند، به سوى مدينه بازگشتند.

با اينكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمان داده بود كه مسلمين در اين حركت شركت نمايند بعضى از افراد ضعيف و سست ايمان، از شركت در اين حركت سرباز زدند و عدم شركت خود را چنين تحليل مى كردند: چگونه ممكن است مسلمانان در اين سفر جان سالمى بدربرند، با اينكه مشركان حالت تهاجمى دارند، و دنبال فرصت مى باشند؟! (330)

ولى هنگامى كه مسلمين رفتند و با قرار داد صلح حديبيه بازگشتند همين متخلفين خواستند با عذرتراشى و بهانه جويى به نحوى گناه تخلف خود را رفو كنند. آنها تصميم گرفتند كه به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بيايند و نگهدارى از زن و بچه و اموال را براى توجيه تخلف خود دليل قرار دهند، ولى قبل از اين كار، توجيه آنها شديداً رد شد. چنانكه مى خوانيم :

سَيَقولُ لَك الُْمخلّفونَ مِن الا عرابِ شَغَلتْنا اءموالنا و اءهلونا فَاستَغفِر لَنا يَقولون بِأ لسِنتِهم ما لَيس فِى قُلوبهم (331)

بزودى اعراب متخلف (توجيه گرى كرده) مى گويند: حفظ اموال و خانواده، ما را به خود سرگرم كرد، براى ما استغفار كن، آنها بر زبان خود چيزى مى گويند كه در دل ندارند.

يعنى آنها دروغ مى گويند، و توجيه حفظ اموال و زن و بچه در برابر جهاد يك توجيه نادرست است.

به اين ترتيب قبل از آنكه آنها، عذرتراشى خود را آشكار كنند، آيه ى فوق و آيات بعد از آن نازل شد، و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را به موضع گيرى شديد در برابر آنها فرمان داد.

توجيه در جنگ جمل و صفين

در جريان جنگ جمل بعضى به بهانه اينكه اين جنگ يك نوع برادركشى و مسلمان كشى است، دست از دفاع كشيدند و بعضى از مقدس نماها، صريحاً امام بر حق، حضرت على عليه‌السلام را از اينكه با آشوبگران جنگ جمل مى جنگد، مورد انتقاد قرار دادند. امام على عليه‌السلام آشكارا، سپاه جمل را لعنت كرد، يكى از مقدس مآب ها به او گفت : مؤمنين آنها را از لعن خود استثنا كن. حضرت على عليه‌السلام قاطعانه به او فرمود:

وَيْلك ما كان فِيهم مؤمن. «واى بر تو، در ميان آنها مؤمنى نيست. » (332)

در جريان جنگ صفين بعضى با توجيه مسلمان كشى جايز نيست، از يارى على عليه‌السلام دست كشيدند. على عليه‌السلام در برابر اين گونه افراد مى فرمود: سپاه معاويه مسلمان نيستند، بلكه تظاهر به اسلام مى كنند، و كفر خود را پنهان مى دارند، تا وقتى داراى يار و ياور شدند كفرشان را آشكار نمايند.

در حالى كه بهانه جويان و مقدس مآب هاى كوردل همچنان در شك و ترديد باقى بودند، حتى سال ها بعد ايراد تراشى مى كردند كه مسلمان كشى جايز نيست.

امام باقر عليه‌السلام در برابر اين گونه افراد مى فرمود:

لو ان عَليّاً قتل مؤمناً واحداً لكان شرّاً عندى من حمارى هذا (333)

اگر على عليه‌السلام يك نفر مؤمن (ظاهرى) را بقتل برساند آن مؤمن در نزد من از اين الاغ (اشاره به الاغ خود كرد) پليدتر است.

اين ها نمونه هايى از توجيه ها و بهانه هاى نظامى بود كه بعضى با مطرح كردن آنها، هم خود دست از يارى حق مى كشند و هم ديگران را اغوا مى نمايند.

يك توجيه وحشتناك

در سال 1945 ميلادى دو شهر ژاپن مورد حمله ى اتمى جنايتكاران آمريكا قرار گرفت. به فرمان «ترومن» رئيس جمهور اسبق آمريكا نخستين بمب اتمى به شهر هيروشيما انداخته شد كه 150 هزار نفر را كشت و بعد از سه روز، دومين بمب اتمى به شهر ناكازاكى افكنده شد. آن شهر و مردمش نيز در كام آتش هلاكت قرار گرفتند.

ترومن اين حادثه ى بسيار تلخ را چنين توجيه كرد:

من اين فرمان تاريخى را براى نجات صدها هزار سرباز و ملوان و خلبان آمريكايى صادر كردم... (334)

آرى ترومن با اين سفسطه خواست وجدان خود و مردم جهان را فريب دهد، ولى طولى نكشيد كه آزاديخواهان جهان بپا خاستند و او را محكوم كردند و اين لكه ى ننگين بر دامن او تا ابد ماند.

و براستى اگر راه توجيه باز باشد، تا آنجا دامنه دارد كه وحشتناك ترين جنايت با دو جمله ى فريبا، توجيه مى گردد!!

# شناخت مرزهاى گناه

## شناخت مرزهاى گناه

يكى از مسايل بسيار مهم در راستاى گناه شناسى، شناخت مرزهاى گناه است. به عبارت روشن تر مرز بين بعضى از صفات نيك اخلاقى با صفات بد اخلاقى كه منشا گناه مى شوند، بسيار باريك است و افرادى بر اثر عدم شناخت مرزهاى گناه و ثواب، ناخودآگاه با قصد قربت گناهى را به عنوان كار پسنديده و نيك انجام مى دهند. و يا به عكس كار خوبى را به خيال اينكه كار زشت است ترك مى كنند.

گرچه اين بحث يك بحث نو و مشروح است ولى ما در اينجا به چند عنوان اشاره مى كنيم، تا راهگشايى براى بررسى هاى مفصلتر باشد.

به اين عناوين توجه كنيد كه مرز بين آنها نزديك است :

- ذلت، تواضع.

- تكبر، عزت و وقار.

- حيله و خدعه، سياست.

- بخل، قناعت.

- سكوت، كنترل زبان.

- بى باكى، شجاعت.

- سركوب غرائز، عفت و خويشتن دارى.

- اسراف، سخاوت.

- مساوات، عدالت.

- ترك دنيا، زهد.

- تنبلى، توكل.

- تملق، مدح شايسته.

- رشوه، هديه.

- انظلام، استضعاف.

- غيبت، افشاگرى.

- لجاجت، استقامت.

- حرص، تلاش.

- عجز، صبر.

بسيار اتفاق مى افتد كه افرادى در اين گونه عناوين بر اثر عدم شناخت مرزها به اشتباه مى افتند، مثلاً به عنوان قناعت كه صفت نيك است، بخل مى ورزند. به عنوان سخاوت، اسراف مى نمايند. به عنوان حفظ عزت و وقار، تكبر مى كنند. به عنوان تواضع، تن به ذلت مى دهند. به عنوان كنترل زبان، به گناه سكوت و كتمان حق گرفتار مى شوند. و يا در راستاى مدح مؤمن كه نيك است دستخوش تملق و چاپلوسى مى شوند. و متاسفانه اين گونه خلط و اشتباه در جامعه كم نيست بلكه بسيار است.

در اينجا يكى از عناوين فوق را به طور فشرده مورد بررسى قرار مى دهيم :

### زهد و ترك دنيا

از ديدگاه اسلام زهد و پارسايى، صفت بسيار نيك و شايسته و ترك دنيا مذموم و ناپسند است.

اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

طوبى للزّاهدين فى الدّنيا، الرّاغِبين فى الا خرة (335)

خوشا به حال زاهدان در دنيا و مشتاقان به آخرت.

از طرفى در فرهنگ اسلام، ترك دنيا و پشت پازدن به امور دنيا، نه تنها صفت نيك نيست بلكه ناشايست است.

عثمان بن مظعون از اصحاب برجسته ى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بود. روزى همسر او نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و به عنوان شكايت از شوهر عرض كرد: عثمان روزها روزه مى گيرد و شب ها را به عبادت به سر مى برد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در حالى كه آثار خشم در چهره اش ‍ ديده مى شد نزد عثمان رفت و او را در حال نماز ديد، به او فرمود:

يا عثمان لم يُرسِلُنى اللّه بِالرُّهبانِيّة و لكن بَعَثنى بالحَنِيفيِّة السَّمحَة، اَصُوم و اُصلّى و اَلمِس اَهلى.... (336)

اى عثمان! خداوند مرا بر آيين رهبانيت نفرستاده بلكه مرا براى ترويج يكتاپرستى آسان (و طبيعى) فرستاده است. روزه مى گيرم، نماز مى خوانم، با همسرم آميزش مى كنم. پس كسى كه روش مرا دوست دارد حتماً چنين روشى را پيروى مى كند.

بسيارند كسانى كه در تاريخ اسلام به عنوان پيمودن راه زهد، از دنيا و سياست و امور مادى چشم پوشيده و راه رهبانيت را برگزيده اند و با تحريف مفهوم واقعى زهد اسلامى، به راهى رفته اند كه مورد نهى و توبيخ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله قرار گرفته است.

ترك دنيايى كه افرادى مانند ابراهيم ادهم و بايزيد بسطامى پيموده اند، زهد اسلامى نيست، زهد اسلامى را با تمام ابعادش بايد در سيماى اميرمؤمنان على عليه‌السلام يافت كه در عين آنكه زاهدترين افراد بود، در صحنه ى اجتماع و سياست، حضور داشت و يك كشاورز ورزيده و كامل به حساب مى آمد، پارساى شب و شير روز بود. او دنيا را وسيله ى آخرت قرار داد، و زهد را چنين معنى مى كرد:

الزّهد كلّه بين كلمتين من القرآن، قال اللّه سبحانه : لِكَيلا تاءسَوا على ما فاتَكم و لا تَفرَحوا بِما آتاكُم (337)

تمام زهد در دو جمله از قرآن آمده است، خداوند مى فرمايد: بر آنچه از دست داده ايد تاءسف نخوريد و نسبت به آنچه به شما داده شده شاد و دلبند نباشيد!

او با نشان دادن اين ضابطه به ما آموخت كه مرزها را بشناسيم و بين دلبستگى به دنيا كه خلاف زهد است با دنيادارى صحيح كه هيچگونه تضادى با زهد ندارد فرق بگذاريم.

عدم شناخت ضابطه ها، گاهى باعث مى شد كه بعضى از زاهدنماها به امام معصوم ايراد مى گرفتند و تهمت دنياپرستى به امام مى زدند.

محمدبن منكدر مى گويد: در يكى از روزهاى گرم تابستان از مدينه خارج شدم. در مزرعه اى امام باقر عليه‌السلام را ديدم، كه با تلاش ‍ خستگى ناپذير مشغول كار كشاورزى بود، با خود گفتم : سبحان الله! يكى از بزرگان قريش در اين ساعت گرم به طلب دنيا پرداخته است، بايد بروم و او را نصحيت كنم. نزد او رفتم و به او سلام كردم. او در حالى كه نفس نفس ‍ مى زد، جواب سلام مرا داد. ديدم از شدت كار، عرق از سر و صورتش ‍ مى ريزد. گفتم : خدا وضع تو را سامان دهد، آيا درست است كه يكى از بزرگان قريش با اين حال در چنين ساعت گرم اين گونه به طلب دنيا اشتغال يابد؟ اگر در همين لحظه اجل فرا رسد و تو در اين حال باشى، چه مى كنى و جواب خدا را چه مى دهى؟ در پاسخ فرمود:

اگر مرگ در اين حال به سراغ من آيد در حالى به سراغم آمده كه به اطاعت خدا اشتغال دارم و بوسيله آن خودم و خانواده ام را از نياز به تو و ديگران حفظ كرده ام. (زهى سعادت) ولى ترس آن دارم كه مبادا در حالى كه به گناه و معصيت خدا مشغول باشم، مرگم فرا رسد.

محمد بن منكدر مى گويد: گفتم :

صدقت يرحمك اللّه اَردتُ ان اَعِظُك فوَعَظتَنى

درست فرمودى. خدا تو را مشمول رحمتش قرار دهد، خواستم تو را نصحيت كنم، تو مرا نصيحت كردى. (338)

ابوبصير مى گويد از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه فرمود:

انّى لاَعمَل فى بعض ضياعى حتّى اَعرَق و انّ لى مَن يَكفيَنى ليَعلَم اللّه عزّوجلّ انّى اطلُبُ الرِّزقَ الحَلال (339)

من در بعضى از زمين هاى مزروعى خودم چنان كار مى كنم كه از بدنم عرق مى ريزد، با اينكه كسانى هستند كه كار مرا به عهده بگيرند، (اين كار را خودم مى كنم) تا خداوند بداند كه روزى حلال را طلب مى نمايم.

بنابراين : زهد، با دنيادارى صحيح، هيچگونه تضادى ندارد، بلكه براى ايجاد يك زندگى سالم در دنيا و آخرت هم تلاش لازم است و هم زهد.

### ترجيح اهمّ بر مهم

گرچه انجام هر گناهى چه كوچك و چه بزرگ جايز نيست اما گاهى امرى پيش مى آيد كه مصلحت آن از مفسده ى گناه بيشتر است كه در اين موارد به حكم عقل و شرع بايد بخاطر «اهمّ»، «مهمّ» را ترك نمود.

مثلاً سوگند دروغ از گناهان كبيره است، ولى اگر نجات جان مسلمانى از دست ستمگرى، به آن بستگى داشته باشد، چنين سوگندى نه تنها گناه نيست بلكه واجب است.

يا مثلاً دروغگويى حرام است، ولى طبق احاديث در سه مورد جايز مى باشد. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

از هر دروغ در روزى (روز قيامت) بازخواست مى شود، جز در سه مورد: فردى كه در جنگ با دشمنان دين نيرنگ (دروغ) زند كه گناهى بر او نيست. و شخصى كه ميان دو نفر سازش دهد، با يكى بگونه اى برخورد كند و سخن بگويد كه با ديگرى به گونه ى ديگر ملاقات نمايد، و منظورش اصلاح بين آن دو باشد. و نيز مردى كه به همسرش (يا افراد خانواده اش) چيزى را وعده دهد كه قصد انجام آن را ندارد. (340)

غيبت و ذكر عيوب مسلمين در غياب آنها از گناهان كبيره است و در آيات و روايات شديداً از آن نهى شده است.

امام صادق عليه‌السلام در تعريف غيبت فرمودند:

الغَيبة اءنْ تَقول فى أ خِيك ما سَتَره اللّه عليه (341)

غيبت آنست كه درباره ى برادر مسلمانت چيزى را بگويى كه خداوند آن را پنهان داشته است.

و خداوند در باره ى زشتى غيبت مى فرمايد:

و لا يَغتَب بعضكم بَعضاً اَيُحبّ اَحدكم اَن ياكل لَحمَ اَخيه مَيتاً فَكرِهتُموه (342)

اى مؤمنان! بعضى از شما بعض ديگر را غيبت نكند، آيا كسى از شما دوست دارد كه گوشت برادر مرده ى خود را بخورد؟ به يقين همه ى شما از اين امر كراهت داريد. (پس از غيبت كردن هم كه مانند خوردن گوشت برادر مرده ى خود است كراهت داشته باشيد)

در زشتى و بزرگى گناه غيبت، به ذكر دو حديث اكتفا مى كنيم :

1 رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

الغيبة اسرع فى دين الرجل المسلم من الاكلة فى جوفه (343) اثر غيبت در (نابودى) دين مسلمان، سريعتر از اثر بيمارى خوره در خوردن درون انسان است.

2 خداوند به حضرت موسى عليه‌السلام وحى كرد:

من مات تائباً من الغيبة فهو آخر من يدخل الجنة و من مات مصرّاً عليها فهو اوّل من يدخل النار (344)

كسى كه بميرد در حالى كه از غيبت توبه كرده باشد، آخرين كسى است كه وارد بهشت مى شود و كسى كه در حالى كه اصرار بر غيبت داشته باشد، بميرد، اولين كسى است كه وارد دوزخ مى گردد.

اما همين غيبت در بعضى از موارد جايز بلكه واجب است.

مرحوم عالم بزرگ استاد اعظم شيخ مرتضى انصارى مى فرمايد:

هرگاه در غيبت كردن مسلمان هدف صحيح و (مهمى) باشد كه بدست آوردن آن هدف بدون غيبت ميسر نيست، غيبت كردن او روا است، بنابراين موارد استثنا به عدد خاصى انحصار ندارد.

سپس مواردى را كه غيبت كردن روا است بر مى شمرد، مانند:

1 غيبت از متجاهر به فسق (آن كس كه آشكارا، گناه مى كند) در همان مورد گناهان آشكارش.

2 غيبت از ظالم و اظهار بدى هاى او چنانكه در قرآن مى خوانيم؛

لا يحبّ اللّه الجَهر بالسُّوء مِن القَول الاّ مَن ظُلِم

خداوند دوست ندارد كسى با سخنان خود بدى ها را اظهار كند، مگر آن كسى كه مورد ستم واقع شده باشد.

3 غيبت كردن در مشورت.

4 در صورتى كه قصد جلوگيرى غيبت شونده را از گناه داشته باشد.

5 آنجا كه غيبت موجب قطع فسادى مهم شود. (345)

بنابراين گناهان در بعضى از موارد بر اساس قانون «ترجيح اهم بر مهم» استثناءاتى دارند، و شناخت اين موارد لازم است تا كار نيكى به عنوان گناه و يا گناهى به قصد كار نيك انجام نشود. يادم نمى رود كه در زمان رژيم سابق، شخصى مى گفت : مگر غيبت حرام نيست، پس چرا شاه را غيبت مى كنيد؟ اين گونه اعتراض ها بر اثر عدم شناختِ ضوابط و استثناها است.

### توجه به همه ى ارزشها

يكى از تذكرات لازم در راستاى گناه شناسى اين است كه گاهى گناهانى به خاطر ارزش هاى بزرگتر و بسيار مهم، تحت الشعاع قرار گرفته و از آنها غفلت مى گردد، يك مسلمان گناه شناس بايد در همه ى شرايط متوجه باشد كه از هيچ منفذى، گناه به سوى او نيايد، در اين زمينه به دو داستان زير توجه كنيد:

1 در جنگ احد كه در سال سوم هجرت در دامنه كوه احد نزديك مدينه واقع شد، دو فرزند يكى از اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به شهادت رسيد. مادر او كنار پيكر به خون طپيده شهيدش آمد، خاك از چهره او پاك كرد و گفت : پسرم! بهشت بر تو گوارا باد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به آن مادر فرمود:

چه مى دانى؟ كه بهشت بر او گوارا خواهد بود،

فلعله تكلم فيما لايعنيه او بخل بما لا ينقصه

شايد سخنان بى فايده اى گفته يا در مورد چيزى كه باعث كمبودش نمى شد، بخل ورزيده است. (346)

2 داستانى كه در مورد مادر سعدبن معاذ پيش آمد، سعد در جنگ احد مجروح شد و ماه ها در بستر خوابيد و به درمان پرداخت. سرانجام زخم بدنش موجب شهادت وى گرديد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و مسلمين تجليل فراوان از جنازه ى وى به عمل آوردند، و فرمود: سوگند به خدا هفتاد هزار فرشته جنازه سعد را تشييع مى كنند، كه تاكنون اين فرشتگان به زمين نيامده اند.

پس از آنكه پيكر سعد را به خاك سپردند مادرش در كنار قبر او گفت : هَنيئاً لك الجَنّة

«بهشت بر تو گوارا باد. »

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به مادر سعد فرمود: خاموش باش، از خدا چه توقع دارى؟ قبر فشار سختى به سعد داد.

حاضران پرسيدند: با اينكه شما آن همه از سعد تجليل و احترام كرديد، چرا فشار قبر او را آزرد؟

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

نعم انه كان فى خلقه مع اهله سوء

آرى قبر او را فشار داد، زيرا او با خانواده اش بد اخلاقى مى نمود. (347)

# كنترل گناه

## اهرم هاى بازدارنده ى گناه

همان گونه كه ترمز در اتومبيل لازم است تا آن را از سقوط در پرتگاه ها و خطرات كنترل كند، غرائز و خواسته هاى انسان نيز، نياز به كنترل دارد.

خطوط كلى كنترل انسان در برابر گناه را مى توان در امور زير خلاصه نمود:

1 تفكر در امور گوناگون.

2 توجه به حضور خدا در همه جا.

3 خودشناسى و توجه به شخصيت خود.

4 ايمان به معاد و روز حساب.

5 توجه به عرض اعمال بر پيشوايان.

6 نزديك ديدن مرگ.

7 ترس از عواقب گناه.

8 توجه به نقش عبادت ترك معصيت.

### 1. تفكر در امور گوناگون

تفكر در عاقبت گناه، عامل توبه است.

تفكر در فناى دنيا، عامل زهد است.

تفكر در نعمت ها، عامل حب خداست.

تفكر در حوادث عبرت آموز، عامل تواضع است.

تفكر در مرگ عامل كنترل هوس هاى نفسانى است.

تفكر در احوال بزرگان، عامل مقايسه و رشد است.

تفكر در عواقب كار، عامل مصونيت از گناه است.

تفكر در عذاب الهى، عامل خوف از خداست.

تفكر در ضعف ها، عامل توكل است.

تفكر در تاريخ، عامل عبرت است.

تفكر در آفريده ها، عامل ايمان به خدا است.

تفكر در مفاسد اخلاقى، عامل تهذيب است.

تفكر در سختى هاى ديگران، عامل استقامت است.

تفكر در نيكى و مهربانى هاى والدين، عامل احسان به آنها است.

از خصوصيات فكر و تفكر اين است كه :

فكر عبادتى است بى ريا، زيرا پيدا نيست تا ريا بردار باشد.

فكر عبادتى است بى وسيله، هر چيز مانند نماز و حج، نياز به وسيله مانند مهر و لباس و وسايل نقليه و... دارد، ولى فكر نياز به وسيله ندارد.

بطور كلى تفكر و انديشه ى صحيح، بطور مستقيم يا غير مستقيم عامل بازدارنده از انحرافات و گناهان مى شود، و همچون آينه ى صاف نشان دهنده ى زيبايى ها و زشتى ها است. چنانكه حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

الفكر مرآة صافية (348)

فكر آينه ى صاف است.

و نيز: ما زل من احسن الفكر (349)

كسى كه نيكو بينديشد، دستخوش لغزش نمى شود.

### 2. توجه به حضور خدا در همه جا

ايمان به خدا، و ياد او در همه حال و اعتقاد به اينكه همه ما در محضر خدا هستيم از اساسى ترين اهرم هاى بازدارنده از گناه است، اثر و نقشى كه اين عقيده در كنترل انسان و جلوگيرى از طغيان غرائز حيوانى دارد، هيچ چيز چنين اثر و نقش را ندارد. و قدرت ايمان به خدا و ياد او در ريشه كن نمودن گناه از همه ى قدرت ها نيرومندتر است. سازمان هاى پليسى و انتظامى با فقدان ايمان و تكيه گاه معنوى هرگز نمى توانند در اصلاح فرد و جامعه توفيق يابند.

ايمان به خدا و اعتقاد به آگاهى او بر همه چيز و حضور او در همه جا، در انسان آنچنان نيرويى در برابر گناه به وجود مى آورد كه او را همچون سپرى فولادين و نفوذ ناپذير در برابر گناهان مى كند.

نيروهاى انتظامى و امنيتى، هر چند قوى و گسترده باشند قادر به جلوگيرى از گناهان مخفى نيستند و هرگز نمى توانند در كنترل گناهان در خلوت نقشى داشته باشند. ولى ايمان درونى مى تواند نقش خلل ناپذيرى در بازدارى انسان از گناهان آشكار و پنهان ايفا كند، بر همين اساس در آيات و روايات بر نقش ايمان در بازدارى از گناه بسيار تكيه شده است؛ به عنوان نمونه قرآن مى فرمايد:

أ لَم يَعلَم بِأ نّ اللّه يَرى (350)

آيا انسان نمى داند كه خداوند همه اعمالش را مى بيند؟

إ نّ ربّكَ لَبِالمِرصاد (351)

قطعاً پروردگار تو در كمينگاه است.

يَعلَم خائِنَة الاَعيُن و ما تُخفِى الصُّدور (352)

خداوند چشم هايى را كه به خيانت گردش مى كند، مى داند و بر آنچه در سينه ها پنهان است. آگاه مى باشد.

در قرآن واژه ى «بصير» «خدا بيناست» 51 بار، و واژه «سميع» «خدا شنواست» 49 بار آمده است.

اين آيات به روشنى بيان مى كند كه همه ما در محضر خداى بزرگ هستيم. در هرجا، در خلوت و جلوت، هر كارى بكنيم و حتى اگر در فكر و مغز خود، مطلبى را تصور كنيم، خداوند به آن آگاه است و در كمين انسان گنهكار است؛

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در مقامى كه كنى قصد گناه |  | گر كند كودكى از دور نگاه |
| شرم دارى، زگنه در گذرى |  | پرده عصمت خود را ندرى |
| شرم بادت كه خداوند جهان |  | كه بود خالق اسرار نهان |
| بر تو باشد نظرش بى گه و گاه |  | تو كنى در نظرش قصد گناه |

راننده وقتى كه به چهارراه مى رسد، همين كه چراغ راهنمايى قرمز شد، از ترس پليس و جريمه، توقف مى كند، آيا نبايد انسان در محضر خدا و در برابر ديد خدا، خود را كنترل كند؟! و از مجازات الهى بترسد؟

در دعاى «يستشير» كه از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل شده مى خوانيم :

اءسمَع السّامَعين اءبصَر النّاظِرين

خدواندى كه شنواترين شنواها و بيناترين بينندگان است.

اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

اتّقوا مَعاصِى اللّه فى الخَلوات، فانّ الشّاهِد هو الحاكم (353)

از معصيت خدا در پنهانى و خلوتگاه ها بپرهيزيد، چرا كه شاهد همان دادرس ‍ است.

و لا تَهتكوا أ ستاركم عند مَن يَعلم اءسراركم (354)

پرده خويش را در نزد خداوندى كه از اسرارتان آگاه است، ندريد.

شخصى به حضور امام حسين عليه‌السلام آمد و عرض كرد: اى فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله من يك شخص گنهكار هستم و نمى توانم گناهم را ترك كنم، مرا موعظه كن. حضرت عليه‌السلام فرمود:

إ فعَل خَمسَة اءشياء و اءذنب ما شئت.... (355)

پنج كار را انجام بده و آنگاه هر چه مى خواهى گناه كن؛

روزى خدا را مخور، و آنچه مى خواهى گناه كن.

از زير حكومت خدا بيرون برو و آنچه خواهى گناه كن.

جايى را انتخاب كن تا خدا تو را نبيند و هر چه خواهى گناه كن. وقتى عزرائيل براى گرفتن جانت نزد تو آمد او را از خود بران و هرچه خواهى گناه كن. و زمانى كه مالك دوزخ تو را به سوى آتش برد، تو به سوى آتش مرو و آنچه خواهى گناه كن.

ياد خدا

بدون شك يكى از عوامل زمينه ساز گناه غفلت و سرمستى است، و ذكر و ياد خدا از عوامل بازدارنده ى گناه مى باشد.

امام باقر عليه‌السلام فرمودند: (356)

سه چيز از مهمترين امورى است كه خداوند بر خلق فرض كرده است : انصاف و فداكارى در مورد برادر ايمانى و ياد خدا در هر حال.

سپس فرمود: ياد خدا آنست كه هنگام نزديك شدن به گناه، انسان به ياد خدا بيفتد و همين امر او را از گناه باز دارد.

آنگاه فرمود: همين است سخن خداوند كه مى فرمايد:

إ نّ الّذينَ اتّقوا إ ذا مَسّهم طائف مِن الشّيطان تذكّروا فاذا هم مُبصِرون (357)

پرهيزكاران هنگامى كه گرفتار وسوسه هاى شيطان شوند بياد خدا مى افتند و بينا مى گردند.

امام صادق عليه‌السلام در ضمن گفتارى درباره ى ذكر خدا فرمودند:

منظور، ياد كردن خداست به هنگامى كه انسان با حلال و حرام روبرو مى شود اگر طاعت خدا باشد آن را انجام مى دهد و اگر معصيت باشد آن را ترك مى كند.. (358)

تذكر اين نكته در اينجا لازم است كه در قرآن از امورى مانند: شيطان، اموال، اولاد، تجارت و تمتع بيش از حد از متاع دنيا، به عنوان عوامل غفلت و مانع ذكر، سخن به ميان آمده است.

بنابراين ذكر خدا، وقتى ثمربخش و بازدارنده گناه است كه حجاب هاى غفلت فرا راه آن قرار نگيرد.

### 3. خود شناسى و توجه به شخصيت انسانى

يكى از عوامل بازدارنده گناه اين است كه انسان شخصيت خود را بشناسد و به آن توجه داشته باشد چرا كه بخشى از گناهان بر اثر آن است كه انسان به ارزش خود پى نبرده است.

به عنوان مثال : اگر بچه در خانه استكانى را بشكند به او تندى مى كنى كه چرا استكان را شكستى، ولى همين بچه اگر در كنار مهمان ها، ديس ‍ قيمتى غذا را بشكند، با كمال خونسردى مى گويى مهم نيست جانت بسلامت! در اينجا به شخصيت خود نزد مهمان ها توجه كردى و همين باعث گرديد كه خود را كنترل نمودى.

شخصيت انسان از ديدگاه قرآن

انسان از ديدگاه قرآن، خليفه ى خدا و مسجود فرشتگان مى باشد. خداوند همه چيز را براى او آفريده و تحت تسخير او قرار داده است؛

و سَخّر لَكم ما فِى السّموات و ما فِى الا رض جَميعاً منه (359)

و خداواند آنچه در آسمان ها و آنچه در زمين است همه را از سوى خودش ‍ مسخر شما ساخته است.

و لَقد كرَّمنا بنى آدم و حَمَلناهم فِى البَرّ و البَحر و رزقناهم من الطّيّباتِ و فَضّلناهم على كَثيرٍ ممّن خَلقنا تَفضيلا (360)

و هر آينه فرزندان آدم را گرامى داشتيم و در خشكى و دريا (بر مركبها و كشتى) برنشانديم و از چيزهاى پاكيزه روزيشان داديم و آنان را بر بسيارى از آفريدگان برترى كامل بخشيديم

اين تعبيرات بيانگر شخصيت ارزشمند و والاى بشر، و مواهب مادى و معنوى الهى نسبت به اوست كه گل سرسبد موجودات است.

خداوند در سوره توبه خطاب به مؤمنين مى فرمايد:

أ رَضيتم بِالحَيوة الدّنيا (361)

آيا شما به زندگى دنيا راضى شده ايد؟

يعنى تو انسان هستى، شخصيت تو بسيار بالاتر از دنيا است خود را به دنيا نفروش. اگر شما ماشين نو و گران قيمتى داشته باشيد آن رابه جاده خاكى نمى بريد مى گوييد حيف است با اين ماشين به اين جاده بروم. خداوند تو را خليفه و برترين موجود خود خوانده، آيا حيف نيست آن را در كژراهه هاى پليدى و گناه نابود سازى؟

به راستى اگر ما خود را بشناسيم و به شخصيت خود توجه كنيم، همين توجه ما را از گناه باز مى دارد ولى وقتى كه خود را پست و خوار و پوچ تصور كنيم به پستى تن مى دهيم؛

در سوره ى زخرف مى خوانيم :

فَاسْتَخفّ قومَه فَاَطاعُوه (362)

فرعون قومش را تحقير و تحميق كرد پس آنان از او اطاعت كردند.

يعنى : برنامه هاى استعمارى و استثمارى فرعون، مردم را بى شخصيت و تهى از خود كرد، وقتى آنها خود را پست و كوچك تصور كردند به دنبال فرعون راه افتادند ولى اگر شخصيت خود را مى شناختند و به آن توجه داشتند هرگز زندگى خود را فداى زندگى آلوده فرعون نمى نمودند ولى به عكس همين احساس حقارت آنها را به بندگى غير خدا واداشت.

خود شناسى از ديدگاه روايات

1 اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمودند:

انّه ليس لاَنفُسكم ثَمنٌ الاّ الجّنة فلاتَبيعوها الاّ بها (363)

بدانيد كه جان شما هيچ بهايى جز بهشت ندارد پس آن را به كمتر از بهشت نفروشيد.

2 نيز آن حضرت فرمودند:

قبيح بذى العقل اءن يكون بهيمة وقد امكنة اءن يكون انساناً (364)

براى خردمند زشت است كه همچون حيوان باشد، با اينكه براى او ممكن است انسان باشد.

3 و از سخنان آن حضرت عليه‌السلام است :

ما تكبّر الاّ وضيع (365)

تكبر نمى ورزد مگر انسان بى شخصيت.

4 امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

القَلب حَرَم اللّه فَلا تَسكنوا حَرَم اللّه غَير اللّه

قلب حرم خداست، غير خدا را در حرم خدا جاى ندهيد.

به راستى انسان كه قلبش مى تواند حرم خدا باشد، چرا بر اثر گناه و نافرمانى از خدا، خود را به چاه سقوط مى افكند؟

5 اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمودند:

عجبت لمن ينشد ضالته، و قد اضل نفسه فلا يطلبها (366)

در شگفتم از كسى كه در جستجوى گمشده اش برمى آيد و حال آن كه (شخصيت) خود را گم كرده است و در جستجوى آن برنمى آيد!!

6 نيز فرمودند:

قلوب العباد الطاهرة مواضع نظر اللّه (367)

دل هاى پاك بندگان، جايگاه هاى نظر خدا است.

7 و در جاى ديگر مى فرمايد:

العارف مَن عَرف نَفسَه فَاعتَقها و نَزهّها عن كلّ ما يبعدها و يوبقها (368)

عارف كسى است كه روح خود را بشناسد و آن را آزاد كند و از هر چيزى كه موجب دورى (از كمال) و باعث هلاكت مى گردد، پاك سازد.

8 و نيز فرمودند:

و لبئس المتجر اَن تَرَى الدّنيا لنفسك ثمناً (369)

و چه تجارت زشتى است كه انسان دنيا را بهاى خويشتن بنگرد!

از مجموع اين آيات و روايات، چنين نتيجه مى گيريم كه : انسان داراى كرامت ذاتى و اكتسابى است، بايد كرامت خود را بازيابد تا توجه به شخصيت خود، او را از بخشى از گناهان باز دارد.

### 4. ايمان به معاد

قرآن كتاب انسان سازى و تربيت است و در اين مسير قسمت مهمى از مسايل تربيتى را از طريق ايمان به معاد و توجه به حساب و قيامت، تعقيب نموده است.

قرآن حدود 1400 بار از مساله ى معاد و خصوصيات آن سخن به ميان آورده است. و بيش از يك ششم قرآن، انسان ها را به معاد و ياد روز رستاخيز دعوت مى نمايد.

ايمان به معاد يعنى ايمان به يك زندگى ابدى كه همه چيز آن از روى حساب است. ايمان به معاد يعنى ايمان به دريافت كيفر و پاداش اعمالى كه ما در دنيا انجام داده ايم. يعنى هيچكدام از نيكى ها و بدى هاى ما نابود و فانى نمى شود، بلكه انسان در گرو اعمال خود است. چنين عقيده اى نقش ‍ عميقى در پرورش روح انسان دارد.

در اينجا به عنوان نمونه به ذكر چند آيه مى پردازيم :

يوم تجد كل نفس ماعملت من خير محضراً و ما عملت من سوء (370)

روز قيامت روزى است كه هر كس آنچه را از كار نيك يا بد انجام داده حاضر مى بيند.

خشعاً ابصارهم يخرجون من الاجداث كانهم جراد منتشر (371)

انسان ها از قبرها بيرون مى آيند، در حالى كه چشمهايشان (از وحشت) خاشع و به زير افتاده است و همچون ملخ ‌هاى پراكنده (بى هدف) به هر سو مى دوند.

يوم يَفِرّ المَرءُ مِن اءخيه و اُمّه و اءبِيه و صاحِبَته وَ بَنيه لِكلّامرءٍ مِنهم يَومَئذٍ شاءنٌ يُغنِيه (372)

در آن روز انسان از برادر خود فرار مى كند و (نيز) از پدر و مادرش، و از زن و فرزندانش مى گريزد و هر كس در وضعى قرار دارد كه او را به خود مشغول كرده است.

اين آيات چند نمونه از صدها آيات قرآن درباره روز قيامت است. روزى كه ندامتگاه گنهكاران است. روزى كه راه برگشت و راه فرار در آن نيست، روزى كه همه اعمال مردم در كارنامه هايشان ثبت است.

مهم اين است كه ما معاد را فراموش نكنيم و همواره به ياد آن باشيم، گرچه ايمان و يقين قطعى به آن نداشته باشيم، بلكه ظن و گمان به آن داشته باشيم، براى تربيت كافى است. چنانكه مى خوانيم :

اءلا يَظنّ اُولئك انّهم مَبعُوثون لِيَوم عَظيم يَومَ يَقومُ النّاس لِربّ العالَمين (373)

آيا اين كم فروشان گمان نمى كنند كه در روز بزرگى برانگيخته خواهند شد، روزى كه همه مردم در پيشگاه پروردگار برانگيخته خواهند شد.

پيشوايان و معاد

پيامبران و امامان و اولياء خدا همواره به ياد معاد بودند آغاز دعوتشان از مبدا و معاد شروع مى شد و لحظه اى از فكر معاد غافل نبودند. اگر غذاى داغ و يا آفتابِ گرم را مى ديدند به ياد روز قيامت مى افتادند، و در پرتگاه ها، ياد معاد آنها را از ارتكاب گناه باز مى داشت.

هنگامى كه عقيل برادر على عليه‌السلام از آن حضرت تقاضاى كمك اضافى از بيت المال كرد، حضرت عليه‌السلام آهن تفتيده و سوزانى را نزديك دست برادرش عقيل برد، وقتى فرياد عقيل برخاست على عليه‌السلام به او فرمود:

تو از شعله آتش كوچكى كه بسان بازيچه در دست انسانى است فرياد مى كشى و فرار مى كنى، اما برادرت را به سوى آتشى مى كشانى كه شعله قهر و غضب پروردگار آن را افروخته است!

و در سخنى مى فرمايد:

واتّقوا ناراً حرّها شديد و قَعرها بعيد و حُليتها حَديد و شرابها صديد

بپرهيزيد از آتشى كه حرارتش شديد، و ژرفاى آن زياد و زيور آن غل و زنجير آهنين و نوشيدنى آن آب جوشان مى باشد.

دوست سلمان!

روزى سلمان در كوفه از بازار آهنگران عبور مى كرد، چشمش به جوانى افتاد كه نعره اى كشيد و بيهوش به زمين افتاد. مردم اطراف او اجتماع كردند، وقتى سلمان را ديدند به او گفتند: مثل اينكه اين جوان بيمارى حمله مغزى دارد، شما بيا و دعايى در گوش او بخوان شايد سلامتى خود را باز يابد. سلمان جلو آمد و جوان هم به هوش آمد، وقتى كه سلمان را شناخت گفت :

اين گونه كه اين مردم خيال مى كنند بيمار نيستم بلكه هنگام عبور در بازار آهنگرها ديدم آنها ميله هاى سرخ شده را با پتك مى كوبند بياد اين آيه افتادم :

ولهم مقامع من حديد (374)

براى مامورين دوزخ گرزهايى از آهن است.

از ترس عذاب الهى عقل از سرم پريد و چنين حالى پيدا كردم.

سلمان به او علاقمند شد و پيوند دوستى با او برقرار ساخت و همواره از او ياد مى كرد، تا اينكه چند روز او را نديد، جوياى حال او شد، دريافت كه بيمار و بسترى است، به عيادت او رفت وقتى به بالين او رسيد او را در حال جان دادن يافت از او دلجويى كرد و خطاب به عزرائيل گفت :

يا مَلك الموت ارفِق باءخى «اى فرشته مرگ به برادر ايمانيم مدارا كن. »

عزرائيل گفت : إ نّى بكلّ مؤمن رفيق

«من به همه ى مؤمنان مهربانم. » (375)

### 5. عرض اعمال

يكى از معتقدات اسلامى كه نقش بسزايى در كنترل و بازدارندگى از گناه دارد مساله ى «عرض اعمال بر پيشوايان دينى» است يعنى خداوند از طرق خاصى اعمال انسان ها را هر روز يا هر هفته يكبار به عرض ‍ پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله و امامان عليهم‌السلام مى رساند. اگر نيك بود، موجب خوشحالى آنها مى گردد و اگر بد بود موجب ناراحتى آنها مى شود.

انسان وقتى بداند، چنين جريانى در كار است بيشتر رعايت و مراقبت مى نمايد تا با ترك گناه قلب آن عزيزان را خشنود سازد مثل اينكه كاركنان مؤ سسه اى بدانند همه روزه يا هر هفته يكروز همه كارهاى نيك و بد آنها را به مقامات بالا گزارش مى دهند، در اين صورت مى كوشند كه با كارهاى نيك خود موجب خرسندى مقامات گردند. چنانكه در قرآن آمده :

و قل اعملوا فَسَيرى اللّه عَمَلكم و رَسوله و المؤمنون و سَتُردّون اِلى عالِم الغَيب و الشّهادة فَيُنبِّئُكم بما كُنتم تَعملون (376)

بگو عمل كنيد، خداوند و فرستاده ى او و مؤمنان، اعمال شمارا مى بينند و بزودى به سوى كسى باز مى گرديد كه پنهان و آشكار را مى داند و شما را به آنچه عمل مى كرديد خبر مى دهد.

در مورد عرض اعمال، روايات متعددى از طرق امامان عليهم‌السلام به ما رسيده و در كتاب اصول كافى بابى با عنوان «عرض الاعمال على النبى و الائمه» تنظيم شده كه داراى شش حديث است. (377)

در بعضى از اين روايات آمده : اعمال نيك و بد انسان هر روز صبح بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله عرضه مى شود و در بعضى آمده : هر عصر پنجشنبه. و در بعضى يادآورى شده كه اعمال بر امامان عليهم‌السلام عرضه مى گردد و در بعضى آمده كه اعمال بر اميرمؤمنان على عليه‌السلام عرضه مى شود.

### 6. ياد مرگ

ياد مرگ، موجب شكستن غرور و عامل بازدارنده و كنترل كننده است؛

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

اكثروا ذكرالموت فانه يمحض الذنوب. (378)

بسيار در ياد مرگ باشيد، زيرا ياد مرگ گناهان را مى زدايد.

اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

الموت الزم لكم من ظلكم (379)

پيوند مرگ از سايه محكمتر است.

### 7. خداترسى و ترس از عواقب گناه

يكى از عوامل كنترل كننده گناه خوف از خدا و ترس از عواقب گناه است. امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

كسى كه بداند خدا او را مى بيند و گفتار او را مى شنود و به كار نيك و بد او آگاه است، همين دانستن او را از كارهاى زشت باز مى دارد و چنين فردى كسى است كه از مقام پروردگارش ترسيده و نفس خود را از هوس گناه باز داشته است. (380)

نيز فرمودند:

چنان از خدا بترس كه گويا خدا را مى بينى و اگر تو او را نمى بينى او تو را مى بيند... (381)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

مؤمن گناهش را چون سنگ بزرگى مى نگرد و ترس آن دارد كه آن سنگ بر سر او فرود آيد، ولى كافر گناه خود را چون پشّه اى مى نگرد كه از كنار بينى اش عبور كند. (382)

اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

لاتخف الا ذنبك (383)

از هيچ چيز مترس مگر از گناه خود.

امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

العجب ممن يخاف العقاب و لم يكف (384)

عجبا از كسى كه از عذاب الهى مى ترسد، ولى خوددارى از گناه نمى كند.

يعنى دورى از گناه نشانه ى ترس از عذاب الهى است.

### 8. نقش عبادات در بازدارندگى از گناه

عبادات، اگر بطور صحيح و با شرايط انجام گيرند، علاوه بر فوايد بسيار معنوى، نقش بسزايى در كنترل گناه دارند.

در قرآن تقوى و پاكسازى هدف از روزه گرفتن ذكر شده است.

يا اءيّها الّذين آمنوا كُتب عَليكم الصّيام كما كُتِب على الّذين من قَبلكم لعلّكم تَتّقون (385)

اى كسانى كه ايمان آورده ايد بر شما روزه واجب و مقرر شد چنانكه بر آنان كه پيش از شما بودند مقرر شد باشد كه پرهيزكار شويد

و نماز را وسيله اى براى دورى از زشتى ها و گناهان نموده است.

إ نّ الصلوه تنهى عن الفحشاء و المنكر (386)

در روايات نيز اين مطلب با كمال صراحت بيان شده است :

1 رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

مثل الصّلوة كَمثل النَّهر الجارى كلّما صلّى كَفرت ما بَينهما

نماز همانند آب جارى است، هر زمان كه انسان نمازى مى خواند گناهانى را كه در ميان دو نماز انجام شده از ميان مى برد. (387)

2 امام صادق عليه‌السلام فرمود:

مَن اَحبّ يَعلَم اَقُبِلتْ صلاتُه ام لم تُقبَل فَلينظُر: هل مَنعَت صلاتُه عَن الفَحشاء و المُنكر؟ فَبِقَدر ما مَنعَتْه قُبِلت منه (388) كسى كه دوست دارد بداند آيا نمازش مقبول درگاه الهى واقع شده يا نه؟ بايد ببيند آيا اين نماز او را از زشتى ها و منكرات باز داشته يا نه، به همان مقدار كه بازداشته نمازش پذيرفته است.

3 اميرمؤمنان على عليه‌السلام در ضمن شمارش فلسفه هاى عبادات اسلامى مى فرمايد:

والصّلاة تَنزيها عن الكِبر.... و النَّهى عن المُنكر رِدعَاً لِلسُّفهاء (389)

خداوند نماز را براى پاك شدن از تكبر واجب نمود.... و نهى از منكر را براى بازداشتن بى خردان (از گناه) فرض كرد.

اصولاً مسلمانى كه مى خواهد نماز يا روزه و يا حج را بجا آورد مراقب است آنچه را موجب بطلان عبادات مى گردد انجام ندهد. همين مواظبت يك نوع تمرين تقويت اراده و پرورش استقامت در برابر گناهان است چرا كه مقدار پرهيز از گناه، بستگى به مقدار اراده و استقامت انسان ها دارد.

# برخورد با گنهكار

## برخورد اسلام با گنهكار

در ديدگاه اسلام بر همه ى مردم واجب است هم در دل و هم با زبان و هم با قدرت در برابر گنهكار عكس العمل نشان دهند و نهى از منكر نمايند.

اهميت امر به معروف و نهى از منكر به حدى است كه امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

ان الامر بالمعروف و النهى عن المنكر سبيل الانبياء و منهاج الصلحاء فريضة عظيمة بها تقام الفرائض و تاءمن المذاهب و تحل المكاسب و تردّ المظالم و تعمر الارض و ينتصف من الاعداء و يستقيم الامر (390)

امر به معروف و نهى از منكر روش پيامبران و شيوه ى صالحان و فريضه ى عظيم الهى است كه ساير فرايض بوسيله آن برپا شود و در پرتو آن راه ها امن مى گردد و كسب و كار مردم حلال شود و حقوق افراد تامين گردد و زمين ها آباد و از دشمنان انتقام گرفته شود و همه ى كارها سامان يابد.

### تاءديب اجتماعى

از نظر اسلام، گاهى برخورد با گنهكار از طريق تاءديب اجتماعى و بايكوت صورت مى گيرد، به نمونه هاى زير توجه كنيد:

1 تنبيه زناكار آن است كه از ازدواج با پاكان محروم است. (391)

2 تنبيه كسانى كه نسبت نامشروع به افراد پاك مى دهند، با اينكه شواهد كافى ندارند، آن است كه گواهى آنها بى اعتبار است و بايد شلاق بخورند. (392)

3 مشركان از ورود به مسجدالحرام ممنوع هستند. (393)

4 رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله با سه نفر كه در جبهه جنگ و بسيج عمومى شركت نكرده بودند سخن نگفت و مسلمين حتى همسر و فرزندشان با آنان سخن نگفتند تا حدى كه عرصه ى زمين بر آنان تنگ شد. سرانجام توبه كردند و رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به فرمان خداوند متعال توبه آنها را پذيرفت و بايكوت آنها شكسته شد. (394)

5 همنشينى با منكران و مسخره كنندگان آيات خدا ممنوع است. (395)

### روايات و برخورد با گنهكار

در روايات اسلامى در رابطه با چگونگى برخورد با گنهكار، مطالب بسيار آمده كه در اينجا به چند نمونه توجه كنيد:

1 اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

اَدنَى الاِنكار اَن تُلقى اهل المَعاصى بوجوه مُكفَهرَة (396) پايين ترين درجه ى نهى از منكر آن است كه انسان با گنهكاران با چهره گرفته و خشم آلود برخورد كند.

2 امام صادق عليه‌السلام به يكى از اصحابش به نام حارث بن مغيره فرمودند:

چه چيز مانع شده كه وقتى به شما خبر مى رسد كه فلان شخص از ميان شما كار بدى كرده كه آن را زشت مى دانيد و موجب ناراحتى ما مى گردد نزد او برويد و او را متنبه و سرزنش كرده و با گفتار رسا او را از گناهش باز داريد؟!

حارث عرض كرد: اگر چنين كنيم آنها از ما نمى پذيرند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

اهجروهم واجتنبوا مجالسهم (397)

از مجالست و همنشينى با آنها دورى و اجتناب كنيد.

3 امام كاظم عليه‌السلام درباره برخورد با طاغوتيان ستمگر فرمودند:

اگر از بالاى ساختمان بلندى بيفتم و قطعه قطعه شوم برايم بهتر است از اينكه متصدى كارى از كارهاى طاغوتيان گردم يا قدم بر روى فرش يكى از آنها بگذارم. (398)

نفرين امام صادق عليه‌السلام

داودبن على فرماندار مدينه و يكى از جنايتكاران دوران سلطنت بنى عباس بود.

او مُعلّى بن خنيس يكى از دوستان و شاگردان مخلص امام صادق عليه‌السلام را كشت و اموالش را مصاده كرد.

امام صادق عليه‌السلام در حالى كه بر اثر ناراحتى عبايش به زمين كشيده مى شد نزد او رفت و به او فرمود:

اما و اللّه لادعون اللّه عليك

آگاه باش سوگند به خدا تو را نفرين مى كنم.

داود سخن امام را به مسخره گرفت و گفت : آيا ما را به دعاى خود تهديد مى كنى؟

امام صادق عليه‌السلام به خانه برگشت و تمام شب را در حال نماز به سرآورد. هنگام سحر در مناجات خود مى گفت : اى خدايى كه صاحب قدرت و نيروى سخت هستى! و اى صاحب عزتى كه همه ى بندگان در برابر آن زبون و خوار هستند! اين ستمكار را از من بازگير، و انتقام مرا از او بستان.

ساعتى از اين جريان نگذشت كه صداى شيون برخاست و گفتند: داود بن على مرد. (399)

برخورد امام كاظم عليه‌السلام

گاهى برخورد با گنهكار، بايد با ملايمت و خوشرفتارى باشد چرا كه چنين برخوردى نسبت به بعضى موجب هدايت آنها مى گردد. در اين راستا به داستان عجيب و جالب زير توجه كنيد:

يكى از منسوبين خلفا هر وقت امام كاظم عليه‌السلام را مى ديد اسائه ادب كرده و به آن حضرت ناسزا مى گفت و به ساحت مقدس اميرمؤمنان على عليه‌السلام جسارت مى كرد. روزى جمعى از دوستان امام كاظم عليه‌السلام به آن حضرت عرض كردند: اجازه بده ما او را به قتل رسانيم!.

امام كاظم عليه‌السلام آنان را شديداً از اقدام به چنين حركتى بازداشت و از حال آن مرد ناسزاگو جويا شد. گفتند در فلان مزرعه مشغول كشاروزى است.

امام سوار بر الاغ خود شده و به سوى آن مزرعه رفت و وارد كشت و زرع او شد. او فرياد زد: كشت مرا پامال نكن! حضرت همچنان سواره به سوى او رفت. وقتى به او رسيد، پياده شد و با كمال خوشرويى با او برخورد كرد و با كلمات نرم و شيرين با او شروع به سخن نمود. به او فرمود: چه مبلغ خرج اين كشت كرده اى؟ او جواب داد: صد دينار.

امام به او فرمود: چه مبلغ اميد دارى كه از اين مزرعه محصول بدست آورى؟ او گفت : من علم غيب نمى دانم.

امام فرمود: گفتم چقدر اميد دارى؟ گفت : دويست دينار.

امام كاظم عليه‌السلام كيسه اى كه سيصد دينار در آن بود بيرون آورد و به او داد و فرمود: اين را بگير و كشت و زرع تو نيز براى خودت باشد و آنچه از خدا اميددارى به تو برسد.

آن مرد تحت تاثير عظمت اخلاق امام عليه‌السلام قرار گرفت، برخاست و سر حضرت را بوسيد و عرض كرد: مرا ببخش و از گستاخى هاى من بگذر!

امام كاظم عليه‌السلام از نزد او بازگشت و سپس به سوى مسجد رفت، اتفاقاً آن فرد ناسزاگو در مسجد بود تا چشمش به امام افتاد گفت :

الله اعلم حيث يجعل رسالته

خدا آگاهتر است كه مقام رسالت خود را در چه خاندانى قرار دهد.

دوستان او نزدش آمدند و جريان دگرگونى او را پرسيدند. او سرگذشت خود را با امام كاظم عليه‌السلام در مزرعه براى آنها بازگو كرد...

امام كاظم عليه‌السلام هنگام بازگشت به خانه، به آنان كه اجازه كشتن آن مرد ناسزاگو را از وى خواسته بودند فرمود: كدام يك از اين دو راه بهتر بود آنچه شما مى خواستيد يا آنچه من انجام دادم و از شر او آسوده شدم؟! (400)

### برخورد فقهى با گنهكار

در فقه اسلامى، دستورالعمل هاى خاصى در برخورد با گناه و گنهكار ديده مى شود از جمله : احكام حدود و ديات و قصاص و تعزيرات كه اگر براستى بطور كامل اجرا گردند، اهرم بسيار نيرومند و قوى براى براندازى گناه خواهند شد.

از دستورات مؤ كد اسلامى است كه به شراب خواران زن ندهيد، به گنهكار زكات ندهيد، سفر گناه موجب قصر نماز نخواهد شد، زنى كه شوهر دارد و يا شوهرى كه زن دارد و در عين حال زنا كند، حكمش اعدام مى باشد.

دست دزد بايد قطع گردد، و به او ترحم نشود. نشستن كنار سفره اى كه در آن شراب است، ممنوع مى باشد و حتى نان خوردن در چنين سفره اى حرام است.

اين دستورات بيانگر انواع برخوردهاى اسلام با گنهكار است، كه هر كدام به نحوى نقش باز دارندگى و كنترل گناه را در فرد و جامعه دارند.

# پى آمدهاى گناه

## آثار و پى آمدهاى گناه

از مسلمات دين و علم و تجربه است كه كردار انسان خواه نيك و خواه بد داراى پى آمد و نتيجه، در دنيا و آخرت است و همچون بذرى است كه در مزرعه ى جهان كاشته مى شود، اگر بذر گل بود، نتيجه اش گل است و اگر خار بود، نتيجه اش خار است.

به قول مولوى :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اين جهان كوه است و فعل ما ندا |  | سوى ما آيد نداها را صدا |

و به قول سعدى :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر |  | اى نور چشم من بجز از كِشته ندروى |

به عبارت ديگر، هر عملى داراى عكس العمل و هر كنشى داراى واكنش است و بايد توجه داشت كه مكافات عمل هم در دنيا وجود دارد و هم در آخرت، با اين فرق كه مكافات در دنيا نسبت به آخرت بسيار كم رنگتر مى باشد.

و نيز بايد توجه داشت كه كيفر يا پاداش عمل به صورت هاى گوناگون به سراغ انسان مى آيد.

گرفتارى هاى گوناگونى كه در دنيا دامنگير انسان مى گردد، گاهى مكافات عمل است و گاهى براى امتحان است و براى بعضى مايه و پايه ى ترقّى و تكامل و پاداش افزون و مضاعف است؛

چنانكه در قرآن به اين مطلب اشاره شده است؛

وَ لَنَبلُوَنّكم بِشَى ء مِنَ الخَوف و الجُوع... (401)

و روايات متعدد نيز دلالت بر آن دارد. از جمله؛

امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

إ نّ اءشدّ النّاس بلاء الا نبياء ثمّ الّذين يَلونهم ثمّ الا مثل فَالا مثل (402)

سخت ترين مردم از نظر بلا پيامبرانند سپس كسانى كه در پى آنانند، سپس ‍ كسى كه از ديگرى بهتر است به ترتيب.

### كيفرهاى دنيوى گناه

در قرآن، ده ها آيه پيرامون آثار و كيفر گناه آمده و در اينجا به ذكر چند نمونه مى پردازيم :

فَاَنزلنا عَلى الّذينَ ظلموا رِجزاً مِنَ السّماءِ بِما كانوا يَفسقُون (403)

بر ستمگران بخاطر نافرمانى عذابى از آسمان فرستاديم.

يريد اللّه اَن يُصيبَهم بِبَعض ذُنُوبهم (404)

خدا مى خواهد آنان را به پاره اى از گناهانشان مجازات كند.

... فَاهلَكناهُم بِذُنوبِهم (405)

آنها را به خاطر گناهانشان نابود ساختيم.

فاَخذناهُم بِما كانُوا يَكسِبون (406)

آنها را به كيفر اعمالشان مجازات كرديم.

فَتِلكَ بُيوتَهم خاوِيةً بِما ظَلموا (407)

اين خانه هاى آنهاست كه بخاطر ظلم و ستمشان خالى مانده است.

ممّا خطيئاتِهم اُغرِقُوا (408)

آنها به خاطر گناهانشان غرق شدند.

فَدَمدَم عَليهِم رَبّهم بِذَنبِهم فَسوّاها (409)

آنها (قوم ثمود) را به خاطر گناهانشان درهم كوبيد و سرزمينشان را صاف و مسطح كرد.

اِنّ اللّه لايُغَيّرُ ما بقَوم حتّى يُغَيّروا ما بِاَنفُسهم (410)

خداوند سرنوشت هيچ قوم و ملتى را تغيير نمى دهد، مگر آنكه آنها خود را تغيير دهند.

كلاّ بَلْ رانَ على قُلوبِهم ما كانوا يَكسِبون (411)

چنين نيست كه آنها مى پندارند، بلكه اعمالشان همانند زنگارى بر دل هايشان نشسته است.

و ما اَصابَكم مِن مُصيبَة فَبِما كَسبتْ اَيديكُم و يَعفُوا عن كثير (412)

و هر گرفتارى كه به شما رسد به خاطر اعمالى است كه انجام داده ايد و بسيارى را نيز عفو مى كند.

جالب اينكه حضرت على عليه‌السلام به نقل از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

خير آية فى كتاب الله هذه الاية

بهترين آيه خدا در قرآن همين آيه است.

سپس فرمود:

يا على! ما من خدش عود و لانكبة قدم الا بذنب (413)

اى على! هر خراشى كه از چوبى به انسان مى رسد و هر لغزش قدمى بر اثر گناهى است كه از او سرزده است.

### كيفرهاى اُخروى گناه

و مَن جاءَ بِالسَّيّئة فَكُبّت وُجوههُم فى النّارِ هَل تُجزَون الاّ ما كُنتُم تَعمَلون (414)

آنانكه اعمال بدى انجام دهند، به رو در آتش افكنده مى شوند، آيا جزايى جز آنچه عمل مى كرديد خواهيد داشت.

و مَن يَعصِ اللّه و رَسُوله فَاِنّ لَه نار جَهنّم خالِدينَ فِيها اَبداً (415)

و هر كس نافرنانى خدا و رسولش كند، آتش دوزخ از آن او است، جاودانه در آن مى مانند.

يَودُّ الُمجرم لو يَفتَدى من عَذابِ يومئِذ بِبَنيه و صاحِبَته و اَخيه و فَصيلَتِه الَّتى تؤْويه و مَن فى الاَرضِ جَميعاً ثُمّ يُنجيه كلاّ انّها لَظّى نَزّاعَة لِلشَّوى (416)

گنهكار دوست مى دارد كه فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا كند و (نيز) همسر و برادرش را و قبيله اش را كه هميشه از او حمايت مى كردند و تمام مردم روى زمين را تا مايه ى نجاتش شود. اما هرگز چنين نيست، شعله هاى سوزان آتش است كه دست و پا و پوست سر را مى كند و مى برد.

تَلفَحُ وُجوهَهم النّار و هم فيها كالِحُون (417)

شعله هاى سوزان آتش همچون شمشير به صورت آنها نواخته مى شود و آنها در دوزخ چهره اى درهم كشيده دارند.

احباط و پوچ شدن اعمال نيك

يكى از پى آمدهاى گناه اين است كه موجب پوچى و بى خاصيت شدن كارهاى نيك مى شود، يعنى گنهكار اگر كار خيرى انجام دهد، بى نتيجه و بى پاداش مى گردد.

در قرآن 16 بار سخن از «حبط عمل» به ميان آمده است كه از مجموع آنها چنين نتيجه مى گيريم گناهان بزرگى همچون : كفر، شرك، تكذيب آيات الهى و انكار معاد، ارتداد، مخالفت با پيامبران موجب حبط است.

در دنيا نيز اگر كسى سنگى را از وسط جاده اى كنار ببرد تا رهگذرى از آن، آسيب نبيند، اين كار او را نيك مى شمرند، ولى اگر همين شخص در چند قدمى آن سنگ، جاده اى را خراب كرده و مانع عبور و مرور شود، در اين صورت ارتكاب گناه بزرگ و خراب كردن جاده انجام كار نيك سنگ برداشتن از جاده را خنثى مى نمايد.

بنابراين گناهان بزرگ موجب بى اثر شدن اعمال نيك و پوچ شدن آنها مى شوند، چنانكه تكبر و سركشى ابليس از فرمان خدا در مورد سجده كردن آدم موجب پوچى شش هزار سال عبادت او گرديد. (418)

روى اين اساس بايد توجه داشت كه آدم گنهكار نمى تواند به كارهاى نيكش دل ببندد زيرا چه بسا گناهان او ثواب كارهاى نيك او را از بين ببرند.

### آثار گناه در روح و روان

تكرار گناه و مداومت آن موجب تيرگى و واژگونى قلب و مسخ انسان از حالت انسانيت به حالت درنده خويى و حيوان صفتى مى گردد، و نيز باعث گناهان بزرگتر مى شود.

به عنوان مثال : گنهكارى كه براى اولين بار لب به شراب مى زند، چون مسلمان است، آشاميدن چند قطره از شراب براى او بسيار سخت است، ولى بار دوم كمى آسان مى شود و وقتى زياد تكرار شد، آشاميدن چند ليوان از آن براى او از آب خوردن آسانتر مى گردد.

آرى! تداوم گناه حتى گناهان بزرگ را براى انسان آسان مى گرداند.

در قرآن آيات متعددى در اين رابطه وجود دارد، از جمله :

ثمَّ كانَ عاقِبةُ الَّذينَ اَساؤ ا السُواءى اَنْ كَذَّبوا بِآياتِ اللّه و كانوا بها يَستَهزِءُون (419)

سپس سرانجام كسانى كه اعمال بد مرتكب شدند به جايى رسيد كه آيات خدا را تكذيب كردند و آن را به سخريه گرفتند.

در تاريخ بسيار ديده شده كه افرادى بر اثر تداوم گناه و طغيان كارشان به كفر و انكار حق و به مسخره گرفتن آن رسيده است، اين ها از آثار شوم گناه است كه دامنگير گنهكار مى گردد، چنانكه مداومت بر كارهاى نيك و عبادات، موجب صفاى دل و نورانيت بيشتر روح و جان مى شود. در اين باره به روايات زير توجه كنيد:

امام صادق عليه‌السلام فرمودند، پدرم مى فرمود:

ما من شى ء اَفسَد لِلقَلب من خَطيئَةٍ اِنّ القَلب لَيُواقِع الخَطيئَةَ فما تَزالُ به حتّى تَغلبَ عليه فَيصيرُ اَعلاهُ اَسفَله (420)

چيزى بيشتر از گناه، قلب را فاسد نمى كند، قلب گناه مى كند و بر آن اصرار مى ورزد و در نتيجه سرنگون و وارونه مى گردد. و موعظه در آن اثر نمى نمايد.

امام كاظم عليه‌السلام مى فرمايد:

اذا اَذنَب الرّجُل خَرجَ فى قَلبه نُكتَةٌ سَوداء فاِن تابَ اِنمَحتْ و ان زاد زادتْ حتّى تَغلِب على قَلبه فَلا يُفلِح بَعدها ابداً (421)

وقتى كه انسان گناه مى كند، در قلب او نقطه ى سياهى پديد مى آيد، اگر توبه كرد، آن نقطه پاك مى شود و اگر بر گناه خود افزود آن نقطه گسترده مى گردد به طورى كه همه قلب او را فرامى گيرد و بعد از آن هرگز رستگار نمى شود.

به طور كلى هرگونه نكبت و بلا، خواه روحى و خواه جسمى از گناه سرچشمه مى گيرد كه امام باقر عليه‌السلام فرمود:

و ما مِن نِكبَةٍ تُصيبُ العَبد الاّ بِذَنب (422)

هيچ نكبتى به بنده نرسد مگر به خاطر گناه.

### آثار گوناگون گناه

با بررسى روايات بدست مى آيد كه گناهان مختلف، داراى آثار گوناگون است، كه ما در اينجا به ذكر چند اثر شوم گناه مى پردازيم :

1 قساوت قلب

اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

ما جَفَّت الدّموعُ الاّ لِقَسوة القُلوب و ما قَست القُلوب الاّ لِكَثرة الذّنوب (423)

اشك چشم ها نخشكد مگر به خاطر قساوت و سختى دل ها و دل ها سخت نشود مگر بخاطر گناهان بسيار.

2 سلب نعمت

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: پدرم همواره مى فرمود:

اِنّ اللّه قَضى قَضاء حَتماً الاّ يُنعِمُ على العبد بِنِعمةٍ فَيَسلُبها ايّاه حتّى يُحدِث العبد ذَنباً يَستَحقّ بذلك النّقمة (424)

خداوند حكم قطعى فرموده كه نعمتى را كه به بنده اش داده، از او نگيرد، مگر زمانى كه بنده گناهى انجام دهد كه بخاطر آن سزاوار كيفر گردد.

3 عدم استجابت دعا

امام باقر عليه‌السلام فرمودند:

همانا بنده از خدا حاجتى مى خواهد، اقتضا دارد كه زود يا دير برآورده شود، سپس آن بنده گناهى انجام مى دهد خداوند به فرشته مى فرمايد: حاجت او را روا مكن و او را محروم ساز زيرا در معرض خشم من درآمد و سزاوار محروميت شد. (425)

4 الحاد و انكار

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در ضمن گفتارى فرمودند:

فاِنّ المَعاصى تَستَولى الضَّلال على صاحِبها حتّى تُوقِعُه رَدّ ولايَة وصىِّ رسول اللّه و دفع نبوة نبى اللّه و لا تزال بذلك حتّى توقعه فى ردّ توحيد اللّه و الالحاد فى دين اللّه (426)

همانا گناهان گمراهى را بر گنهكار مسلط مى نمايد تا آنجا كه او را به رد ولايت و امامت وصى رسول خدا و انكار نبوت پيامبر و به همين منوال انكار يكتايى خدا و الحاد و كفر در دين خدا، آلوده مى گرداند.

5 قطع روزى

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

إ نّ الرّجُل لَيَذنب الذَّنْب فَيَدرء عنه الرّزق (427)

مردى گناهى انجام مى دهد و در نتيجه روزى از او دور مى شود.

6 محروميت از نماز شب

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

إ نّ الرّجل يَذنب الذَّنْب فَيحرم صَلاة الليل (428)

انسان بر اثر ارتكاب گناه از نماز شب محروم مى گردد.

7 عدم امن از حوادث

اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمودند:

گنهكار نبايد خود را از بلاهاى شبانه و حوادث ناگهانى ايمن بداند. (429)

و عواقب شوم ديگر كه آنها را فهرست وار ذكر مى كنيم؛

8 قطع باران. 9 ويرانى خانه.

10 حبس صدساله قيامت. 11 خشم و لعن الهى.

12 بلاهاى بى سابقه. 13 پشيمانى.

14 پرده درى و رسوايى. 15 كوتاهى عمر.

16 زلزله. 17 فقر عمومى.

18 اندوه. 19 بيمارى.

20 تسلط اشرار

روايات در اين زمينه، بسيار است. (430) براى رعايت اختصار اين فصل را با پنج روايت ذيل به پايان مى بريم :

الف) پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

هركس در امر نماز سستى كند و آن را سبك شمرد خداوند او را به پانزده بلا گرفتار مى كند:

1 كوتاهى عمر. 2 كمى روزى. 3 زدودن سيماى صالحان از چهره اش. 4 عدم پاداش براى اعمالش. 5 عدم استجابت دعا.

6 عدم بهره مندى او از دعاى صالحان. 7 مرگ ذليلانه. 8 مرگ در حال گرسنگى و تشنگى. 9 ماموريت فرشته اى از طرف خدا كه او را در قبرش شكنجه دهد. 10 قبر را بر او تنگ نمايد. 11 قبرش تاريك است. 12 ماموريت فرشته اى براى كشاندن او بر زمين از ناحيه صورت در منظر مردم. 13 حسابرسى شديد قيامت. 14 سلب نظر و توجه خدا به او. 15 ابتلا به عذاب سخت. (431)

ب) پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

زنا كردن داراى شش اثر است كه سه اثرش در دنيا است و سه اثرش در آخرت مى باشد،

اثر دنيوى آن عبارتست از: رسوايى، كوتاهى عمر و قطع روزى.

و اما اثر اخروى آن عبارتست از: سختى حساب، خشم خدا و جاودانگى در آتش ‍ دوزخ و همچنين اعمال نيك او بدون پاداش است و دعايش به استجابت نمى رسد و بهره اى از دعاى صالحان نمى برد. (432)

ج) معاذبن جبل مى گويد: در منزل ابوايّوب انصارى و در محضر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بودم كه از آن حضرت پرسيدم، منظور اين آيه چيست؟

يوم يُنْفخ فى الصّور فَتَاءتون اءفْواجاً (433)

روز قيامت در صور دميده مى شود، پس مردم گروه گروه مى آيند.

آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله در پاسخ فرمود:

ده گروه از امت من در قيامت كه به چهره هاى مخصوصى از سايرين متمايز هستند وارد صحنه مى شوند؛

1 ميمون. 2 خوك. 3 واژگونه. 4 كور. 5 گنگ و كر. 6 زبانشان را مى جوند و از دهانشان چرك كه همه را ناراحت مى كند بيرون مى آيد.

7 بدبوتر از مردار گنديده. 8 پوشيده به لباس هاى آتشين و مس گداخته و چسبان. 9 با دست و پاى بريده. 10 آويخته شده بر دارهاى آتشين.

گروه اول؛ سخن چينان، گروه دوم؛ حرام خوران، گروه سوم؛ رباخوران، گروه چهارم؛ ستمگران در قضاوت، گروه پنجم؛ از خود راضى و خود بينان، گروه ششم؛ علما و قاضيان بى عمل، گروه هفتم؛ آزار دهندگان به همسايه، گروه هشتم؛ جاسوسان نزد ظالم، گره نهم؛ شهوترانان و مانع اداى حق خدا از اموال خود و گروه دهم؛ متكبران مى باشند. (434)

د) رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

مَن وَلِىَ عَشرةً فلم يَعدِل فيهم جاءَ يومَ القِيامة وَ يَداه و رِجلاه و راسُه فى ثقْب فاءس (435) (436)

هر كس سرپرست ده نفر شود ولى رفتارش با آنها عادلانه نباشد روز قيامت در حالى بيايد كه دست و پا و سر او در سوراخ تبرى باشد.

ه‍) امام صادق عليه‌السلام فرمود:

مَن سوّد إ سمه فى ديوان ولد فُلان حَشَره اللّه يَوم القِيامة خِنزيراً (437)

كسى كه نام خود را در دفتر ادارى فرزندان فلان (يعنى حكومت طاغوتى بنى عباس و هر طاغوت ديگر) ثبت كند، خداوند او را در روز قيامت به صورت خوك محشور مى كند.

و) رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

هنگامى كه عمل زنا آشكار شود، مرگ ناگهانى زياد مى گردد... و هنگامى كه در ترازو كم فروشى شود، خداوند قحطى و كمبود را بر مردم فرود مى آورد و هنگامى كه مردم زكات اموال خود را ندهند زمين بركت هاى خود، از زراعت و ميوه و معادن را بروز نمى دهد، .... و هنگامى كه قطع صله ى رحم رواج يافت ثروت ها در دست اشرار قرار مى گيرد و هنگامى كه امر به معروف و نهى از منكر ترك گرديد خداوند اشرار را بر مردم مسلط مى كند، كه هر چه نيكان آنها دعا كنند به استجابت نمى رسد. (438)

فردوسى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به رستم چنين گفت دستان (439) كه كم |  | كن اى پور بر زيردستان ستم |
| اگر چه ترا زيردستان بسى است |  | فلك را در اين زير دستان بسى است |
| مكن تا توانى دل خلق ريش |  | وگر ميكنى ميكنى بيخ خويش |
| مكن تا توانى ستم بر كسى |  | ستمگر به گيتى نماند بسى |

# توبه و پاكسازى

## توبه و پاكسازى

از نشانه هاى رحمت و لطف وسيع الهى، نعمت توبه و پذيرش آن از سوى خداوند.

توبه به معنى ترك گناه، بازگشت به سوى خدا و عذرخواهى در پيشگاه خداوند است.

عذرخواهى بر سه گونه است؛

گاهى عذر آورنده مى گويد: من اصلاً فلان كار را انجام نداده ام. گاهى مى گويد: من به آن جهت اين كار را انجام دادم. و گاهى مى گويد: اين كار را انجام دادم ولى خطا كردم و بد كردم و اينك پشيمانم. اين همان توبه است.

توبه در اسلام داراى شرايطى است؛ 1 ترك گناه. 2 پشيمانى از گناه. 3تصميم بر انجام ندادن دوباره ى گناه. 4 تلافى و جبران گناه. (440)

توبه همچون بيرون آوردن لباس چركين از بدن و پوشيدن لباس پاك و تميز است. توبه همچون شستشوى بدن آلوده و عطر زدن است.

قرآن در آغاز سوره ى هود مى فرمايد:

و ان استغفروا ربكم ثم توبوا اليه (441)

و از پرودگار خود آمرزش بطلبيد، سپس به سوى او بازگرديد.

آوردن استغفار و توبه در يك آيه، حاكى از آن است كه اين دو با هم تفاوت دارند، اولى به معنى شستشو و دومى به معنى كسب كمالات است. و كه انسان نخست بايد خود را از گناهان پاك سازد و سپس خود را به اوصاف الهى بيارايد، نخست هرگونه معبود باطل را از قلب خود بزدايد و سپس معبود حق را در آن جاى دهد، به قول حافظ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا نفس، مبرّا ز نواهى نكنى |  | دل، آئينه ى نور الهى نكنى |

### استغفار و توبه در قرآن

در قرآن، ذات پاك خداوند، 91 بار غفور، «بسيار آمرزنده» و 5 بار غفّار، «بسيار بخشنده» ياد شده و در آيات بسيارى، مردم به استغفار و طلب آمرزش از درگاه خدا دعوت شده اند. وبيش از 80 بار سخن از توبه و پذيرش توبه به ميان آمده است. در اينجا به ذكر چند آيه مى پردازيم :

1. و الّذين اِذا فَعَلوا فاحِشَة اَو ظلموا اَنفُسهم ذكروا اللّه فَاستَغفروا لِذُنوبِهم (442)

و از نشانه هاى پرهيزكاران آن است كه : هرگاه مرتكب عمل زشتى شوند، يا به خود ستم كنند، به ياد خدا مى افتند و براى گناهان خود از خدا طلب آمرزش ‍ مى كنند.

2. و من يَعمَل سُوء او يَظلِم نَفسَه ثُمّ يَستغفِرِ اللّه يَجد اللّه غَفوراً رَحيماً (443)

كسى كه كار بدى انجام دهد، يا به خود ستم كند، سپس از خداوند طلب آمرزش ‍ نمايد، خداوند را آمرزنده و مهربان خواهد يافت.

3. وعد اللّه الّذينَ آمَنوا و عَمِلوا الصّالِحاتِ لَهم مَغفِرةٌ و اءجرٌعظيم (444)

خداوند به آنها كه ايمان آورده و عمل صالح انجام داده اند وعده ى آمرزش و پاداش عظيمى داده است.

4. قُل يا عِبادِىَ الَّذينَ اءسرفُوا على اَنفُسهِم لا تَقْنطوا مِن رَحمَة اللّه إ نّ اللّه يَغفرُ الذُّنوبَ جَميعاً إ نَّه هو الغَفورُ الرّحيم (445)

بگو اى بندگان من كه بر خود اسراف و ستم كرده ايد، از رحمت خداوند نوميد نشويد كه خدا همه گناهان را مى آمرزد و او بسيار بخشنده و مهربان است.

تعبيراتى كه در اين آيه آمده مانند: «بندگان من»، «نااميد نشويد»، «رحمت خدا»، «آمرزش همه ى گناهان»، «غفور و رحيم بودن خدا»، همه حكايت از وسعت دامنه استغفار و پذيرش توبه و گستردگى رحمت الهى مى كند، بخصوص تعبير به عبادى «بندگان من»، كه بيانگر آن است كه همه از خوب و بد، بندگان خدا هستند و خداوند به آنها آنچنان مهربان است كه آنها را بندگان خودش خوانده است. بنابراين چشم انداز اميد به آمرزش، بسيار وسيع و گسترده است.

5. و اِذا سَئَلكَ عِبادِى عَنّى فَانّى قَريبٌ اُجيبُ دَعوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ فَليَستجيبوا لِى و ليُؤ مِنوا بى لَعلَّهُم يَرشُدون (446)

هنگامى كه بندگانم از تو درباره من سوال كنند، (بگو) من نزديكم به دعا كننده به هنگامى كه مرا مى خواند پاسخ مى گويم، پس بايد دعوت مرا بپذيرند و به من ايمان بياورند تا راه يابند و به مقصد برسند.

از لطايف و نكات بسيار ظريف در نزديك بودن خدا به انسان اينكه در اين آيه خداوند هفت بار، امور را به ذات پاك خود، بدون واسطه نسبت داده است : بندگان من، درباره من، من نزديكم، مرا مى خواند، من پاسخ مى گويم، دعوت مرا اجابت كند، به من ايمان آورد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يار نزديكتر از من به من است |  | وين عجب بين كه من از وى دورم |

6... و تُوبُوا اِلى اللّهِ جَمعياً اَيُّها المؤمنون (447)

اى مؤمنان! همگى به سوى خدا باز گرديد.

7. وَ هُو الّذى يَقبِلُ التَّوبَة مِن عِبادِه (448)

و خدا كسى است كه توبه بندگانش را مى پذيرد.

8... اِنَّ اللّه يُحِبُّ التَّوّابِين (449)

قطعاً خداوند توبه كنندگان را دوست دارد.

9. يا ايّها الَّذينَ آمَنوا تُوبُوا اِلَى اللّهِ تَوبَةً نَصُوحاً (450)

اى كسانى كه ايمان آورده ايد توبه حقيقى و خالص كنيد.

10. و هُو الَّذى يَقبلُ التَّوبَة عَن عِبادِه و يَعفُوا عَنِ السّيّئات (451)

او كسى است كه توبه ى بندگانش را مى پذيرد و از گناهان مى گذرد.

11. اَفَلا يَتُوبُونَ اِلَى اللّه و يَستَغفِروُنَه و اللّهُ غَفُورٌ رَحيم (452)

آيا توبه نمى كنند و به سوى خدا باز نمى گردند واز او طلب آمرزش نمى نمايند. خداوند آمرزنده مهربان است.

در اين آيه با استفهام انكارى كه بيانگر تاكيد است، خداوند انسان ها را به سوى توبه و استغفار دعوت مى نمايد و با ذكر دو صفت غفور و رحيم بودنش، عواطف آنها را تحريك مى نمايد تا شايد به سوى خدا باز گردند و با آب استغفار، گناهانشان را بشويند و در پرتو توبه بر كمالات و فضايل انسانى خود بيفزايند.

### توبه از ديدگاه روايات

با بررسى و تجزيه و تحليل روايات مربوط به توبه و استغفار، مطالب متنوع و جامعى، پيرامون توبه به دست مى آيد كه در اينجا به طور خلاصه به بخش مهمى از آن مى پردازيم :

1. توبه راستين

توبه ى راستين پنج ركن دارد: 1 ترك گناه. 2 پشيمانى از گناهان سابق. 3 تصميم بر ترك گناه. 4 جبران گناهانى كه قابل جبران است با اداى حق اللّه و حق النّاس. 5 استغفار با زبان.

توبه نصوح چيست؟

چنانكه قبلاً ذكر شد در قرآن آمده :

تُوبُوا الى اللّه تَوبَة نَصُوحاً (453)

به درگاه الهى توبه نصوح كنيد.

امام صادق عليه‌السلام در تفسير واژه «نصوح» چنين فرمودند:

هو الذَّنبُ الّذى لا يَعودُ فيه اَبداً (454)

آن توبه اى است كه هرگز به آن گناه باز نگردد.

و امام هادى عليه‌السلام در معنى نصوح فرمود:

ان يكونَ الباطِنُ كالظاهِر و افضِل من ذلك (455)

توبه ى نصوح، آن است كه باطن انسان مانند ظاهر بلكه بهتر از ظاهر باشد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در معنى نصوح فرمودند:

اءن يَتُوب التائِب ثمّ لايَرجع فى ذَنبٍ كما لايَعود اللَبن الى الضَّرع (456)

توبه كننده، هرگز به گناه باز نگردد، چنانكه شير به پستان باز نمى گردد.

امام على عليه‌السلام در معنى نصوح مى فرمايد:

نَدمٌ بِالقَلب و استِغفار باللّسان و القَصد على ان لا يَعود (457) پشيمانى قلبى و عذرخواهى با زبان، و تصميم جدى و مداوم بر ترك گناه.

2. شرائط صحت و كمال توبه

شخصى براى خودنمايى در محضر على عليه‌السلام گفت : اءستغفر اللّه على عليه‌السلام به او فرمود: مادرت به عزايت بنشيند آيا مى دانى استغفار (تنها به زبان نيست و) از درجه اعلى است؟ سپس ‍ فرمود:

استغفار و توبه داراى شش ركن است :

1 پشيمانى از گناهان قبل. 2 تصميم بر ترك گناه. 3 اداى حق مردم. 4 اداى حق الله. 5 ذوب شدن گوشت بدن كه از غذاى حرام روييده شده با حزن و اندوه. 6 بدن سختى طاعت خدا را بچشد همانگونه كه شيرينى گناه را چشيده است. (458) در اين هنگام بگو: اءستغفر اللّه. (459)

امام سجاد عليه‌السلام فرمودند:

انّما تَوبَة، اَلعَمل و الرُّجوع عن الاَمر و ليستِ التَّوبة بِالكَلام (460)

توبه يعنى كار شايسته و بازگشت از انحراف، نه لقلقه ى زبان.

يكى ديگر از شرايط توبه، جبران ضايعات گناه است.

قرآن در اين باره مى فرمايد:

اِلاّ الَّذينَ تابُوا مِن بَعدِ ذلِك وَ اَصْلحوا

مگر كسانى كه بعد از اين توبه كنند و به اصلاح و جبران بپردازند.

جمله و اصلحوا بيانگر اين است كه شرط مهم توبه اصلاح و جبران ضايعات گناه است.

يكى ديگر از شرايط كمال توبه اقرار به گناه است، تا آنجا كه امام باقرعليه‌السلام فرمودند:

و اللّه ما ينجو من الذّنب الاّ من اقربه

سوگند به خدا از گناه نجات پيدا نمى كند، مگر كسى كه به گناه اعتراف كند. (461)

و حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

المُقرّ بالذَّنبِ تائِب (462)

اعتراف كننده به گناه، توبه كننده است.

3. انواع توبه و مراحل آن

امام صادق عليه‌السلام در ضمن گفتارى فرمودند:

و كل فرقة من العباد لهم توبة.... و توبة الخاص، من الاشتغال بغير الله تعالى و توبة العام من الذنوب (463)

هر گروهى داراى يك نوع توبه هستند.... توبه بندگان خاص و ممتاز، توبه كردن از لحظات غفلت از خدا و متوجه شدن به غير خداست و توبه توده ى مردم، توبه از گناهان است.

مطلب ديگر اينكه، پشيمانى از گذشته و تصميم بر ترك گناه، مرحله ى نخستين توبه است، مراحل بعد آن است كه توبه كننده از هر نظر به حالت روحانى قبل از گناه درآيد.

همچون بيمار و كسى كه تب دارد، كه با خوردن دارو، تب او قطع مى شود، ولى بعد از اين مرحله نياز به داروهاى تقويتى دارد تا با استفاده از آنها، بنيه ى جسمى او به مرحله ى قبل از بيمارى برسد و شايد سخن امام باقر عليه‌السلام بر همين اساس باشد كه فرمود:

التائِبُ من الذَّنب كَمَن لا ذَنبَ له و المُقيم على الذّنب و هو مستغفِرٌ منه كالمُستَهز (464)

توبه كننده از گناه همانند كسى است كه گناه ندارد و آنكه در گناه بماند و در عين حال استغفار كند همانند مسخره كننده است.

4. وسعت دامنه ى پذيرش توبه

چنانكه قبلاً ذكر شد، خداوند مى فرمايد:

... لا تَقنطوا مِن رَحمَة اللّه اِنّ اللّهَ يَغفِرالذُّنوبَ جَميعاً (465)

از رحمت خدا نااميد نشويد، خداوند همه گناهان را مى آمرزد.

اين آيه با صراحت بيان مى دارد كه راه توبه به روى همه كس باز است. تا آنجا كه نقل شده «وحشى» قاتل حضرت حمزه عليه‌السلام با شنيدن اين آيه به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و اظهار توبه كرد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله توبه او را پذيرفت فقط به او فرمود: از من غايب شو، چرا كه من نمى توانم به تو نگاه كنم.

بعضى سئوال كردند: آيا اين آيه درباره ى وحشى است يا شامل همه ى مسلمين مى شود؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: همه را شامل مى شود (466)

وسعت و دامنه ى پذيرش توبه تا آنجا است كه روايت شده : شخصى در محضر حضرت رضا صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت : خدا لعنت كند كسى كه با على عليه‌السلام جنگيد. امام رضا عليه‌السلام به او فرمود:

قل الاّ مَن تاب و اَصلح (467)

بگو مگر كسى كه توبه كرد و خود را اصلاح نمود.

و اين بيانگر لطف الهى نسبت به گنهكاران است اصولاً اسلام راه بازگشت به سوى خدا را به روى هيچ كس نمى بندد، حتى در مورد عذاب سخت شكنجه گران مى فرمايد:

اِنّ الَّذينَ فَتَنُوا الْمؤمنينَ و المؤمناتِ ثُمَّ لَم يَتُوبُوا فَلَهم عَذابُ جَهنَّم (468)

براى آنانكه زنان و مردان با ايمان را شكنجه دادند، ولى توبه ننمودند عذاب دوزخ است.

جمله ثم لم يتوبوا حاكى از پذيرش توبه ى شكنجه گران است.

5. محبت خاص خدا به توبه كنندگان

در قرآن مى خوانيم :

اِنَّ اللّه يُحِبُّ التَّوّابين (469)

خداوند قطعاً توبه كنندگان را دوست مى دارد.

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

هر گاه مردى در شب تاريك شتر و توشه اش را در سفر گم كند و سپس پيدا كند، چقدر خوشحال مى شود، خداوند بيشتر از او نسبت به توبه كننده فرحناك مى شود. (470)

و در سخن ديگر فرمودند:

الله افرح بتوبة عبده من العقيم الوالد، و من الضال الواجد، و من الظمان الوارد (471)

خداوند به توبه بنده اش فرحناك تر است از مرد عقيمى كه داراى فرزند شود و از شخصى كه گمشده اش را پيدا كند، و از تشنه اى كه به آب مى رسد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

هيچ موجودى در پيشگاه خدا، محبوبتر از مرد يا زن توبه كننده نيست. (472)

نيز فرمودند:

التائبُ حَبيب اللّه (473)

توبه كننده، محبوب خدا است.

6. سرزنش از تاخير توبه

انسان، هر لحظه مامور به توبه است و فرمان توبوا، «توبه كنيد» او را به تعجيل در توبه دعوت مى نمايد، بنابراين تاخير در توبه تاخير در انجام فرمان الهى است و چنين كسى در هر لحظه به عنوان ترك كننده ى فرمان خدا به حساب مى آيد.

امام جواد عليه‌السلام مى فرمايد:

تَاخير التُّوبَة اِغتِرار، و طُول التَسويف حَيرَة (474)

تاخير توبه نوعى غرور و بى خبرى و طولانى نمودن آن نوعى حيرت و سرگردانى است.

مردى از اميرمؤمنان على عليه‌السلام درخواست موعظه كرد، آن حضرت به او فرمود:

لا تَكُن ممّن يَرجوا الا خِرة بِغَير العَمَل و يُرَجِّى التَّوبَة بِطُول الاَمَل (475)

از كسانى مباش كه بدون عمل، اميد سعادت آخرت را دارند، و توبه را با آرزوهاى دراز به تاخير مى اندازند.

نيز فرمودند:

لا دينَ لِمُسَوّف بِتَوبته (476)

آنكس كه توبه را به آينده موكول مى كند، دين ندارد.

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

ايّاكَ و التَّسويف فَانَّه بَحرٌ يُغرَقُ فيه الهَلْكى (477)

از تاخير انداختن (توبه) بپرهيز، زيرا تاخير انداختن (همچون) دريايى است كه درمانده در آن غرق مى گردد.

بايد توجه داشت كه توبه هنگام مرگ، ارزشى ندارد، چنانكه ايمان و توبه فرعون هنگام غرق شدن پذيرفته نشد و در آيه 18 سوره نساء به اين مطلب تصريح شده است.

محمد همدانى مى گويد، از حضرت رضا عليه‌السلام پرسيدم : چرا خدا، فرعون را غرق كرد، با اينكه ايمان آورد و به توحيد اعتراف كرد؟

آن حضرت در پاسخ فرمود:

لانَّه آمَنَ عند رُؤ يَة البَاءس، و الايمانُ عِند رؤ يَةِ البَاءسِ غَير مَقبُول (478) (479)

زيرا فرعون هنگام ديدن عذاب، ايمان آورد. و ايمان در اين هنگام پذيرفته نيست.

و اين را نيز نبايد از نظر دور داشت كه در روايات متعدد آمده هرگاه مؤمن گناهى مرتكب شود، تا هفت ساعت به او مهلت داده مى شود كه اگر در اين هفت ساعت توبه كرد، گناه او در نامه عمل ثبت نمى گردد، در بعضى از روايات به جاى هفت ساعت از صبح تا شب ذكر شده است، امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

إ نّ العبد اذا اءذنب ذنباً اُجِّل من غَدوَةٍ الى الليل فانْ استغفر الله لم يكتب عليه (480)

بنده وقتى كه گناه كند، از بامداد تا شب مهلت دارد اگر در اين مدت از درگاه خدا طلب آمرزش كرد، آن گناه بر او نوشته نشود.

7. نتايج درخشان توبه

توبه و قبولى آن از نعمت ها و مواهب كم نظير الهى است و داراى آثار و نتايج بسيار درخشانى است.

توبه حقيقى آنچنان انسان گنهكار را دگرگون مى كند، كه گويى اصلاً گناه نكرده است. چنانكه امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

التائب من الذنب كمن لا ذنب له (481)

توبه كننده از گناه مانند آن است كه گناهى نكرده است.

توبه ى حقيقى موجب پرده پوشى و نابودى آثار گناه مى گردد، امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

هنگامى كه بنده توبه ى حقيقى كرد، خداوند او را دوست مى دارد، و در دنيا و آخرت گناهان او را مى پوشاند، هرچه از گناهان كه دو فرشته موكل بر او برايش نوشته اند از يادشان ببرد و به اعضاى بدن وحى مى كند كه گناهان او را پنهان كنيد. و به نقاط زمين (كه او در آن گناه كرده) فرمان مى دهد گناهان او را پنهان كنيد.

فيلقى اللّه حين اَلقاه و ليس شَيى يَشهد عليه بشى ء من الذّنوب (482)

پس توبه كننده با خدا ملاقات كند به گونه اى كه هيچ چيز نيست كه در پيشگاه خدا گواهى بدهد كه او چيزى از گناه را انجام داده است.

در آيه ى 8 سوره تحريم كه به توبه نصوح امر شده، به پنج ثمره و نتيجه ى توبه حقيقى اشاره شده كه عبارتند از:

1 بخشودگى گناهان.

2 ورود در بهشت پر نعمت الهى.

3 عدم رسوايى در قيامت.

4 نور ايمان و عمل، در قيامت به سراغ توبه كنندگان آمده و پيشاپيش ‍ آنها حركت نموده و ايشان را به سوى بهشت، هدايت مى كنند. (483)

5 توجه آنها به خدا بيشتر مى گردد، و تقاضاى تكميل نور و آمرزش ‍ كامل گناه خود مى كنند.

بطور خلاصه، توبه ى حقيقى انسان را محبوب خدا مى كند، آن هم به عنوان محبوبترين بندگان، چنانكه امام كاظم عليه‌السلام مى فرمايد:

و اَحَبّ العِباد الى اللّه تعالى المُفَتَّنون التَّوابون (484)

و محبوب ترين بندگان در پيشگاه خدا، آنهايى هستند كه در فتنه (گناه) واقع شوند و بسيار توبه كنند.

و در روايت ديگرى از امام معصوم نقل شده (485) كه خداوند به توبه كنندگان، سه موهبت عطا كرده كه اگر يكى از آنها را به همه ى اهل آسمان ها و زمين مى داد همه ى آنها نجات مى يافتند:

1 بشارت به آنها كه خداوند آنانرا دوست دارد، (486) و كسى كه خدا او را دوست بدارد او را عذاب نمى كند.

2 حاملين عرش خدا و ره يافتگان در جوار عرش كبريايى خداوند براى توبه كنندگان، طلب آمرزش مى كنند و مقامات عالى را براى آنها آرزو مى نمايند. (487)

3 گناهان توبه كنندگان به حسنات و پاداش ها، تبديل مى گردد و خداوند به آنها نويد رحمت و امن داده است. (488)

در پايان بحث توبه، با امام سجاد عليه‌السلام همنوا شويم كه در فرازى از مناجات خود از مناجات هاى پانزده گانه اش به پيشگاه خداوند چنين عرض مى كند:

الهى اءنت فَتَحت لِعبادك باباً الى عَفوِك، سمّيتَه التّوبه، فقلت : توبوا الى اللّه توبة نصوحاً، فما عذر مَن اءغفل دخول الباب بعد فتحه؟ (489)

اى خداى من! تو آن كسى هستى كه درى به سوى عفوت براى بندگانت گشوده اى و نام آن را توبه نهاده اى و (در قرآن) فرموده اى : به سوى خدا باز گرديد و توجه خالص كنيد، اكنون عذر كسانى كه از وارد شدن به اين در گشوده غفلت كرده اند، چيست؟

## جبران گناه

قبلاً يادآورى شد كه در توبه يكى از اركان مهم، جبران گناه است، كه موجب شستن آثار گناه شده و زدودن رسوبات گناه مى گردد.

از اين جبران، در اسلام با عنوان «كفارات و تكفير» «پوشاندن و پاك كردن» ياد مى شود.

«تكفير» در مقابل «اِحباط» است، احباط يعنى انسان با ارتكاب گناه، كارهاى نيك خود را پوچ و بى اثر كند، ولى تكفير يعنى انسان با كارهاى نيك، آثار گناهان از چهره جان خود بزدايد، به عبارت روشنتر توبه داراى دو مرحله است :

1 قطع و ترك گناه (پاكسازى).

2 تقويت جان با اعمال نيك (بهسازى).

همانند بيمارى كه درمان او داراى دو بعد است، يكى خوردن داروى هاى درمان كننده، دوم خوردن داروهاى نيروبخش، تا آثار و ضايعات بيمارى را از بين ببرد.

چنانكه خواهيم گفت : جبران گناهان گاهى به مرحله اى مى رسد، كه بايد گناهان سابق را تبديل به نيكى ها كند. يعنى نه تنها آثار گناه را از لوح دل بشويد، بلكه آثار درخشان كارهاى نيك را جايگزين آن بنمايد. به عنوان مثال اگر كسى مدت ها پدر يا مادرش را آزرده و اكنون توبه كرده، تنها قطع آزار كافى نيست. بلكه بايد با شيرينى محبت خود، تلخى آزار را جبران كند.

### جبران گناه از ديدگاه قرآن

1. و يَدْرؤُونَ بِالحَسَنَةِ السَّيّئة (490)

(انديشمندان) با كارهاى نيك، كارهاى بد خود را از بين مى برند.

2. اِلاّ مَن تابَ و آمن و عَمل صالِحاً اُولئِك يُبدِّل اللّه سيِّئاتِهم حَسَنات (491)

مگر كسى كه توبه كند و ايمان آورد و عمل صالح انجام دهد، كه خداوند گناهان اين گروه را به حسنات تبديل مى كند.

3. و اَقِم الصَّلوةَ طَرَفَى النَّهار و زُلَفاً مِنَ الليل اِنَّ الحَسَنات يُذهِبْن السَّيّئات (492)

نماز را در دو طرف روز و اوايل شب برپادار، چرا كه نيكى ها، بدى ها را بر طرف مى سازد.

4. اِنْ تَجتَنِبُوا كَبائِرَ ما تَنهَون عَنه نُكَفِّر عَنكُم سيِّئاتِكم (493) اگر از گناهان كبيره اى كه از آن نهى شده ايد، اجتناب كنيد گناهان كوچك شما را مى پوشانيم.

5. و الَّذينَ آمَنوا و عَمِلوا الصّالِحاتِ لَنُكَفِّرنَّ عَنهُم سَيِّئاتِهم (494)

كسانى كه ايمان آورده و عمل صالح انجام دادند، قطعاً گناهان آنان را مى پوشانيم.

منظور از پوشاندن گناه محو آثار آن است.

6... فَالَّذينَ هاجروا وَ اُخرِجوا مِن دِيارِهم و اُوذوا فى سَبيلى و قاتَلوا وَ قُتلوا لاُكَفِّرنَّ عَنهم سَيِّئاتهم (495)

پس آنها كه در راه خدا هجرت كردند و از خانه هاى خود بيرون رانده شدند، و در راه من آزار ديدند و جنگ كردند و كشته شدند سوگند ياد مى كنم كه گناهان آنها را مى پوشانم و محو مى كنم.

از آيات فوق چنين نتيجه مى گيريم كه :

توبه اى مورد قبول است و موجب محو گناهان مى گردد كه با ايمان، عمل صالح، نماز، هجرت، جهاد و شهادت همراه باشد و گرنه ضايعات گناهان سابق، جبران نخواهد شد.

### جبران گناه از ديدگاه روايات

در روايات بطور صريح تاكيد شده كه در توبه ترك گناه و پشيمانى، كفايت نمى كند. بلكه بايد آثارى را كه گناهان در زندگى انسان پديد آورده اند با كارهاى نيك، جبران و اصلاح نمود.

اين جبران در چهره هاى مخصوصى بروز مى كند، تا عامل تربيت و تكامل انسان گردد. براى تكميل اين بحث، به روايات زير توجه كنيد:

1 رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

اتَّقِ اللّه حيث كنت و خالط الناس بخلق حسن و اذا عملت سيئة فاعمل حسنة تمحوها (496)

در هر جا هستى از خدا بترس و با مردم با خلق نيك بر خورد كن، و هرگاه گناهى كردى كار نيكى انجام بده كه آن گناه را محو كند.

2 امام صادق عليه‌السلام در گفتارى فرمودند:

... مَن عَمل سيّئة فى السّر فليعمل حسنة فى السّر و من عمل سيّئة فى العَلانية فَليَعمل حَسنة فى العلانية (497)

كسى كه در پنهانى گناه كند، پس در پنهانى كارنيكى انجام بدهد، و كسى كه آشكارا گناه كرد، پس آشكارا كار نيك انجام دهد.

3 امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

التّائب إ ذا لم يَستبن اءثر التّوبة فلَيس بِتائب : يرضى الخصماء و يُعيد الصّلوات ويتواضع بين الخَلق يتّقى نفسه عن الشهوات.. (498)

هرگاه نشانه هاى توبه، از توبه كننده آشكار نگردد، او توبه كننده حقيقى نيست. (آشكار شدن نشانه هاى توبه اين است كه :) آنها را كه ادعاى حقى بر او دارند راضى كند، نمازهاى قضا شده اش را اعاده نمايد، در برابر مؤمنان متواضع باشد، و خود را از طغيان هوس هاى نفسانى حفظ نمايد...

4 اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمودند:

ثَمَرة التّوبة إ ستدراك فَوارط النّفس (499)

ميوه و اثر توبه، جبران ضايعات نفس است.

5 امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

ما اءحسن الحَسنات بَعد السّيئات (500)

چقدر كارهاى نيك، بعد از گناهان شايسته و زيبا است.

6 امام كاظم عليه‌السلام فرمودند:

من كفارات الذّنوب العِظام إ غاثة المَلهوف و التّنفيس عن المَكروب (501)

از كفارات گناهان بزرگ، پناه دادن به انسان هاى پريشان و گرفتار و زدودن اندوه از اندوهگين است.

7 شخصى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پرسيد: كفاره ى گناه غيبت چيست؟

حضرت فرمودند:

تَستَغفر لِمَن إ غتَبته (502)

براى كسى كه او را غيبت كرده اى، از خدا طلب آمرزش كن.

8 امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

ثلاث كفّارات : إ فشاء السّلام و إ طعام الطّعام و التّهجُد باللّيل و النّاس ‍ نيام (503)

سه كار كفاره و جبران كننده ى گناه است : 1 بلند سلام كردن 2 اطعام دادن 3 نماز شب و عبادت در آن هنگام كه مردم خوابيده اند.

9 امام باقر عليه‌السلام فرمودند:

اءربع مَن كنّ فيه و كان مِن قَرنه الى قَدمه ذُنوباً بَدّلها اللّه حَسنات : الصِّدق و الحَياء و حُسنُ الخُلق و الشّكر (504)

اگر كسى داراى چهار خصلت باشد هر چند از سر تا قدمش را گناه فرا گرفته باشد خداوند آن گناهان را به نيكى تبديل مى كند:

1 راستگويى. 2 شرم وحيا. 3 نيك خلقى. 4 روحيه ى شكرگزارى.

10 شخصى به حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و عرض ‍ كرد: گناهانم بسيار شده اند و اعمال نيكم اندك است. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

اءكثر السّجود فانّه يحطّ الذّنوب كما تحطّ الرّيح وَرق الشجر (505)

سجده هاى بسيار بجا بياور چرا كه سجده، گناهان را آنچنان مى ريزد كه باد برگ هاى درخت را مى ريزد.

### هماهنگى جبران با گناه

جبران گناه، با كارهاى نيك، ممكن است به صورت هاى گوناگون مانند كمك هاى مالى، جهاد در راه خدا، روزه گرفتن، شب زنده دارى و... انجام گيرد، ولى مناسب آن است كه جبران هر گناه متناسب با همان گناه باشد. مثلاً بى حجابى و ناپاكى را با حفظ كامل عفت و پاكدامنى، جبران كرد. گناه غيبت را با كنترل و مراقبت زبان، جبران نمود. گناه ظلم و بى رحمى را با احسان به مظلومان و دستگيرى از بينوايان، تلافى نمود. گناه چشم چرانى را با عفت چشم و نگاه هايى كه براى آن پاداش است مانند نگاه به قرآن و چهره عالم ربانى و نگاه به چهره ى پدر و مادر، جبران نمود. چنانكه از بعضى روايات اين مطلب استفاده مى شود؛

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

كفارة عمل السّلطان قَضاء حوائِج الاِخْوان (506)

كفاره و جبران (گناه) كارمندى حاكم ظالم، رسيدگى و برآوردن نيازمندى هاى برادران است.

### چند داستان در رابطه با جبران گناه

1 پيشنهاد ابولبابه

ابولبابه يكى از اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بود، ولى يهود بنى قريظه با او خويشاوندى و آشنايى داشتند.

در جريان كارشكنى هاى يهود، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله تصميم گرفت تا همه ى طوايف يهود را كه همچون ستون پنجم دشمن در داخل مركز اسلامى عمل مى كردند، از اطراف مدينه تبعيد كند و گردنكشان آنها را بقتل رساند.

يهودِ بنى قريظه در قلعه ى خود در محاصره بودند، بعضى از مسلمانان از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله خواستند آنها را ببخشد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به آنها فرمود: آيا راضى هستيد، حَكميّت در مورد آنها را به يكى از افراد شما واگذارم.

طايفه اوس جواب مثبت دادند، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله سعدبن معاذ را براى اين كار تعيين كرد، ولى بنى قريظه حَكميت سعد را نپذيرفتند. پيام دادند ابولبابه را بفرست تا با او مشورت كنيم، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ابولبابه را به سوى آنها فرستاد تا با او مشورت كنند. آنها اطراف ابولبابه را گرفتند و اظهار ناتوانى كردند. از جمله به او گفتند: آيا ما به حكميت سعدبن معاذ راضى شويم؟

ابولبابه گفت : مانعى ندارد ولى با دست اشاره به گردن كرد، يعنى تسليم شدن به حكم سعد همان و گردن زدن همان.

به اين ترتيب او يكى از اسرار نظامى را نزد دشمن فاش ساخت. ولى بى درنگ به گناه خود متوجه شد و دريافت كه به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و مسلمين خيانت كرده است، همان لحظه توبه كرد. اما آيه 27 و 28 سوره ى انفال در نهى از خيانت به خدا و رسول، نازل گرديد.

ابولبابه از شدت ناراحتى و خجلت، نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نرفت و مستقيم به مسجد پيامبر رفته و خود را به يكى از ستون هاى مسجد بست و مدت ده تا پانزده روز به همين منوال ماند و با مناجات و راز و نياز، از خدا مى خواست تا توبه اش را بپذيرد. سرانجام آيه 102 سوره توبه نازل شد و قبول شدن توبه ابولبابه اعلام گرديد.

نكته اينجا است كه ابولبابه براى جبران گناه خود، به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله عرض كرد مى خواهم به شكرانه ى قبولى توبه ام، همه ى اموالم را صدقه بدهم، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: همه را اجازه نمى دهم. او عرض كرد: دو سوم اموالم را اجازه بدهيد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: آن هم زياد است.

او عرض كرد: اجازه بده يك سوم اموالم را صدقه بدهم.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله اين پيشنهاد را پذيرفت و ابولبابه به قول خود وفا كرد. (507)

2 جبرانِ قطع رحم

دو برادر كه يكى از آنها يعقوب مغربى نام داشت، با هم براى انجام حج به سوى مكه مسافرت كردند. در راه بين اين دو برادر نزاعى در گرفت و به يكديگر بد و ناسزا گفتند. و سرانجام از هم جدا شده و به گناه بزرگ قطع رحم، مبتلا گشتند.

در اين سفر يعقوب در مدينه به حضور امام موسى بن جعفر عليهما‌السلام رسيد، امام عليه‌السلام به او فرمود: تو در فلان مكان با برادرت نزاع كردى و به همديگر ناسزا گفتيد و اين گونه رفتار برخلاف دين من و دين پدرانم مى باشد از خدا بترس و اين را بدان كه قطع رحم باعث مى شود كه بزودى مرگ بين شما جدايى اندازد، برادرت در همين مسافرت قبل از رسيدن به وطن مى ميرد و تو پشيمان خواهى شد.

يعقوب كه سخت پريشان شده بود، عرض كرد: سرنوشت من چه خواهد شد؟

امام كاظم عليه‌السلام فرمود:

امّا انّ اءجلك قد حَضر حتّى وَصلت عَمّتك بما وَصلتَها به فى منزل كذا و كذا فَزيد فى اءجلك عِشرون

پايان عمر تو نيز (به خاطر قطع رحم) فرا رسيده بود، ولى در مسير راه در فلان منزلگاه، به سراغ عمه ات رفتى و از او احوال پرسيدى و صله رحم كردى، بر عمر تو بيست سال افزوده شد

همانگونه كه امام فرموده بود به وقوع پيوست، برادر يعقوب در سفر از دنيا رفت، و يعقوب بخاطر صله ى رحم ديگر بيست سال عمر كرد. (508)

3 اداى حق به حق دار

يكى از بزرگان دودمان نخع به حضور امام باقر عليه‌السلام آمد و عرض كرد: من از زمان حكومت حجاج استاندار عبدالملك در كوفه پيوسته فرماندارِ حكومت طاغوتيان اموى بوده ام. فهل لى من توبة

«آيا راهى براى توبه من هست؟»

امام باقر عليه‌السلام سكوت كرد.

او دوباره پرسيد. امام باقر عليه‌السلام فرمود:

لا حتّى تُؤ دّى الى كُلّ ذى حقٍّ حقّه (509)

نه، تا حق هر حقدارى را بپردازى.

4 جبران يك گناه بزرگ

ابوخديجه مى گويد: امام صادق عليه‌السلام فرمودند: مردى به حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و عرض كرد: در زمان جاهليت داراى دخترى شدم. او را پروراندم تا به حد بلوغ رسيد، لباس و زيورش را بر تنش كردم، و او را به كنار چاهى آوردم و در ميان آن چاه انداختم و آخرين سخنى كه از او شنيدم اين بود كه گفت : يا اباه! (اى پدر جان!).

اينك پشيمانم و از شما مى خواهم بفرماييد كه اين گناه را چگونه جبران كنم؟ فما كفارة ذلك؟.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرمود: آيا مادرت زنده است؟ او گفت : نه.

فرمود: آيا خاله دارى؟ او گفت : آرى.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

فَابرِرها فاِنّها بمنزلة الاُمّ يُكَفِّر عنك ما صَنعتَ

به او نيكى كن، زيرا خاله همانند مادر است و نيكى به او، آن گناهت را جبران مى كند.

ابوخديجه مى گويد: از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم، اين حادثه در چه زمانى واقع شد؟

امام فرمودند: در زمان جاهليت كه دختران را مى كشتند تا مبادا اسير گردند و در قبيله ى ديگر، داراى فرزند شوند. (510)

5 دستور امام به وزير براى جبران

از داستان هاى معروف در مورد جبران گناه، ماجراى على بن يقطين وزير هارون الرشيد است. وى از دوستان امامان عليهم‌السلام بود، و مخفيانه از طرف امام عليه‌السلام اجازه داشت كه در مقام وزارت دستگاه هارون باشد و به مسلمين خدمت كند.

روزى شترچرانى كه ابراهيم نام داشت براى حاجتى نزد على بن يقطين رفت. ولى مقام وزارت باعث شد كه على بن يقطين به ابراهيم توجه نكرد و او را تحويل نگرفت و اجازه ورود به او نداد.

سال ها بعد، على بن يقطين عازم حج شد و در اين سفر به مدينه رفت و به در خانه ى امام كاظم عليه‌السلام رفت تا به حضور آن حضرت برسد، ولى امام به او اجازه ى ورود نداد.

او هر چه تلاش و كوشش كرد، موفق نشد كه به محضر امام برسد. سرانجام در بيرون خانه با امام عليه‌السلام ملاقات كرد و علت بى اعتنايى امام را پرسيد.

امام كاظم عليه‌السلام به او فرمود: چرا در فلان روز به ابراهيم ساربان بى اعتنايى كردى و اجازه ى ورود به او ندادى؟ به خاطر اين گناه، خداوند حج تو را قبول نمى كند، مگر اينكه ابراهيم را راضى كنى. (يعنى با كسب رضايت او گناه خود را جبران نمايى)

على بن يقطين به كوفه وارد شد و به منزل ابراهيم رفت و در نزد ابراهيم، صورتش را روى خاك زمين گذاشت و ابراهيم را سوگند داد كه پاى خود را روى صورتش بگذارد و به اين ترتيب از ابراهيم رضايت گرفت. آنگاه به مدينه بازگشت و به محضر امام كاظم عليه‌السلام رسيد. امام اجازه ورود به او داد و از اين عمل على بن يقطين تقدير كرد. (511)

6 دستور جبران به قيس

قيس بن عاصم از اشراف قوم خود در جزيرة العرب بود، او در زمان جاهليت دوازده نفر از دختران خود را در فواصل نزديك زنده به گور كرد، سيزدهمين دخترش را كه همسرش از او پنهان مى داشت، نيز با بى رحمانه ترين روش زنده به گور نمود.

او پس از قبول اسلام به محضر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد، در حالى كه از اين عمل شنيع خود پشيمان بود و عذرجويانه، جريان را شرح داد، قطرات اشك از ديدگان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله سرازير گشت و زار زار گريست و به قيس فرمود: اى قيس! روز بدى را در پيش دارى، كسى كه رحم نكند مشمول رحمت خداوند نمى شود.

قيس عرض كرد: براى جبران و تخفيف بارگناهم چكنم؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

اِعْتِق عن كلّ مَوئُودَة نَسَمة

براى جبران گناه هر يك از آنها را كه زنده به گور كرده اى يك برده آزاد كن.

ابوبكر به قيس گفت : تو با اينكه از ثروتمندان بودى و ترس فقر و گرسنگى نداشتى، چرا دخترانت را كشتى؟

قيس در پاسخ گفت : تا با مثل تويى هم بستر نشوند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مداخله كرد ونگذاشت نزاع ابوبكر با او ادامه يابد. (512)

### نكات و تذكرات

در پايان لازم است بطور فشرده نكاتى را يادآورى كنيم كه نقش ‍ بسزايى در شناخت گناهان دارند:

1 سه گونگى ظلم، و كيفر آن

اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمودند:

اءلا و إ نّ الظّلم ثلاثة : فَظُلم لا يغفر، و ظلم لا يترك، و ظلم مغفور لا يطلب

آگاه باشيد، ظلم بر سه گونه است : ظلمى كه هرگز بخشيده نمى شود و ظلمى كه بدون مجازات نيست و ظلمى كه (قابل بخشش است و) از آن بازخواست نمى شود.

اما ظلمى كه بخشيده نمى شود، شرك به خداست. (513) چنانكه خداوند مى فرمايد:

اِنَّ اللّهَ لا يَغفِرُ اَنْ يُشركَ بِه (514)

قطعاً خداوند شرك به خود را نمى بخشد.

اما ظلمى كه بخشيده مى شود، ظلمى است كه انسان با گناهان صغيره، به خود كرده است.

و اما ظلمى كه بدون مجازات نمى ماند، ظلم بعضى از بندگان به بعضى ديگر است كه كيفر و قصاص در اين مورد بسيار سخت است، و اين ظلم فقط مجروح ساختن با كارد و يا زدن با تازيانه نيست، بلكه چيزى است كه اين گونه مجازات ها در برابرش كوچك است. (515)

2 پست ترين گناهان

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

اءقذَر الذّنوب ثلاثة : قَتل البَهيمة و حَبس مَهر السُّنة و مَنع الا جير اءجره (516)

پست ترين گناهان سه چيز است : كشتن حيوان (بدون ذبح شرعى و بدون جهت) و خوددارى از دادن مهريه زن و ندادن مزد كارگر.

امام باقر عليه‌السلام فرمودند:

خداوند براى كارهاى بد قفل هايى قرار داد (مانند عقل و شرع و...) و كليدهاى آن قفل ها، شراب است، سپس فرمود:

الكِذب شرّ مِن الشّراب (517)

دروغ بدتر از شراب است.

3 بدترين انسان ها

جابربن عبدالله انصارى مى گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به اصحاب رو كرد و فرمود: اءلا اُخبركم بشرار رجالكم

«آيا بدترين مردانتان را به شما معرفى كنم؟»

گفتيم : اى رسول خدا! به ما خبر بده. فرمود:

إ نّ مِن شرار رجالكم البَهّات الجَرى ء الفحّاش، الا كل وَحدَه، و المانع رِفدَه و الضّارب عَبده و المُلجِى ءُ عياله الى غيره (518)

از بدترين مردان شما؛ تهمت زننده ى بى باك و بدزبان ناسزاگوست و آن كس كه تنها بخورد و از بخشش دريغ نمايد و برده اش را بزند و كسى كه عيالش را به ديگران پناه دهد. (در مخارج و نيازهاى آنها كوتاهى كند به طورى كه آنها مجبور شوند به ديگران پناه ببرند.)

4 ريشه هاى كفر

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

اصول الكفر ثلاثة : الحِرص و الاِستكبار و الحَسد

ريشه هاى كفر سه چيز است : حرص و تكبر و حسادت.

سپس فرمود: حرص، موجب شد كه آدم عليه‌السلام از درخت مورد نهى خورد و از بهشت رانده شد.

تكبر موجب شد كه ابليس فرمان خدا را در مورد سجده ى بر حضرت آدم نپذيرد. و حسادت باعث شد كه قابيل پسر آدم برادرش هابيل را كشت. (519)

5 نشانه هاى منافق

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

ثلاث مَن كنّ فيه كان منافقاً و ان صام و صلّى و زعم انّه مسلم : مَن اِذا ائتُمِنَ خانَ و اذا حَدّث كَذِب و اذا وعد اَخلَف سه خصلت است كه اگر در كسى باشد او منافق است گرچه روزه بگيرد و نماز بخواند و گمان كند كه مسلمان است :

هرگاه امانتى به دستش آيد، در آن خيانت كند. هرگاه سخن گويد، دروغ بگويد. و هرگاه كه وعده دهد، خلف وعده نمايد. (520)

6 بزرگترين گناهان

اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

اعظم الذنوب عند اللّه ذنب صغر عند صاحبه (521)

بزرگترين گناهان در پيشگاه خدا، گناهى است كه به نظر صاحبش كوچك باشد.

شخصى از حضرت على عليه‌السلام پرسيد: ما اءكبر الكبائر؟

«بزرگترين گناهان كبيره چيست؟». حضرت فرمودند:

اَلاَمنُ من مَكر اللّه و الياءس من روح اللّه و القُنوط من رَحمة اللّه

خود را ايمن دانستن از عذاب مخفى خدا (عذاب مهلت دادن خدا) و نوميدى از لطف خدا و نااميدى از رحمت خدا. (522)

7 جبران گناه

شخصى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله پرسيد: چه چيزى گناه مرا (بعد از توبه) نابود مى كند؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در پاسخ فرمود:

الدُّموعُ و الخُضوع و الاَمراض (523)

اشك ريختن، خضوع و فروتنى و بيمارى ها.

8 اسباب دورى از خدا

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

اءبعد ما يكون العبد من اللّه اذا لم يَهُمُّه الاّ بَطنَه و فَرجَه (524)

آنچه كه انسان را بيش از هر چيز از پيشگاه خدا دور مى سازد، اين است كه همّت انسان جز شكم و شهوتش نباشد.

9 كيفر گناه و آثار احسان

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

من يموت بالذُّنوب اكثر ممّن يَموت بالا جال و مَن يعيش بِالاِحسان اكثَر ممّن يَعيش بَالاَعمار

آنها كه به خاطر گناه مى ميرند، بيش از آنها هستند كه با اجل طبيعى مى ميرند، و آنها كه به خاطر نيكى زنده مى مانند (و طول عمر مى يابند) بيش از آنها هستند كه به عمر معمولى باقى مى مانند..

و نيز فرمودند:

إ نّ العمل السّيى اءسرع فى صاحبه من السِكّين فى اللحم (525)

كار بد در (فناى) انسان، از كارد در گوشت سريعتر اثر مى كند.

در پايان همنوا با هم به پيشگاه خدا عرض مى كنيم :

ربّنا اغفرلَنا ذُنوبنا و إ سرافنا فى اءمرنا و ثَبّت اءقدامنا و انْصُرنا على القوم الكافرين (526)

پروردگارا گناهان ما را ببخش و از تندروى هاى ما در امور بگذر و قدم هاى ما را ثابت بدار و ما را بر كافران پيروز گردان.

و الحمدللّه اوّلاً و آخرا

## پی نوشت ها :

1- غرر الحكم، ج 1 ص 305309.

2- كافى، ج 2 ص 307.

3- مجموعه ورام، ج 2 ص 53.

4- الميزان، ج 1 ص 218.

5- مفردات راغب، ص 373.

6- اعراف / 152.

7- كافى، ج 2 ص 293، وسائل الشيعه، ج 11 ص 271.

8- نهج البلاغه، خطبه 129.

9- اين حديث به طور كامل در كافى، ج 1 ص 2123 آمده است.

10- نساء / 31.

11- كهف / 49.

12- نجم / 32.

13- شورى / 37.

14- نساء / 48.

15- الكبائر التى اوجب اللّه عليها النار. كافى، ج 2 ص 276.

16- كافى چاپ آخوندى، ج 2 ص 285، وسائل الشيعه، ج 11 ص 276.

17- نجم / 32.

18- نساء / 72.

19- يوسف / 78.

20- اعراف / 99.

21- مريم / 32.

22- نساء / 93.

23- نور / 23.

24- نساء / 10.

25- انفال / 16.

26- بقره / 277.

27- بقره / 102.

28- فرقان / 6869.

29- آل عمران / 77.

30- آل عمران / 161.

31- توبه / 35.

32- بقره / 283.

33- مائده / 90.

34- فرقان / 25.

35- كافى، ج 2 ص 285287، كافى مترجم، ج 3 ص 390392.

36- كافى مترجم، ج 3 ص 392. به نقل از علامه مجلسى كه او اين موارد را از شيخ بهائى نقل نموده است.

37- تحرير الوسيله، ج 1 ص 274275.

38- بحار، ج 6 ص 30.

39- آل عمران / 135

40- كافى، ج 2 ص 288.

41- بر همين اساس بعضى از فقهاء گفته اند: عزم بر تكرار گناه همچون اصرار بر گناه است.

42- غررالحكم، ج 1 ص 151.

43- كافى، ج 2 ص 288.

44- بحار، ج 8 ص 351.

45- تحف العقول، ص 487.

46- نهج البلاغه، حكمت 348، غرر الحكم، ج 1 ص 193.

47- كافى، ج 2 ص 287.

48- صحيفه ى سجاديه، دعاى هشتم.

49- غرر الحكم، ج 1 ص 446.

50- فهرست غرر، ص 130.

51- بحار، ج 78 ص 159.

52- بحار، ج 78 ص 159.

53- بحار، ج 78 ص 159.

54- مشكاة الانوار، ص 394، وسائل الشيعه، ج 11 ص 168.

55- نازعات / 37 39.

56- مجادله / 8.

57- غررالحكم، ج 1 ص 151.

58- مشكاة الانوار، ص 394، كافى، ج 2 ص 428.

59- اعراف / 176.

60- مجمع البيان، ج 8 ص 354.

61- كافى، ج 1 ص 47.

62- بحار، چاپ بيروت، ج 74 ص 154.

63- المواعظ العدديه، ص 125.

64- كافى، ج 2 ص 311.

65- سفينة البحار، ج 1 ص 708.

66- غرر الحكم، ج 1 ص 426.

67- غررالحكم، ج 1 ص 426.

68- بحار، ج 73 ص 255.

69- بحار، ج 73 ص 307. نهج البلاغه، حكمت 370.

70- بحار، ج 72 ص 262.

71- تحف العقول، ص 581، كافى، ج 2 ص 303 از امام صادق عليه‌السلام.

72- نساء، 6.

73- نحل / 36.

74- نحل / 36.

75- نساء / 42.

76- توبه / 28.

77- جامع السعاده، ج 1 ص 34.

78- اعراف / 179، فرقان / 4.

79- تفسير فخررازى، ج 20 ص 104.

80- مجادله / 22.

81- كافى، ج 2 ص 267.

82- كافى، ج 2 ص 84.

83- اسراء / 59.

84- كافى، ج 2 ص 85.

85- بحار، ج 72 ص 304.

86- كافى، ج 2 ص 125.

87- فهرست غرر، (ذنب).

88- «وانا امركم ان لاتحدثوا انفسكم بالزنا فضلاً من ان تزنوا... ».

بحار، ج 14 ص 331. سفينة البحار، ج 1 ص 560.

89- اعراف / 38.

90- نمل / 55.

91- نهج البلاغه، نامه 53.

92- فهرست غرر، (جهل).

93- كافى، ج 1 ص 21 23.

94- البته مراد از جهل بيسوادى نيست بلكه مراد بى عقلى و ساده انديشى و زود باورى است.

95- قصارالجمل، ج 1 ص 127.

96- همان مدرك ص 128.

97- نهج البلاغه، حكمت 70

98- نهج البلاغه، خطبه 17.

99- طه / 6667.

100- نهج البلاغه، خطبه 4.

101- كافى، ج 2 ص 415416.

102- نهج البلاغه، خطبه 50.

103- نهج البلاغه، خطبه 50.

104- نمونه، ج 19 ص 299.

105- وسائل الشيعه، ج 18 ص 320323.

106- نهج البلاغه، خطبه 163.

107- وسائل الشيعه، ج 11 ص 510.

108- وسائل الشيعه، ج 11 ص 511.

109- همان مدرك.

110- سفينة البحار، ج 1 ص 356.

111- بقره / 78.

112- تحف العقول، ص 336.

113- سفينة البحار، ج 2 ص 474. (تلقين يعقوب به فرزندانش اين بود كه اگر يوسف را به صحرا ببريد مى ترسم گرگ او را بخورد. آنها از تلقين پدر سوء استفاده كرده وهمين را دستاويز قرار دادند.)

114- ابراهيم / 10.

115- بقره / 170. (تقليد كوركورانه از نياكان در آيات 70 اعراف، 62 و 87 هود نيز آمده است.)

116- احزاب / 1، ممتحنه / 45.

117- بقره / 42.

118- مجمع البيان / ج 1 ص 240، سفينة البحار / ج 2 ص 470.

119- انك ان تذرهم يضلوا عبادك و لا يلدوا الا فاجراً كفاراً نوح / 27.

120- نهج الفصاحه، ص 375، بحار، ج 3 ص 44.

121- تنقيح المقال مامقانى، رياحين الشريعه، ج 3 ص 292.

122- نهج البلاغه، نامه 53.

123- غررالحكم، ج 1 ص 379.

124- تتمة المنتهى، ص 2.

125- سفينة البحار، ج 1 ص 560. بحار، ج 75 ص 279.

126- وسائل الشيعه، ج 14 ص 29.

127- وسائل الشيعه، ج 14 ص 30.

128- فروع كافى، ج 12 ص 12، وسائل الشيعه، ج 14 ص 56.

129- فروع كافى، ج 2 ص 11.

130- بحار، ج 23 ص 79.

131- نور الثقلين، ج 4 ص 184.

132- مستدرك الوسائل، ج 2 ص 626.

133- فروع كافى، ج 6 ص 48.

134- نهج البلاغه، حكمت 399.

135- وسائل الشيعه، ج 14 ص 122.

136- بحار، ج 103 ص 226 233.

137- بحار، ج 103 ص 223.

138- بحار، ج 103 ص 228.

139- فروع كافى، ج 6 ص 50.

140- تحف العقول، ص 574.

141- غرر الحكم، ج 2.

142- بحار، ج 72.

143- مكارم الاخلاق، ص 222.

144- فروع كافى، ج 6 ص 48.

145- بحار، ج 103 ص 295.

146- مائده / 42.

147- بقره، 188.

148- وسائل الشيعه، ج 12 باب 5 (ابواب مايكتسب به).

149- فروع كافى، ج 5 ص 127.

150- نساء / 10.

151- مجالس السنيه، ج 2 ص 448.

152- مكارم الاخلاق، ص 419.

153- مجالس السنيه، ج 2 ص 429.

154- عيون اخبار الرضا، ج 2 ص 29.

155- بحار، ج 73 ص 317.

156- سفينة البحار، ج 1ص 448.

157- سفينة البحار/ ج 1 ص 448.

158- سفينة البحار، ج 1 ص 448.

159- كافى، ج 2 ص 486.

160- سفينة البحار، ج 1 ص 448.

161- فروع كافى، ج 6 ص 43.

162- فروع كافى، ج 6 ص 44.

163- فروع كافى، ج 6 ص 44.

164- احتمال دارد منظور از حسان و قباح زنان نيك سيرت و بد سيرت باشند.

165- فروع كافى، ج 6 ص 44.

166- سفينة البحار، ج 1 ص 523.

167- قصص / 12.

168- علق / 67.

169- به عبارت علمى : علت تامه نيست، بلكه مقتضى و علت ناقصه است.

170- نمل / 40.

171- ديده مى شود بسيارى از سرمايه داران كه اكثراً در بدست آوردن سرمايه و مصرف آن رعايت موازين اسلام را نمى كنند، و بعضى قارون صفت هستند، بر بالاى در خانه خود اين جمله را كه بر كاشى نوشته شده نصب مى كنند. هذا من فضل ربى ولى به دنبال آيه توجه ندارند كه : ليبلونى ءاشكر ام اكفر!

172- قصص / 78.

173- قصص / 81.

174- قصص / 58.

175- نور الثقلين، ج 5 ص 662.

176- نهج البلاغه، حكمت 163.

177- نهج البلاغه، حكمت 319.

178- فهرست غرر الحكم (فقر).

179- وسائل الشيعه، ج 12 ص 5.

180- بحار، ج 103 ص 9.

181- فروع كافى، ج 5 ص 77.

182- فروع كافى، ج 5 ص 72.

183- همان مدرك.

184- فروع كافى، ج 5 ص 7576.

185- تاريخ طبرى چاپ بيروت، ج 1 ص 262265.

186- اسدالغابه، ج 1 ص 237. بحار، ج 22 ص 40.

187- تاريخ طبرى، ج 3 ص 17، تاريخ يعقوبى، ج 2 ص 47 سيره ابن هشام، ج 3 ص 129 به بعد.

188- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 1 ص 471، سفينة البحار، ج 1 ص 654.

189- مجمع البحرين (وقف).

190- كافى، ج 2 ص 14.

191- فروع كافى، ج 5 ص 88.

192- فروع كافى، ج 5 ص 85.

193- فروع كافى، ج 5 ص 85.

194- فروع كافى، ج 5 ص 84.

195- فروع كافى، ج 5 ص 86.

196- جامع السعادات، ج 2 ص 98.

197- قصص / 79.

198- قصص / 79.

199- در هر دو داستان فوق، جهل و نادانى به عنوان انگيزه تحت تأثیر محيط قرار گرفتن معرفى شد بنابراين جهل و نادانى باعث جو زدگى و افتادن در كام محيط فاسد است و به عكس علم و شناخت موجب گريز از تحت تاثير قرار گرفتن است.

200- نساء / 97.

201- نورالثقلين، ج 1 ص 541.

202- منتخب التواريخ، ص 875.

203- سفينة البحار، ج 2 ص 528.

204- سفينة البحار، ج 2 ص 511.

205- فروع كافى، ج 5 ص 63.

206- كافى، ج 2 ص 356 (باب التعيير).

207- سفينة البحار، ج 1 ص 598.

208- بحار، ج 73 ص 355.

209- سفينة البحار، ج 2 ص 361. و براستى اگر مؤمن به گناهكار متجاهر احترام نكند، نقش بسزايى در تاءديب و تنبيه او خواهد داشت.

210- نهج الفصاحه، ص 101.

211- فهرست غرر، ص 288.

212- تحرير الوسيله، ج 1 ص 365.

213- تحرير الوسيله، ج 2 ص 501.

214- وسائل الشيعه، ج 18 ص 338.

215- غرر الحكم، ج 1 ص 446. (قبلا در بررسى تبديل گناه صغيره به كبيره، چند روايت در سرزنش گناه آشكار، ذكر شد و گفتيم يكى از مواردى كه گناه صغيره را تبديل به كبيره مى كند تجاهر به گناه است.)

216- مصباح الشريعه، ص 86.

217- ميزان الحكمة، ج 2 ص 566.

218- ميزان الحكمة، ج 2 ص 566.

219- در فصل هاى اين كتاب درباره امر به معروف و نهى از منكر سخن گفته ايم.

220- وسائل الشيعه، ج 11 ص 412و509.

221- هود / 65، شعراء / 157 و شمس / 14.

222- نهج البلاغه، حكمت 154، وسائل الشيعه، ج 11 ص 411.

223- نهج الفصاحه، حديث 223، وسائل الشيعه، ج 11 ص 410.

224- مائده / 2.

225- هود / 113.

226- انعام / 68.

227- انسان / 24.

228- قصارالجمل، ج 1 ص 44و45.

229- وسائل الشيعه، ج 12 ص 133134.

230- وسائل الشيعه، ج 12 ص 133134.

231- بحار، ج 75 ص 374.

232- بحار، ج 75 ص 381.

233- وسائل الشيعه، ج 12 ص 71.

234- وسائل الشيعه، ج 12 ص 131.

235- وسائل الشيعه، ج 12 ص 130.

236- وسائل الشيعه، ج 12 ص 165.

237- وسائل الشيعه، ج 5 ص 510.

238- بحار، ج 75 ص 380.

239- سفينة البحار، ج 2 ص 107108، وسائل الشيعه، ج 12 ص 144.

240- نهج البلاغه، نامه 53.

241- نهج البلاغه، حكمت 347.

242- سفينة البحار، ج 2 ص 528.

243- وسائل الشيعه، ج 12 ص 132.

244- وسائل الشيعه، ج 11 ص 413.

245- وسائل الشيعه، ج 11 ص 413و414. البته اين نوع برخورد با گنهكار در همه جا نيست بلكه در بعضى از موارد كه در فقه اسلامى مشخص شده است.

246- بحار چاپ قديم، ج 17 ص 129.

247- سفينة البحار، ج 2 ص 74. (ضلل).

248- نهج البلاغه، خطبه 216.

249- كافى، ج 1 ص 373.

250- بحار چاپ بيروت، ج 74 ص 154.

251- فروع كافى، ج 7 ص 175. (باب التحديد)

252- شرح نهج البلاغه حديدى ج 9 ص 261.

253- الكنى و الالقاب، ج 2 ص 301.

254- مريم / 59.

255- مشروح اين نامه در كتاب تحف العقول (ترجمه احمد جنتى) از ص 313 317 آمده است.

256- عقبة بن معبط و اُبى بن خلف.

257- مجمع البيان، ج 7 ص 166.

258- كافى، ج 2 ص 374 (باب مجالسة اهل المعاصى ح 1).

259- كافى، ج 2 ص 374.

260- كافى، ج 2 ص 375.

261- بحار، ج 74 ص 195.

262- كافى، ج 2 ص 357. وسائل الشيعه، ج 11 ص 503.

263- وسائل الشيعه، ج 11 ص 506.

264- كافى، ج 2 ص 379.

265- اصول كافى، ج 2 ص 378.

266- وسائل الشيعه، ج 11 ص 331.

267- سفينة البحار، ج 2 ص 691.

268- فرمان سجده در بقره / 34 و اسراء / 61 و طه / 116 آمده است.

269- نهج البلاغه، حكمت 456.

270- نهج البلاغه، حكمت 149.

271- نهج البلاغه، خطبه 103، و خطبه 16.

272- غرر الحكم، ج 2 ص 777.

273- تحف العقول، ص 318.

274- غرر الحكم، ج 2 ص 777.

275- بحار، ج 72 ص 249.

276- اصول كافى / ج 2 ص 312.

277- منافقون، 8.

278- فروع كافى، ج 5 ص 64.

279- آيت الله محمدى گيلانى.

280- اعراف / 31.

281- فروع كافى، ج 6 ص 442.

282- فروع كافى، ج 6 ص 438.

283- وسائل الشيعه، ج 5 ص 135.

284- وسائل الشيعه، ج 5 ص 135.

285- اخلاق شبّر، ص 284.

286- غرر الحكم، ج 1 ص 234.

287- مؤمنون / 101.

288- انبيا / 28.

289- اعراف / 56.

290- القرآن يواكب الدهر، ج 2 ص 18.

291- واژه «تولى» هم به معنى روگردانى آمده و هم به معنى حاكميت و سرپرستى. مجمع البيان، ج 1.

292- يوسف / 101.

293- جوامع الجامع، ذيل آيه.

294- نهج الفصاحه، ص 478.

295- نهج البلاغه / نامه 5.

296- سفينة البحار، ج 1 ص 492.

297- قيامت / 1415.

298- وسائل الشيعه، ج 12 ص 209.

299- مائده / 148.

300- زخرف / 20.

301- كافى، ج 2 ص 450. تاريخ طبرى، ج 6 ص 266.

302- در اين باره به كافى، ج 1 ص 155 (باب الجبر والقدر). مراجعه شود، در حديث 13 اين باب آمده امام صادق عليه‌السلام فرمود: «لا جبر و لا تفويض و لكن امر بين الامرين. »

303- مثنوى مولوى، ج 5 ص 500.

304- احزاب / 67.

305- نهج البلاغه، خطبه 156.

306- نهج البلاغه، خطبه 224.

307- اعيان الشيعه، ج 42 ص 215.

308- مجمع البحرين، (حج).

309- ارشاد شيخ مفيد، ج 2 (مترجم) ص 231.

310- مقتل الحسين مقرم، ص 369، امالى صدوق، مجلس 31.

311- خداوند در آيه 10و11 سوره تحريم همسر فرعون را به عنوان الگوى زن با ايمان و زن نوح و زن لوط را به عنوان الگوى زنان كافر معرفى مى كند.

312- توبه / 24.

313- قيامت / 6و7.

314- انعام / 149.

315- نور الثقلين، ج 1 ص 76.

316- اعراف / 12.

317- مضمون حديثى از امام صادق عليه‌السلام. كافى، ج 2 ص 162.

318- انعام / 162.

319- مائده / 31.

320- معانى الاخبار صدوق، ص 3335.

321- بقره / 275.

322- اسراء / 31.

323- مجمع البيان و صافى ذيل آيات 163166 اعراف.

324- مجمع البيان، ج 4 ص 493. روضه كافى، ص 153.

325- وسائل الشيعه، ج 12 ص 297298.

326- توبه / 81.

327- نهج البلاغه، خطبه 27.

328- احزاب / 13.

329- توبه / 49.

330- تاريخ طبرى، ج 2، سيره ابن هشام، ج 2، نمونه، ج 22 ص 10 17.

331- فتح / 11.

332- بحار، ج 32 ص 326.

333- بحار، ج 32 ص 327.

334- تاريخ حوادث بزرگ، ص 293.

335- نهج البلاغه، حكمت 104.

336- وسائل الشيعه، ج 14 ص 74.

337- نهج البلاغه، حكمت 439.

338- فروع كافى، ج 5 ص 73.

339- وسائل الشيعه، ج 12 ص 23.

340- كافى، ج 2 ص 342 (باب الكذب حديث 18).

341- كافى، ج 2 (باب الغيبه حديث 7).

342- حجرات، 13.

343- كافى، ج 2 ص 356.

344- المحجة البيضاء، ج 5 ص 252.

345- مكاسب شيخ انصارى، ص 45و46.

346- محجة البيضاء، ج 5 ص 200.

347- بحار، چاپ قديم، ج 6 ص 696. قاموس الرجال، ج 4 ص 341.

348- نهج البلاغه، حكمت 5.

349- ميزان الحكمة، ج 7 ص 538.

350- علق / 14.

351- فجر / 14.

352- مؤمن / 19.

353- نهج البلاغه، حكمت 324.

354- نهج البلاغه، خطبه 203.

355- بحار، ج 17، منهاج الشهاده، ص 311.

356- بحار، ج 93 ص 379. ميزان الحكمه، ج 3 ص 425.

357- اعراف / 201.

358- بحار، ج 93 ص 154.

359- جاثيه / 13.

360- اسراء / 70.

361- توبه / 38.

362- زخرف / 54.

363- نهج البلاغه، حكمت 456.

364- اخلاق حجة الاسلام فلسفى، ج 2 ص 12.

365- فهرست غرر، (كبر).

366- غرر و درر آمدى، ج 4 ص 340.

367- غررالحكم، ميزان الحكمه، ج 8 ص 229.

368- غرر الحكم.

369- نهج البلاغه، خطبه 32.

370- آل عمران / 30. نظير اين مطلب در آيه 49 كهف نيز آمده است.

371- قمر / 8

372- عبس / 34 37.

373- مطففين / 5 7.

374- حج / 21.

375- بحار، ج 22 ص 360.

376- توبه، 105.

377- كافى، ج 1 ص 219. وسائل الشيعه، ج 11 ص 101 (25 حديث). ميزان الحكمة، ج 7 ص 35.

378- نهج الفصاحه، حديث 444.

379- فهرست غرر، (موت).

380- كافى، ج 2 ص 70.

381- كافى، ج 2 ص 6768.

382- غرر الحكم. ميزان الحكمة، ج 3 ص 182.

383- غررالحكم. ميزان الحكمة، ج 3 ص 182.

384- بحار، ج 77 ص 237.

385- بقره / 183.

386- عنكبوت / 45.

387- وسائل الشيعه، ج 3 ص 7.

388- مجمع البيان ذيل آيه 45/ عنكبوت.

389- نهج البلاغه، حكمت 252.

390- وسائل الشيعه، ج 11 ص 395.

391- نور / 3.

392- نور / 4.

393- توبه / 28.

394- توبه / 118.

395- نساء / 140.

396- وسائل الشيعه / ج 11 ص 413.

397- روضة الكافى، ص 162 (بطور تلخيص).

398- وسائل الشيعه، ج 12 ص 140.

399- ارشاد مفيد، ج 2 ص 256.

400- ارشاد مفيد، ج 2 ص 225.

401- بقره / 155.

402- كافى، ج 2 ص 252.

403- بقره / 59.

404- مائده / 49.

405- انعام / 6.

406- اعراف / 96.

407- نمل / 52.

408- نوح / 35.

409- شمس / 14.

410- رعد / 11.

411- مطففين / 14.

412- شورى / 30.

413- مجمع البيان ذيل آيه. كافى، ج 2 ص 269 از امام صادق عليه‌السلام.

414- نمل / 90.

415- جنّ / 23.

416- معارج / 11 16.

417- مؤمنون / 104.

418- نهج البلاغه، خطبه 192. (... اذ حبط عمله الطويل...)

419- روم / 10.

420- كافى، ج 2 ص 268.

421- بحار، ج 73 ص 327، ميزان الحكمة، ج 3 ص 464.

422- كافى، ج 2 ص 269.

423- كافى، ج 2 ص 271.

424- كافى، ج 2 ص 273.

425- كافى، ج 2 ص 271. بحار، ج 73 ص 329.

426- بحار، ج 73 ص 360.

427- كافى، ج 2 ص 271.

428- كافى، ج 2 ص 271.

429- كافى، ج 2 ص 269.

430- كافى، ج 2 ص 272275 و 445446.

431- سفينة البحار، ج 2 ص 44.

432- عقاب الاعمال (صدوق)، ص 598، سفينة البحار، ج 2 ص 44.

433- نبا / 20.

434- مجمع البيان، ج 1 ص 423.

435- عقاب الاعمال صدوق، ص 592.

436- ناگفته نماند درباره ى پاداش و كيفر گناه، شيخ صدوق قدس‌سره (متوفى 381) كتاب جامعى به نام «ثواب الاعمال و عقاب الاعمال»، تاءليف نموده است.

437- عقاب الاعمال، ص 594.

438- وسائل الشيعه، ج 11 ص 513.

439- دستان نام پدر رستم است.

440- مفردات راغب، ص 76.

441- هود / 3.

442- آل عمران / 135.

443- نساء / 110.

444- مائده / 9.

445- زمر / 53.

446- بقره / 186.

447- نور / 31.

448- شورى / 25.

449- بقره / 222.

450- تحريم / 8.

451- تحريم / 8.

452- مائده / 74.

453- تحريم / 8.

454- كافى، ج 2 ص 432.

455- بحار، ج 6 ص 22.

456- مجمع البيان، ج 10 ص 318.

457- تحف العقول / ص 149.

458- از علامه مجلسى قدس‌سره نقل شده كه چهار ركن اول شرايط صحت توبه است، و دو ركن بعد دو شرط كمال توبه مى باشد.

459- نهج البلاغه، حكمت 417.

460- كشف الغمه، ج 2 ص 313.

461- وسائل الشيعه، ج 11 ص 347.

462- مستدرك الوسائل، ج 2 ص 345.

463- مصباح الشريعه، ص 97.

464- كافى، ج 2 ص 435، در قرآن 8 بار ذات پاك خدا با عنوان تَوّاب رَحيم توصيف شده اين عنوان بيانگر آن است كه : اگر بنده اى توبه خود را شكست، باز نااميد نشود و مجدداً توبه كند، چرا كه خداوند بسيار توبه پذير است.

465- زمر / 53.

466- سفينة البحار (وحشى). تفسير فخر رازى، ج 27 ص 4.

467- وسائل الشيعه، ج 11 ص 266.

468- بروج / 10.

469- بقره / 222.

470- كافى، ج 2 ص 435.

471- ميزان الحكمه، ج 1 ص 541.

472- سفينة البحار، ج 1 ص 127، عيون اخبار الرضا، ج 2 ص 29.

473- جامع السعادات، ج 3 ص 51.

474- بحار، ج 6 ص 30.

475- نهج البلاغه، حكمت 150.

476- غرر الحكم، ميزان الحكمة، ج 4 ص 589.

477- بحار، ج 78 ص 164.

478- بحار، ج 6 ص 23.

479- از آيات 50 و 51 سوره يونس استفاده مى شود كه به هنگام نزول عذاب درهاى توبه بسته است، چرا كه توبه در چنين حالى شبيه توبه اجبارى و اضطرارى است و چنين توبه اى بى ارزش است.

480- كافى، ج 2 ص 437.

481- كافى، ج 2 ص 435.

482- كافى، ج 2 ص 431.

483- نمونه، ج 24 ص 292.

484- كافى، ج 2 ص 432.

485- كافى، ج 2 ص 432.

486- بقره، 222.

487- مؤمن / 7 9.

488- فرقان / 68 70.

489- بحار، ج 94 ص 142.

490- رعد / 22.

491- فرقان / 70.

492- هود / 114.

493- نساء / 31.

494- عنكبوت / 7.

495- آل عمران / 195.

496- بحار، ج 71 ص 242. وسائل الشيعه، ج 11 ص 384.

497- وسائل الشيعه، ج 11 ص 383.

498- بحار، ج 6 ص 35، ميزان الحكمة، ج 1 ص 548.

499- مستدرك الوسائل، ج 2 ص 348.

500- وسائل الشيعه، ج 11 ص 384.

501- شرح نهج البلاغه (حديدى)، ج 18 ص 135.

502- وسائل الشيعه، ج 15 ص 583.

503- بحار، ج 77 ص 52.

504- بحار، ج 71 ص 332.

505- بحار، ج 85 ص 162، ميزان الحكمة، ج 3 ص 477.

506- وسائل الشيعه، ج 15 ص 584.

507- مجمع البيان، ج 5 ص 67 به نقل از امام باقر عليه‌السلام، اسدالغابه، ج 5.

508- سفينة البحار، ج 1 ص 516.

509- كافى، ج 2 ص 331.

510- كافى، ج 2 ص 162.

511- بحار، ج 48، منتهى الامال، ج 2 ص 165.

512- اسد الغابه، ج 4 ص 220.

513- البته در صورتى كه انسان بدون توبه بميرد.

514- نساء / 48.

515- نهج البلاغه، خطبه 176.

516- بحار، ج 103 ص 169.

517- كافى، ج 2 ص 239.

518- بحار، ج 72 ص 115.

519- كافى، ج 2 ص 389.

520- كافى، ج 2 ص 290.

521- غرر الحكم.

522- ميزان الحكمة، ج 3 ص 462.

523- ميزان الحكمة، ج 3 ص 474.

524- وسائل الشيعه، ج 11 ص 318.

525- سفينة البحار، ج 1 ص 488.

526- آل عمران / 147.

فهرست مطالب

[سخن ناشر 2](#_Toc383607343)

[پيشگفتار 3](#_Toc383607344)

[گناه و اقسام آن 6](#_Toc383607345)

[معناى گناه 6](#_Toc383607346)

[واژه هاى گناه در قرآن 6](#_Toc383607347)

[واژه هاى گناه در روايات 9](#_Toc383607348)

[راه ديگر براى شناخت گناه 9](#_Toc383607349)

[اقسام گناه 11](#_Toc383607350)

[تقسيم بندى گناهان در روايات 12](#_Toc383607351)

[ميزان و معيار شناخت گناهان كبيره از صغيره 17](#_Toc383607352)

[گناهان كبيره از ديدگاه امام خمينى قدس‌سره 18](#_Toc383607353)

[يك تقسيم بندى ديگر در مورد گناهان 20](#_Toc383607354)

[موارد تبديل گناه صغيره به كبيره 21](#_Toc383607355)

[گناه بزرگان از ديدگاه قرآن 26](#_Toc383607356)

[گناهان كليدى 30](#_Toc383607357)

[زمينه هاى گناه 33](#_Toc383607358)

[زمينه هاى گناه در وجود انسان 33](#_Toc383607359)

[الف. غريزه 33](#_Toc383607360)

[ب. قلب 35](#_Toc383607361)

[ج. فكر و انديشه 39](#_Toc383607362)

[زمينه هاى پيدايش گناه 39](#_Toc383607363)

[1. زمينه هاى فرهنگى و تربيتى گناه 40](#_Toc383607364)

[2. زمينه هاى خانوادگى گناه 54](#_Toc383607365)

[3. زمينه هاى اقتصادى گناه 74](#_Toc383607366)

[رابطه ى فقر و تهيدستى با گناه 78](#_Toc383607367)

[امتيازات و خطوط كلى اقتصاد اسلامى 79](#_Toc383607368)

[سستى و تنبلى 84](#_Toc383607369)

[4. زمينه هاى اجتماعى گناه 85](#_Toc383607370)

[عوامل تباهى محيط 92](#_Toc383607371)

[5. زمينه هاى روانى گناه 119](#_Toc383607372)

[6. زمينه هاى سياسى گناه 127](#_Toc383607373)

[توجيه و دليل تراشى 133](#_Toc383607374)

[توجيه و دليل تراشى براى گناه 133](#_Toc383607375)

[توجيه هاى گوناگون 134](#_Toc383607376)

[شناخت مرزهاى گناه 169](#_Toc383607377)

[شناخت مرزهاى گناه 169](#_Toc383607378)

[زهد و ترك دنيا 170](#_Toc383607379)

[ترجيح اهمّ بر مهم 173](#_Toc383607380)

[توجه به همه ى ارزشها 176](#_Toc383607381)

[كنترل گناه 178](#_Toc383607382)

[اهرم هاى بازدارنده ى گناه 178](#_Toc383607383)

[1. تفكر در امور گوناگون 178](#_Toc383607384)

[2. توجه به حضور خدا در همه جا 179](#_Toc383607385)

[3. خود شناسى و توجه به شخصيت انسانى 183](#_Toc383607386)

[4. ايمان به معاد 187](#_Toc383607387)

[5. عرض اعمال 190](#_Toc383607388)

[6. ياد مرگ 191](#_Toc383607389)

[7. خداترسى و ترس از عواقب گناه 191](#_Toc383607390)

[8. نقش عبادات در بازدارندگى از گناه 192](#_Toc383607391)

[برخورد با گنهكار 194](#_Toc383607392)

[برخورد اسلام با گنهكار 194](#_Toc383607393)

[تاءديب اجتماعى 194](#_Toc383607394)

[روايات و برخورد با گنهكار 195](#_Toc383607395)

[برخورد فقهى با گنهكار 198](#_Toc383607396)

[پى آمدهاى گناه 199](#_Toc383607397)

[آثار و پى آمدهاى گناه 199](#_Toc383607398)

[كيفرهاى دنيوى گناه 200](#_Toc383607399)

[كيفرهاى اُخروى گناه 201](#_Toc383607400)

[آثار گناه در روح و روان 203](#_Toc383607401)

[آثار گوناگون گناه 205](#_Toc383607402)

[توبه و پاكسازى 210](#_Toc383607403)

[توبه و پاكسازى 210](#_Toc383607404)

[استغفار و توبه در قرآن 211](#_Toc383607405)

[توبه از ديدگاه روايات 213](#_Toc383607406)

[جبران گناه 222](#_Toc383607407)

[جبران گناه از ديدگاه قرآن 223](#_Toc383607408)

[جبران گناه از ديدگاه روايات 224](#_Toc383607409)

[هماهنگى جبران با گناه 227](#_Toc383607410)

[چند داستان در رابطه با جبران گناه 227](#_Toc383607411)

[نكات و تذكرات 233](#_Toc383607412)

[پی نوشت ها : 238](#_Toc383607413)

[فهرست مطالب 258](#_Toc383607414)